

بکر دعا و ثنا سند حضرت رسول الله عليه السلام روح مطهره
 و تجميع انبياء عليهم السلام ارواح مطهره لر بينه و شيخ
 بهار الدين و شيخ الرضا و تصفیه امير افندي ارواح مطهره
 كتور بكتور و حکم و بلد بکن و استماع اندکين مشايخ نور الله مرقدکم
 ارواح مطهره كتور بكتور و حکم حاف او لوب انک روح دخی بيلا
 شک حاف ايديب او راد و اذکار و دعا و ثنا و تفهيد بکتور و تف
 عتک فتوا بين ارواح مذکوره حافه به او جبه الله هبه ايل اول
 که که دعایه رشک عند الله مقبول اولور ارواح حافه شفا
 عقله ايلت عقت

هذا کتاب مملک الطالبين والواصلیه
 من المشايخ



۱۷۱۲

Süleymaniye U Kütüphanesi	
Kismi	Esat ex.
Yeni Sayı No	
Esk Kayı No	1712

کتاب مسلك الطالبين واولوا صليين
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِهِ نَسْتَعِیْنُ
 قدر حد و ثنای بر حد و شکر نه نهایت حضرت الله که هر چه بود و کرد
 جودی انکه حد و ثنای بر حد و شکر نه نهایت حضرت الله که هر چه بود و کرد
 من شیء الا لیست بحیثیه وکایناح عدم صفی شدن کرم قامیه
 وجود لوحه رقم قلدی بیت
 وجود بخله ظل حضرت توست بیت هم آنار صنع قدرة توست
 وجان و عقلی عیان نور بده منور قلدی بیت
 بنام آنک جانانور بن داد خود را در یابی یقین داد
 وموقیت آب حیوه خلقت و بسیرت ظلمات اجنه تبعیه
 ایلدی طلب عشق باد پسندن صوسزا اولدن حرف صغتلو
 لری قطع تعلقات جسمانی و غمان ظلمات و روحانی نورا
 بی سبیل معرفت و محبت سر چشمه پندردی ضعیف گوید
 آپ حیوان قطره عشقت بود بیت که نوشد لایق صفت بود
 کاک کردان شد ز دست ساقی بنام الت بیت
 ساغرتان بجا و جسمیه حیوانی

و یقین
 بنام آنک جانانور بن داد
 کشته داد خود را در یابی یقین داد

و ذات پاک هذمان اقتضا ایدب احدیت بر موجین
 صفات و کایت عالمه کتردی کندوی آشکاره
 ادب خلقه بلدر مکی چون کنت کنزاً مخفیاً فاحیبت
 ان اعرف فخلقت الخلق لا عرف دیدی ضعیف
 اقتضای ذات پاکش زده بیت کنت کنزاً بیهتم کثیر زده
 و مخلوقات اجندا شان قابلیت و استعداد و معرفت
 و کرامت مکرم ایلدی و لقد کرمنا بنی آدم و نیابت
 و خلافت بقا با اسم منهبینه انسانه نصب ایلدی
 ک قال الله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة و ملائکه
 لره سجده امر ایلدی فقال الله تعالی اسمی و الادم
 فی سجده و الالابلیا لیه و استکبر فقال انا خیر منه بیت
 علت ابلیا ناخیر بدست بیت دردی هر کس چنین پندار هست
 او حشر الوضیة العجب بیت
 دیا و عجب کوه آتشین است بیت نمی دانی عذاب دوزخ است
 ملائکه سجده امر او لنوب ادم سجده ایدن مقبول و سجده
 امین مرد و ملعون اولدی و ان علیکم لعنة

انسانک حق تعالی قاشنده عزیز و مکرّم اولدغنه دیندر و او مکر
 و حق کزیده حق تعالی بلکده کامل و مکمل اولدر و پسر
 انبیا علیهم السلام کنیز و موجودات اولد بلکله اعلیٰ طیفه
 کامل و مکمل اولدر و انبیا لکر کنیز کسی حضرت رسول
 در علی صلوة الله و سلامه ذی الحق تعالی
 لیر و کوسکی نیک و دسلغنه ریتشد در لولاکن لولاکن
 بلا خلقت الافلاک **بی**
 محمد بنی مبین هدی و عالم نظام دین و دنیا فی ادم
 حضرت محمد علیه السلام آدم بیغامبر دن اولد و حق بنی اوی
 کما قال علیه السلام کننت نبیا و آدم بین السماء و الطین **بی**
 بنوز آدم میان آب و کلبه بود که او شاه جهان و جان و دل
 و حضرت رسول هم اولوغته کلام قدیم اجدده مذکور
 و مسطور دلیل لر جقدر ان که حق سبحانه و تعالی کرم
 لطفن خاتم الانبیا و المسلمین قلب مدح ایلمشدر
 بزم حضرت رسول الله مدح انک مدتنبه عجز مسزور
 من چه گویم یک رکم هفتیا رنست مدح آن یاری که انرا یار نیست

بصدیق بن نبوت اوزره قلم
 ایوه کالان دوز کدین آدم

و نشهدان

و نشهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و نشهدان محمد
 عبده و رسوله و صلی الله علیه و علی آله و الصحابه و علی الانبیا
 و المسلمین و اصبی بهم لعین **آنا** بعد بعض یاراندرک
 و طالب قدر اشکرک عربیه و فارسیه زیاده قدر تکرر
 اولمدغنی سبیدن یو کتاب سکر کی اختیار اولندی **بی**
 با یار نواز غم کهن باید گفت با او بنه بان او سخن باید گفت
 نش آیات سبحانه و احادیث نبویه استدلال و امیاف فارسی
 و سکر بده اشهاد ایلدک **بی**
 گوگرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است
 بوی آن دلبر چوپر آن می شود آن زبانها جلد خیر از می شود
 و بوشنجه اولیاء الله اقوال لندن و افعال لندن و احوال لندن
 و حق سبحانه و تعالی مقام اقدم و اقدس دن جان و کولک
 فیض ایدب و الق الذکی معنی کت به کتورب قید ایدلوم
 تاک طالبان صادقان و مخلصان محقق بو کلمات استماع
 ایدوب انتفاع ایدلر امیزد رکی بو معنی اظهار و بیان
 انکده اغراض نمانیدن و وسواس شیطانیدن حق تعالی

اشهاد
 یاری

اگر چه اولاد ای دست
سکا اولاد حجاب اولاد ای دست
اردو یانسون بوجان نه در تن و پو

کرم لطفند ضامن ایوب بنم بشم لکون و وجود من اورده
اولاد ایوب بنم بشم لکون کو کوله جان طو لدر سنبل کلان
بو کتاب مسلک الطالبین و ابوالفضلین دیو آد و پیر دک و لثافیه
اسوه حسنه فی تقلید الکلام مع الدلاله علی المرام کتبه
اضعف الضعفا و خادم الفقراء جلیس الغریبا و انیس البیداء
عبدالله السیماوی المشهور بالکلی و الله المرشد الی طریق
القبور و الیه المرجع و الیه المصیر ضعیف گوید
در تکلف شد الهی مقام اندر سما و کریم خود را از تکلف دور
طالب نور یقین صاند و قندنا اجوبه در لاله کتور مک
اسر سرتبیله ملائکه مقام او بنج مطالع ایلیم میزد رکی
مقصود حقیق الکتور ثم اعلام حق تعالی عز شأنه
انبیایه طریق مستقیم معلوم اید و بیان ایلدی
تو بدو پیشانس اورانی نخود راه از و خیزد بدون از خرد
جمع انبیانک طریق مستقیم بشود یعنی شریعت حق
عبد سلطان اولدی زیر اتبیع انبیا علیهم السلام
بومعنی مستفقد لر که طالب حضور رتبان و جسمانی

تخلیل

ظلم

ظلمایند و حجاب نورانی و روحانیدن کبر قاصد
مقصود نه واصل اولمن و مطلق بن حاصل قلمز و لا
تبتغ السبل فتفرق و اما الطرق الی الله بعد انقاس
الخلايق استعداد و مراتب و قابلیت متفاوت اولدنه
اشارت در
اگر آینه یک اول بقان بر کورن بر کورن کر یک کورنی
حق سبحانه بلکم و عبودیتند حضرت رسولدن
اعلم و اکمل و اتم بعد ر قوله تعالی اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی
خوبه کونین سلطان الله آفتاب جان ایمان الله
و اما عبدناک حق عبداک و ما عرفناک حق
معرفتک و یدس مراتبند نه مرتبه اشارت اولدنه
اشارت اید و زانشاء الله تعالی و هر طالب حق تعالی
بلکم و یقین اولمق و بل که محبوب حق اولمق اسیر
حضرت رسولم تابع اولسون قوله تعالی ان کنتم
حبیون الله فاتبعون حیکم الله حقیقتنه تابع

وامت اول کسند در که ظاهرین صفت رسول هم
 ظاهرین مطابق ایلیه یعنی پاك اعتقاد استنی محکم
 طوره و باطنیه صفت رسول هم باطنیه موافق ایلیه
 یعنی جان و باشن دوست یولنه ایثار اید و با کولک
 و جان کوزن صدقن ارمیه و بفرس و سندن خافل اولیه
 تر ایک پندش از هردو عالم ز جانت پنیایدنی خدا هم
 پس سرور انبیا و قافلہ سالار اولیا و مقتدای جمیع
 اصغیانک طریقت و شریعت ظاهر او باطن اوقات ایدن
 صاحب سعادت بر شک کامل و مکل اولیو
 یکی ظاهر که باطن زو ظهور است یکی باطن که ظاهر ز نور است
 اصحاب و اولیاء الله رفوان الله علیهم تسعین هدايت
 بولب متابعت کلید کولک و جان کوزن مکمل اولیو ایمان
 و یقین و تصدیق نور یله کولک و جان این سن مصفا
 و منور ایلدیر شهد الله لنوره سن یشاء و قطع تعلقات
 صورتی و معنوی سید کک کاینان عبور اید و جوهر
 مجازی جوهر حقیقی قائله مخوفان ایلدر ضعیف

بیت
 کویله

جو هستی مجازی ام کس از شمع روی او
 ز هستی حقیقی آتش بود جان درم شاکر نج

بیت

دشاکر اولیو

جو هستی مجازی ام کس از شمع روی او ز هستی حقیقی آتش بود جان
 و مو تو قبل ان عو تو ا جا حل قلب و ولت یوزن بحجاب بونده کور اولیو
 امر و زبیرین بید باطن بحال و هست ای بیخبر حواله بنوا چه میکنی
 صوفی ابن الوقت و عکای فیه اهل الله اهل نقد بو کون کی
 اشغ بار نه قوم زد عیله اشارت در بیت
 خردمند از آن کس تیرا کند که او کار امر زرف و اکند
 هر که صفت رسولک اتمیم و به و متابعت سنت قلمیه
 و شهت و شهوت و ریاست و صد و انواع صفات
 و میده نغیان له متصف اولی او حقیقت امت و کلدر
 اولیو کک کالا نعام بل لهم افضل سبیل
 امتی نامست و امت نیست امتی بگزین کرا بده تسبیح
 زیرا ازینتی دنیا کور لریجه و کند ز کسب و رکمن
 و عاوتنه مشغول اولدیلر غفلت انخوسندن او بیغدر
 همه و رفقه دنیا سیر خوا بیم همه از مستغفلت فرابیم
 و تعلقات و غرور سبیل کولک این سن پالندر و لای صبر
 کوز سوز اولد لقولم تعالی فانیها لا تعمر الا بصار و لکن تعمر القلوب

مطلب

بیت
جوینم پیش نابینا و جا هست
اگر خاموش بنشینم گنا هست

السی فی القدر **بیت**
جوینم پیش نابینا که جا هست
اگر خاموش بنشینم گنا هست
بلکه نترس از آریه تابع او ب هوانه و کبر و کین سینه لرزه
طوبطلو او ب صفت و بدعت و فطالت صفاتیکه متصف
اولب کند و اصحاب فضال او ب سلیمان ذی بوالصل سفینه
تویب از در مسک است **بیت**
سند که چشم و غضب کبر و کین
بگری بگری بگری
بگری بودن بسز و بگری بواندن **بیت**
چون شدی در ضوی دیوی استوار می گردی
از تو دیوی نابکار
دیوی او می شد بهر شتر
سوی تو یا آید که از دیوی بسز
و نسبت و تقصیب و فعلت و زرق و صیله اهل دنیا
و اثر که کوز سوز در حق عاقدن خرد و مجرب در
فصل تعالی در متن کان فی هذه العکمی و هو فی الآثره العکمی
جون بوصفات بعد و زمان جا بیل مجوب ایروب
حق در فدا شدن و انبساط یافتن و او بیایه الله سیر شدن
خرم مردود و مغرور قلبی بوصفات ذم میگردن

مفضل اولب 2

کند و من

کند و من خلاص ایدوب منبع اسرار حکمت و منفی در یای
عصمت و مقبول کبر یای عظمت و غواص در یای احدیت
اولن عزیز لر که خدایتین و محبتین و اداب صحبتین جانو
کوکلدن قبو لقلب و زو کند منی کامیبت فی بد القبال
تسلیم ایده و زو پوصاحب سعاد تلو رک قوللر یلم عمل ایدوب
و حاللر یلم متصف او لب امید و کی و صول رحمت الهی نزول
فیض نامتاهر حاصل قلو زای و رویش بلکس بلکس اهل
الله طبعتمه علی العکمی مکل اولم زای استیویلات نفس
وزینت دنیا و مکر شیا طین و شیا طین الانس و الحن
جو قدر بو یولده عقبات و موضع هلاک و ادر بولد انش
سزا اولم **بیت**

بلکس کبر

تو چون موری و این راهیبت
همچو آن موی پست زویان
مرو زینار بر تقلید و بر تخمین و بر عیبان
بو قابلیت عیرو که مختلف صحبتلرله قالدا اولمشدر
کامل وجه کلک صحبتین سزا اولم **بیت**
بر صحبت عاشقان نشان من پسند
اول در هولو تو م فر و مایه

اول در هولو تو م فر و مایه

بیت
میر طایبات بجای نب خوبتر کشند
خفرت سویی ویران طوطی سویی قند

طوطی سویی قند **اما** کامل و مکمل و طریق تسلیم و تصرف
شیخ طالب بن و جهل اول و غین بیان آید و زانشان
الله تعالی بکلام که طالب اول قدمه تربیت و منجرفات
دنیا و ن و صفات ذریعہ نمایند و دنیا اهلند که
صفاتی که بیان اولندی کوهی عام اعراض کلی ایلمش
اول **بیت** هست دنیا آتش افروخته هر زمان خلق ذکر است
و بوقایع ملک اعتبارات هزل و مستحق کبر کور من اول
اقا الطیوة الدنيا لعب و لهو و کیم کند زین و آزار اولوب
ارام آغی و بوندیشله اغتقاد حکام اول حب الدنيا
زاسر کل خطیبه و ترک الدنيا اس کل طایف ضعیف گوید
دنیه سو مکیک خطا لر باشد **بیت** این بیومک هکشتک ایستد
طالب دنیا سینه کوره کم مزبلده یا تور مورداد لشد و
جمع کلابوز الدنيا جیفه و طالبها کلاب شیخ عطار فرماید
طایب عطر **بیت** تو کمر شسته مر و ابگذار جهان با و یوم دم خوار
و طالبک یوتن و اوبی کرا حیلر حق تعالی صل ذکره کلام قدعنه

عد ایلمش و بیان ایلمش در قوله تعالی من بین الناس
حب الشهوات من النساء والبنین والقنابر المقنطرة
من الذهب والفضة والخيل المسومة والانعام والحرم
وذلك متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن العاقب ضعیف گوید
بیت زینت دنیا چو زین سپهره زن دور لحاف سپهره زن تو دم منزه
کره او دنیا بیجا هیچ هیچ مغر و خودی تو ای نادان و هیچ
خورت و اغلن و قییز و السنون و کیمس کوزل ات و طوار
و اوروز و اکین ترا و غیر ذلک طالبک یوتن او رجیلر در دنیا
یونله محبت ایدوب اسبابینه مشغول اولوق کوهل حق
مجبندن محروم ایدر و کوهل پریشان اولور یونله و کفکندن
هر کس بیعت یوزن کور من **بیت**
تویک دل داری ای مسکین و صدکار **بیت** دل کی توان کرد صدکار
مشدر سیلنور دلده بوسوز **بیت** بر قولنقه ضغنه اک قاز یوزن
بر کوهل اک سوکو ضغنه و چتد قزق سپهره کیه من و بر قو
لشدر اک قاز یوز ضغنه و دیدکله سی بو معنی ایشار تدر و اکبر
دنیا یه محبت ایدوب نشسته حاصل کلور ایدر ریا و ریا

وَثَبَّتْ وَحِبِّ جَاهٍ وَخُرُوجِ حَائِدٍ قَلْبُورٍ وَحَقِّ تَعَالَى أُوْنْدَرُ
سُؤَالَهُ فَسَيَلَهُمْ
 زِجْبُ مَا وَحِبِّ جَاهٍ بِخَيْرٍ جَابِ نُوتُوسِ از راه بر خیز
 اگر عجز از ائمه کرده بغض انبیا نکند حال بلکه خلیف و خلیف
 واردی مثل سلیمان بنیغاب علیه السلام و فلان عزیز که و فلان
 و لیک حال و اسباب و هفتصد بیست و یک سوز و آرد در پی
 دُنیا سوز دینامیه عَلَى طَرِيقِ الصَّوَابِ اولد که انبیا نیک
 علیهم السلام و اهل کمال که دنیا ستم محبت بوقدر
 و سوز کونه نشانند حوقدر زیر اعوام که دنیا نیک
 تمنع من مشغول اولم از حق تعالی و وَيَذُكُّكَ اِنَّكَ يُولِيهِ
 ایشار ایدر و هم از رزقنا هم یفیقون اهل اللہ
دُنْيَا لِحُوقِ اَوْلَادِهِ سَبَبٌ قَرِيبٌ درجات عالی دور
الدُّنْيَا مِنْ رَحْمَةِ الْاٰثَرَةِ ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء
 کمال قال النبی علیه السلام نعم المال فی ید الریح الصالح
 دُنیا نیک و جوه پزده دگولدر بلکه سوز و محبت ایدر
 کسب و رستم مشغول اولم از حق تعالی خدمت دن
 ست ایدر و کولک صفا و معیت و حضور دن منع ایلد زینا

دنیا فکر ندن دایم تنش و پیش و غم طارلق کو بکل صفت از مس
 اولور و جان حق تعالی محبت دن و انست دن و ذکر ندن
 امر حق ایدر محبوب ایلر و با بملد و جوه مکس دنیا
 و کنسی اجنده اولسا عجب دکلدر اتماد کنسی اجمن
 که غرق هلاک اولور بیت
 چیست دنیا از خدا غافل بدنیا بی قماش و نقدی فرزند دن
 و ایشتمد کی کی حضرت رسول علیه السلام طوق عورت
 واردی و انلر و کله معامله ایدر کن حق تعالی خدمت دن و ط
 عمت دن و محبت دن و ذکر ندن بفس غافل و حال اولم
 حضرت رسول عم حقند اعتقاد بویله کرد که انبیا
 و اولیای بنم حاملزه قیاس ایدر غافلدر مک و دنیلور
 و عک خلافت ایدر کما قال الله تعالی یا کلون الطعام و یمشون فی اسواق
 بعله عالم زین سبب کراه لَا تَدْرُکُ کم کسی ز ابدال حق اگاه
 هم سری یا انبیا برداشتن اولیا را هم خود پسند داشتند
 گفته اینک ما بشر ایشان بیشتر ما و ایشان بستیم خودیم و خور
 حال مردان قیاس از خود مکبر کرد ما ند در نوشتن شید و شید

در نوشتن کرم مان شید
 شید

انبیا علیهم السلام طریقند و اصحاب و خواص اولیاء الله یولند سواد
 انک در رسک دنیا مجتنب کن و که تمام ایله بک آخرت تر کن اور که
اهل الله دن اولاسن کما قال النبیه علی السلام الدنيا تر امم علی اهل
الآخرة والآخره تر امم علی اهل الدنيا وهما و امان علی اهل الله
هر چه جز عشق خدای احسن است که شکر خوردن بود جان کنده است
 بل که طالب و عاشق و صادق و محقق اولننزه کرد که بوقان
 د نیاد ناعا فر کلمه ای ب فنا فی الله و بقا بالله ارادت کلی حاصل
 قلب عنریعت فناغن کوکل و جان بینه محکم بر کده و همت انگین
 صقدن غیر دن سکینت جمیع مقامات و درجات همت نظرند
 هیچ کوفیه و صقدن غیبی سن دشمنان بله
 همت ترا بکنکه کبریا کند این سقف گاه نایب ازین نردبان خداه
 چون طالب دنیا و آخرت حالت مطیع اولوب و طالب نور بقین
 اولوب بر قرآرا اولدیه شک سز حق سبحان و تعالی نیک
 لطف و عنایت جذبیه بی شمندر و عکس ارادت حاصل
 قلمشدر و مهیمان غیبی دور و که که مناسب خدایه منسه تعز
 ز ایدب کینه اصلند رجوع ایدر حشر دنیا و الآخرة اولوب بعد

حجاب برمانید محروم قلوب بید
 کسان از چنین نه بازمانند که از دریاں دل در می نشاندند
 و اوله عزیز مهیمان مناسب خداهل کمال خدمتین سز و صحتین
 سز اولمز و طالبیک مرادی مقدماتی و اختیاری اوله الارادة
تلك الارادة في الارادة
 ما اختیار خوش هم از دست دادیم، کان اختیار شاه هم اختیار
 یا کوکل اول صفت ایدر کبریا یا اراده اول کوکل و بر سر کبریا
 کور بولدن سز کوکل فنقد ر با بواکیدن غیر کوکل صندق در
فصل یا کوز کیدن طالبی حال سز بیان ایدر بلکل
 که اگر طالبه حق تعالی نیک جاذبسی مقام احدیت و ذات و
 صفات قهت مشرقیندن طلوع ایدب جمیع کواکب حس
 و عقل و جان نورن محو و مضمحل ایدوب جمیع مقامات و در
 جات سیر ایدوب و طهر قلوب به واسطه حق جد ذکره
 کند و به و اهل و علم لدی حاصل قلوب کرم و لطفند
 اولور بلکه و اقدر جذبیه من جذبایه الرحمن ثو آزی
 عمل الثقلین بوجذبیه ایدب جذب اولن صاحب سعادت

تنها و یا لکوزدخی سلوک است اولور ذلیه اعنایه حق و خدیجه
 حق سبحان و تعالی و روح حفت رسول صلی الله علیه و سلم آن
 مرتبی در هلاک او لوق بیدن و ظلمات نفسانیدن و مخصوص
 جسمانیدن و وسواس شیطانیدن و حجاب روحانیدن و نور
 ندن بگر در سلوک تمام ایدب جمیع کمالات و درجات و مقامات
 حاصل قلوب مطلوبین و مقصودین و افضل اولور بو طائفه
 اویس درینک تاج المجد و بین و معتدلی و اصلین خرد
 حقایق اویس قرینه رسول علیه حفت رسول علیه السلام
 زمانده یدی ملاقات و صحبت ظاهر او طامشدی و مقبول
حفت رسول و اصحاب او طامشدی ما قال النبی علیه السلام و جدت
نفسه من قبل الیمن اشارت در سرور او لیا اویس قرینه
 دلیل بو که حفت رسول علیه السلام تاجن و سرور سین اویس
 وصیت قدسی امیر المؤمنین عمر و علی رضوان الله علیهما
 بعد از وفات حفت رسول علیه السلام و صیبتین بیدر کتوره
 اویس صحبتیل مشرف اولدیله ابو بولس تنها و یا لکوز
 بکسر قور سرب سلامت برله منازل قطع ایدب مقصود و معشوق

الکتور مک بیکده بکشیکه اشیه کلدر و اقل قلیلدر انادر
 کاملدوم بیکله که یا لکوز کیدن طالب بو یولده جمیع علومک
 اصطلاحات و اقف اولوب مطالعه قدر اولدیسه
 و بوجز بیه مخصوص و مذکورہ مقارن اولوب همت عالی
 اولدیسه فقه و حدیث و تفسیر مطالعه قدر اولدیسه
 علمیه عمده قصد ایدب و آنکه ما سوائی حق عز و علا کندول
 بجز ایدب علائق و عوائق رکن اورب طور دوغی شهردن
 بکشهره دخی انتقال ایدب که انده تعلقات و بشر و دست
 اولدی ضعیف گوید

آن سو لیدون که کلدر باشم صنم بیه سوز که سو بیلیر طوشن
 عارف اولدر کورد کندن سو لیب کدر مدوکن بنی سیه شیخ ایلیه
ونفله بحکم وعده ایلیه افسن و عدناه و عد احسنافهو
 لاقیه و نفیند دیا که جمیع مرادک و یرلدی و مقصود که
 حاصل اولدی حق تعالی دن عیسیان و طغیان و نقصان
 و کسلان سبیل بعد و حجاب و غرور و غفلت حاصل ایدب
 مغبون قالدق و انبیاط نطق کر مدک و اولیا اولدی

سیرت کبیر مدک و دنیا اغراضند ان افاض ایوب و وسعه رجوع
ایوب اهل الله دن اولدوقه بیب و اخلاصه جان و کولدن
بشیمنا اوب تبت و رجعت دیه توکل ایوبه و من بیوکل
علی الله فهو حسبه طریق توکل بود که وارد غی شهره
که دن بیجاک و کجکا طبع اقمیه و کسندن سنته استیم
و اگر اقمیه ویر رله المیه سیزده اعانت طور سن و بی حاجت
اولی اولوزد بی شمعی طور سن و بی حاجت یوقدر دیه
هین توکل کن ملکان پاؤ دست رزق تو ز تو عاشق تر است
و بازاردن نسنه صابون المیه و خلوتنده یکا بشیمیه و صابون
اوله و حق تعالی علم غیب دن طعام ده کند رله از اگر حق
لیو کوزعیه و یکا ده خی از بیب و شبهلو طعام عید و اگر
شبهلو طعام واقع اول فقیره تصدق ایلیه و لا تا
کلوا اموارکم بینکم بالباطل و سنت جماعت
تک اقمیا و اگر بشو وقت بی عتید قلنم بیبر اول انده
طور می قسوق مسجد امام متوق و پرهیز کار
اوله و آنک و قوفیه واقف و بی مطلقن و جوارن

ورخصتین

ورخصتین بلوب و رعایت ایوب کوکچک او قورسه انده حافر
اوله و کجکین هر نرنک اولورسه کیه و پاک و عتیز کیه
سعی ایوبه که لیکه تعیین صورتدن و ریادن و شهیدن بری اوله
تاؤرنننی شوهرچه و اری آتیش بیت هر کز نشوؤ حقیقتا وقت تو خوش
و خلقون عزت ایوبه کوکل و جان خلقون شویله افاض ایوبه که
ارسلا ندن کیک بیت فجازیه انفسه ماؤوس درنا سله و لهو
ولعبله و اگر نفس محبوس اول کوکل غیب یوز یله ماؤوس
اولور و مستنیر اوله و حاجت فروری اولمینی تجربه سندن حقیقه
و کمه ملاقات اوله که ندن سلام او کور عیب و اکی الین
قاو شورب اولوا اولسون کیچی اولسون بیت سلام و بیاد
ورمته مفارقت ایوبه کما قال علی کرم الله وجهه بیت اگر م الادب
حسن الخلق و اگر م التساب بیت
با ادب پیش تا بزرگ شوی بیت ستم بزرگ نییجه او ب است
و اگر بر مجلسه واقع اولسه بمعیندن استغنی صفی نعالده او
تور مقصدا یبه بیت
بدر میچویم از انم چون هلال صدر میچویم درین صفی نعال

واکرمقتداں مجلس صدر طرفنه اشارت ایلست تجمیل ایدب
 اشارتین بی تکلف بیرون کتور باد بله اتوره و دایم ساکن اولست
الاعن ذکرتکما قال ابنی صلح الله علیہ وسلم هل یکتب الناس
علی منائرهم فی النار الا تصاید الینبهم و مجلسه سوز سو
یلیمی لاکمرا کالمکتف اولب نسبت استفسار ایدب لرا و وقتین
سوزن از و از سولیب کما قال علیه السلام من کثر کلامه کثر
خطاؤه و من کثر خطاؤه قد حیاؤه نعوذ بالله من صحت هذالقوم
از خدا جویم توفیق ادب ^{بیت} ادب محرم کتبت شد از لطف رب
 و مجلسه جوق او تومیه اجازت طلب ایدب اوله جو کیده
 ادب تاجیت از نور الهی ^{بیت} بنده بر سر بر و هر جا که خواهی
 کحاف اوله مجلسه حاف او ملق نفعند ز فردی جو قدرانند
 کو کلله بنجمنه و بیع مجلسه اولن یا ز بلر که خیر و عا سنی
 و هم چنین و کرجک نظر بن اله اولیا و الله فضیلتک ادابین
 بلمین بر قیدن محرومدر و کند و غفلت ایچمنه کند و بلسه
 بحجاب اولور کند و بلوای خوش کبور و بدین صنور قایدن طره
 دوش و کند و بلوای و فعلین و قولین و حالین خوش کور نلر

مرود و قلبد

بیت

بیت

هلم چون خلقه پر و زمانه کانیم هلمه و رکاز خود و زمانه کانیم
 سنت جرم کنده قلم مسی و ده بقا عسته حافر اوله مسی بولنده
 کیدر کن سلامدن غیبه کسید سوز سید شیم فی رضیعتی عتله
 قله باق سنن و نواقسن خلوتنده قله زیبا سنه بعین و
 دیادن او ز اقدروا ایدب غازند ز صکره اشراقه او تورب
 تا کون سکوبوی قابلی غاز قلدوغی سیرده مسیبع او توره اکی رکعت
 اشراق غازن مسی ده قلا و او ن رکعت دخی خلوق تنده
 قلم مسی ده و مجلسه او ترس و زنی او زه رنه او توره
 انا کمر عذرا اوله اعتذار ایدب بنی و لر او توره و رمضانک
 عشا آفرینه اعتکاف او توره و غازده سلام و پیر
 نیتنده بو اولام یوز بیک بکرم دورت بیک بیغابره که علیهم
 السلام ارواحن انقطاع ارضه دکن کو کلنده حافر ایلیم صاخ
 یا ننده سلام و سیه و صول یا ننده بیع ملائکه و بیع مؤمنین
 حافر ایلیم و سلام و سیه و صاخ غنم و صولنه سلام و سیه نظر ن
 بکنیدن اشوری برقیمه و کولکن حافر طونه صاخ غنم و صولنه
 باقب خاطرین پریشان ایلیم ^{مثلاً} غنم بر کشته هکون بش

وقت نمازده فائده او تورب غا ز قلب اون کون یا یکرم کون
 بوصفتلو کشیدرد یو تیر و یرمیه بیست
ورین اندیشہ بوقوم سالتھامن پس معلوم کردیم قال لھامن
 لیسرتبوع صلوة العبد الا با طضور و حضور او در کسی
 صاغه وصوله اولن لری مکین بلیمپ و یولده کدر کن بلشین
 اشغ طوست و نظری ایانجی او جن کوز لر اوله و کولکن دوستدن
 اریمپ موشر هوش در دم و نظ در قدم و ید کسری بومعنی اشار
 ندر و اگر یول یولدا شد کت و کتی کتیا و او کتی کتلی بر سن
 تکلیف ایلیه و اگر مقابلند ککلور اوله اگا تکلیف ایلیه و عذر
 اوبله او کندن یکم و مرکب او کتند یکن بر غریزه ملاقات
 واقع اوله مرکبک عن نین چیکا یول اگا تکلیف ایلیه بلکه
 مرکبندن انه و اشارتله و اجا ذلمت مقارقت اوله و اگر بر عذر یک
 مزاردن یولی او غیبا قصد ایوب مزاردن و ارس
 اتته نوز ایوب بزمان اوبله از احوال یرده او توبه
 مثلا یا تسین و تبارک اوقیه و بلد و کی دعاردن
 اوقیه و بعد اوقیه یک روح حافر ایوب

سابق

سابق اوله و نغ خاطر ایوب مستوجب اوله بر زمان اوله اگا عالم
 غیب دن صف و جمعیت و حضور قلب بلکه فنا و غیبت حاصل
 اوله و اگا بر عمل امر و اشارت اوله شکر ایوب و بخدا و اشارت
 او بن اعمال مشغول اوله اگا بر بومذکور اولن صفتله متصف
 اوله و غیب دن اشارت اوله حضور توجیه محمدن در و نقصان
 و غفلت و عدم قابلیت محمد ندر در هر طرفه کیده بیست
 کت اگا نسبت از بیست استی استی انیم انانہ تا عاهی
 و بر سیره کت خلوة یولدن کیده و هاشم مقصود حق
 تعالی به یقین اوله بلکی و اصل اوله غلبه نچم و ریا
 و ریاست دن و شهرت دن اهل کوجلدن بیست
ترا مردان دنیا سے زنا نند مکر مردان بیست ایشان زنا نند
 و اهل الله طریقت منکر و ادبسن اولن لری هم صحبت او رب حشر اولیه
 یس ادب تنی یوز را داشت بیست بلکه اکثر در هم افاق زد و
 متکبر و متفاز و دعوی و عجب لیلیه اتفاق دو شب بر مجلس واقع
 اوله نلر و کلم مقابل ایوب خیر دن شردن سوز سلیحیه و کند و حالند
 مشغول اوله من صحت بنجایله عمل ایلیه بیست

عقل
 زنی ادب تنیها
 بلدی اکثر بر هم افاق زد
 بیست

فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ سَأَلْنَا عَنْ أَصْحَابِ الْإِنجِيلِ إِذْ جَاءَهُمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ بِالسَّبْحَةِ
 جَوْنَكُمُ دَرِيْدِي مُرِدٍ بِمَكْرُوبِي أَذِي كُونِ مِيكُنْ خَوْشِي رَابِكُمْ بَسَا زِي
 مَكْرُ بُو طَا يَنْدُرُ وَيَشْرُ كُورِ مَكْرُ كَلْمَرَانِدُ وَكَانَ لِيحْمَنُ وَافْعَالِنُ وَاحْوَالِنُ
 اسْتَفْسَارِ اِيْدِي بَدَنِي اِبْسَمِ اَوْلِي اَوْتَه كِنْدُو ذَكَرْنَه وَذَكَرْنَه اَوْلِي
 صَكَا يِي وَشَكَا يِي مَشْفُورِ اَوْلِي وَاَصْحَابَتِ يَكْتَرُ عَمَّا لَا يَعْزُبُ يِي
 بِاَنْ يَنْ خَفِيْفِيْنَ مَوْنَتُهُ عَظِيْمِ اَبْرَهَمَا كَثِيْرٌ يَلُوْكَ اللهُ عَمَلُهُمَا
 الصَّحِيْحُ وَكَانَ اَخْلُقُ وَكَانَ دُوْرِي هَرَكْتِيْ قَاتِنَه نَسْتَه بِلْمَزَامِي
 كَبِيْطُوْنَه وَاَوْلِي مَجْلِسْتَه مَعْرِفْتِ اَطْهَارِ اِيْدِي سُوْرِ سُوْرِيْلِيْمِ
 ذِي اَوْلِي وَاَللّٰهُ عِلْمٌ وَعَمَلٌ وَمَعْرِفْتٌ دَرِ اِلْحَادِ وَطَالِبُكَ بِلْدِكِ
 اَنْدُوْكَ عِلْمٌ وَكَانَ يَرِي اِرْدَاقِ صُوْرِ بِي
 هَمِيْنَ مَخُوْشِيْ كُنْ تَا بَكُوْ يَدِ شَاهِ قُلْ بَلِيْلِيْ مَغْرُوشِيْ بَا اِيْنِ جِنْسِيْ كَلْ
 اَهْلُ اللهِ كُوْ كَلِيْ اِيْنِيْ عَمَّ جَانِدِ بَلِكِيْ اِيْنِيْ عَمَّ جَانَانِدِ اَنْدُوْكَ
 صُوْرِنَه سُوْرِ صُوْرِ مَعْدِنِ سُوْرِيْلِيْمِ اَدْبَسُوْرِيْ لِكُدْرِمَكْرُ
 مَشْكَلِنِ صُوْرِيْ كَمَا قَالِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَانَ يَوْمِنَ بِاللّٰهِ وَاليَوْمِ
 الْآخِرِ فَيَقُوْلُ خَيْرًا اَوْ لِيَقُوْلُ بِي
 يَا رَا اِيْنِيْ سَلْتِ جَا زَا اَوْ ذَرْتِيْ نَا بَرُوْجِ اِيْنِيْ اِيْ جَانِ دَوْمِ مَرْفَا

ثانی

ثَانِي وَشَدُوْصِيْ خُوْدِيْ اَزْ دَوْمْتِ دَوْمِ فَوْ خُوْرُوْنِ بِنَا يَدِ هَرْمَتِ
 وَحَقُّ تَعَالَى بِسَلِيْمٍ تَقُوْ يَضْرِبُ اِيْلَيْهِ اِذْ قَالَتْ رَبُّنَا اَسْلِمٌ قَالِ اَلْحَمْدُ
 لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ اِلَى اللهِ وَهُوَ
 مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَجَبْنَا لِقَوْلِهِ الْاَوْثَقِ اَلْوَالِيْ كَرِيْمِ كَرِيْمِ
 تَعَالَى تَقْرِيْبِيْ رَا اَضْرَاوَلِ مَثَلِ فَوْغَزِيْ وَحَزْنِيْ وَخَوْفِ
 وَتَقْبِضِيْ وَبَسَطِيْ وَانْشُرْ هَيْبَتِيْ وَمَجْدِيْ وَحُوْرُ حَضُوْرِيْ
 وَبَعْدُ وَتَقْرِيْبِيْ وَصَبِيْ وَشُكْرِيْ وَصَحْوِيْ وَكُرُوْبِيْ هَدِيْ وَمَشَاهِدِيْ
 وَمَنَاجِيْ وَكَلِمَاتِيْ وَحَبِيْبِيْ وَرَبِّيْ وَطَهْرِيْ وَشَمْسِيْ
 الْغَيْبِيْ اَللّٰهُ يَقَالُ لَهَا مَقْدَمِ الْغَيْبِ وَشَيْخِ الْغَيْبِ وَشَمْسِ الْوَجْهِ
 وَشَمْسِ الْمَعْرِفَةِ وَدَهْلِيْ الْقَلْبِ الَّذِيْ يَطْلُعُ شَوَاهِدِ الصِّفَاتِ
 اِلْحَالِيْهِ وَالعَظِيْمِ وَالاَحَدِيْهِ وَعِنْدَ ذِكْرِ يَنْهَضُ عَسَاكِرِ الشُّكُوْكَ
 وَالرَّيْبِ وَيَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ حَوْلَ الْقَلْبِ عِيْطُ عَلَيْهِ سَحَابُ الرَّحْمَةِ
 فَيَمْتَلِئُ مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُوْرِ وَطَالِبُ هَرَكُوْنِ بَرِيْزِيْ وَبَا اِيْ جِنْسِيْ
 قَا اَنْ اَوْ قِيْمَتِيْ تَعْلِيْمِيْ وَتَعْظِيْمِيْ وَتَعَامُّوْمِيْ اَوْ قِيْمَتِيْ
 هَسْتِ قَا اَنْ جَالِيْهَا اِيْنِيْ مَا هِيَ اَنْ بَحْرِيْ يَكِيْ كَبِيْرِيْ
 وَرَبْحُوْنِيْ وَرَبْحُوْنِيْ قَا اَنْ يَدِيْ اِنْبِيَا وَاَوْلِيَا وَاَدِيْهِ كَبِيْرِيْ

والجلاليت
 ينصرفون

ودايم رتبه اول و طهارت اول و طهارت سوز سيره بصميه خلو تشه
 ايوب و يا احلام اول و پوان پيغم ايدب تيز جفا طهارت
 و غلبه بشارت ايليه بر جز و با پيغم جز منالنج سوز ندان
 هر کون او قبه مثل تذکره اولي و اسرار نامه شيخ عطار
 طاب عطره و مشنوي مولوي قونوي قدس تبر سيره فائديه
 و مقامات شيخ شهاب الدين ربي الله عليه عزيه و
 ديوان عارف تکرديه و دخی تکر بخر ديولنده کيدن عزيز
 لکن منظوم و منشور کتاب درين نظر ايليه تاکه يولده رسک
 تعلقات و همت و عزيت بنجه بيشتر در معلوم اولوب
 و طلب و جد و سعی يولده زياده اول و کند و تک افک
 و بوعز زينه لکن غنائی معلوم اوله کوند زحامين بلده ک
 اما کي او بحق تازه ابدست اله و قصد ايد که جبار
 دکن او يانوف اوله عبادت اوز رينه اوله زيارتک سوکلو کي
 کجه اوله علمدر و ما من شي احب الي الله من عمل الليل
 زيارت اوله اوزاق و صدق و اخلاصه يقيند رقوم نقالی
 امن هو قانت انا الليل ساجدا و قائما سحر الاثره و زيارت
 مطلوب

ربي قل هل يستوي الذين يعملون والذين لا يعملون انما يتذكر
 اولوا الالباب اخراشام غازيله يا سوا ورتاسنده طعام يدک
 نصكه الن يوب و بر قاج رکعت غاز قله و قبله قار شومتوجه
 او توه مشغول و تلاوة قرآن مشغول اوله بود وقت تلاوة
 قرآن مشغول اولمق خلغو که اختلاط کدور سين کولکدن کدار
 و عتاي عتلا قلوب خلوتنه کليجک غانه مشغول اوله و سر
 واجد کي نکر آخر نه تا فر ايد بود عاي اوقيه اللهم اني استنک
 من خير هذه السبل و خير ما فيها و اعوذ بك من شر هذه السبل
 و من شر ما فيها اللهم اني اعوذ بك من التهم و سوء الكبر
 فتنه الدنيا و عذاب القبر و اذا استيقظ قال الحمد لله الذي احياها
 بعد ما احياها و اليه النشور و ايرتيم که او يانق او ييد عباد
 مشغول اوله و ديه که بن بنی عاشقم که معشوق او يانق اوله
 و بن غفلت او بنخوسه اچسند او لو کي يانم ديه بيت
 نيکو بالند بکواي مرد هيشياره تخف عاشق معشوق بيدار
 و هر کسند بر جز و پاريم جز فانکه اوقيه قيام و رکوع و
 سجده و حضور و خشوع و تقوايد اوله ان الذين يتكبرون
 مطلوب في الدعاء

عَنْ عِبَادَةِ سَبْدِ خَلْوَنَ جَنَّتَهُمْ دَاتِرِينَ قِيَامَهُ وَرَكْعَتَهُ وَجِدَّةً
 اَوَّلِيَّ حَتَّى يَأْتِيَ اَبَدَتَا اَلْوَاغَاذِ نَكِيرًا وَدَنَدَةً وَكَرْقِيَامَهُ
 سَنَدًا يُوْبَادُ وَوَشْرًا قَبْلِيَّةً وَرَشْوًا وَتَمَّ بِالسَّنَةِ مَشْغُورًا اَوَّلًا وَتَرَكْنَا
 اَوْ يَتَوَسَّلُ اَلْوَاغَاذِ غَرَقًا اَوْ مَشْرُوبًا طَلِيحًا طَوْرًا كَمَا تَبَيَّنَ اَبَدَتَا اَللَّهِ
 كَمَا غَاذَهُ مَشْغُورًا اَوَّلًا **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 شَبَّهِ جُودِيَّ دَرَاتِشْدِ فَجُودِيَّ يَكْتُمُ رُوزًا تَابَشْدِ خُونِ خَوَارِمِ تَانَدِيَّ دِيكْتِ
 حَافِرِ لَغِي شُوِيْدِ اَوَّلًا كَقَدَمِ وَمَقْصُودِيَّ شُدِيَّ يَشْوَرَنَ يَارِزِ
 دَنِيَّ شُوِيْدِنِ دِيَّ اَوْ عِيْمِ ضَعِيفِ كُوِيْدِ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 كَتِيَّ خَفَّتِ عَاثِقَانِ دَرَكُوِيَّ دُوِيَّتِ چُونِ مَنَامِ جَانِ رَسَدِ اَز بُوِيَّ دُوِيَّتِ
 مَقْصُودِنِ عَزِيْزِيَّ كِيْمِيَّ اَجْنَدِ مَوْتَلِرُ كَوَلَا اَجْنَدِ وَوَقَاتِنِ اَجْنَدِ
 يُوَلِدِ بِلِرِ سَعِيَّ اَبَدِ كَعَقَدَتِ اَجْنُوسِنِ دُو شَبَّ يُوَلِدِنِ قَالِبِ وَوَسِيْعِ
 اَوْنَتِيَّ وَبِرِ نَفْسِ دُو سَدِنِ خَافِلِ اَوَّلِيَّ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 يُوَلَاكُوْنَدِ كُوِيْدِنِ اَيُوْمَكَ دَكَلَدَرْنَا اُوْنَدَبَا اَكْمِنَا سُوْمَدَا دَكَلَدَرْنَا
 وَاَكْرِيَّ ضَعِيفِ قُوِيَّ اَوَّلِيَّ ضَعِيفِ زِيَادَهُ اَوَّلِيَّ وَاَيُوْمِ غَالِبِ
 اَوَّلِيَّ غَاذَهُ دَشْمَلُو اَوَّلِيَّ بَرَكُو شِيْبِ يَاصِدُو قَنِ وَغَدِيْنِ
 نَبِيَّ وَرَكْعَتِ يَغَاوَرِقَا سَنِ اَكَا قُوِيَّ تَاوِيَّ اَوَّلِيَّ سُوْعِيَّ كَارِ قَلْمِيَّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهمجوید

مقداری

مقداری اویب و تمام اضطرار ابد او طه شمشیر کینه او بیند ابد است
 الم و طاعت مشغور اول **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 مِنْ مَسْکِنِ شَبَّهِ بَدَارِ بُوْدَمِ بَعْمَرِيَّ دَرِزِنِ اَيْنِ كَارِ بُوْدَمِ
 عَاثِقًا حَالِنِ بَيْنِ عَاثِقِ بَلُوْرٍ كَمِ اَوْزِنِ دُوْتَدَهٗ بِنِجْمِ نَارِيَّ قَلُوْرٍ
 بُوُوْجِهْمِ خَافِلِ اَوَّلِيَّ شَعْلُوْ نَشَانِ دِ كَلْدَرِ دِيْبِ وَاَهٗ وَاَهٗ زَارِ لِقَا
 مَعِ شَبَّ خَوَانِ اَبَشَارَتِ بَادَا كَانَدَرَاهٗ عَشَقًا دُوِيَّتِ دَابَانَا لَو شَبَّهَائِيَّ بِيْدَارَانِ
 وَهَكِيْمِيَّ تَا سَمِيَّ وَوَقْتِ اَوَّلِيَّ مَذْكُوْرِ اَوَّلِنِ اَفْعَالِ وَاَحْوَالِ اَوْزَرِنِ اَوَّلِيَّ
 زَبْحِ دَرِيَّ كَمِ پَايَانِ نَدَارِدِ زَبْحِيَّ دَرِيَّ كَمِ دَرْمَانِ نَدَارِدِ
 صَادِقِ اَوَّلِيَّ تَا زَهٗ اَبَدَتَا اَللَّهِ سَنَتِ قَدُوْقَا مَتَمَّنْظِ اَوَّلِ
 فُضْلِ سَنَتِ اَدَا سَنَدِ بُو شَبَّهِ مَشْغُورِ اَوَّلِ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 وَاَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلا حُوْرَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ
 الْعَظِيْمِ وَفَرَضِيَّ اِحَامِ وَوَجْهِيَّ عَمَلِ مَسِيَّ دَهٗ قَلَمِ قَبْلِيَّ
 قَارِ شُوْمِ سَبْعِ اَوَّلِيَّ اَشْرَاقِ مَنَنْظِ اَوَّلِ ضَعِيفِ كُوِيْدِ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 طَانِمِ اَوَّلِيَّ رُبُو يُوَلِدِ مَطْلُقًا كِيْمِيَّ كُوْنَدِزِ بُو يَلِيَّ كِيْمَشْدِ حَقًّا
 اِيَّ دَرُوِيَّ شَرِكِشْ مَطْلُو بِنِ اَسَانِ لَعْلَمِ اَسَهٗ زَحْمَدِ اَلِ كَسُوْرِ
 بَلَكِ مَرَادِ بِنِ حَا هَلِ قَلْمِ بِلَادَهٗ وَوَحْمَدِ اَسِيْنِ هَبْرِيَّ وَاصْطَبْرًا

مطلبی است

و بشکر مقصود بین اسان غله الاکتور در ضعف گوید **بیت**
 صمکو ز کم بو یولی آسان در **بیک** کس **بیت** که جان در
 زب طالب فدائین کوه بخی سنده در کب شریعت اولان حسن
 محکم قلوب و به بنییل تعلقات او تن و در کسین پاک اید و اخلاق
 اخلاق زهد و تقوی الشیو به بنی زمانه دخی مثل صبح صوبیل
 صوارب ربیت ایدب اخراج قوت کتوب بیدر اغم و بیج که کلوب
 کپور ریانت و غر و صو و غدن همنوز معلوم در کله در خلاص
 اولامی یا اولیا می کا قال النبسی علیهم السلام من کان فی قلبه
مشقال ذرة کبر الا یدخل الجنة و لو کان ذاهدا و کا قال
سلطان العارفین یا یزید بطامی الاستغفار من الذنوب
مرة و من الکب سبعین مرة لان الکب صوفی سلطان لایزگی
 منه المغفوة کما بیتا بغایت این مشکل در طالب کثری بو یو
 له عجب و غر و اینجند هلاک اولدی و مقصود نه ایددی
 بلکه بو صفت اینجند ایکن اولدی نعوذ بانتم من شرور انیت
 و من سیئات اعمالنا **بیت**
 نه صدق کفر و بر و قطعه باران **بیت** درون سینه او کنت جای در دانه

صدق بیا یرو باران و بی چندین سال **بیت** همنوز نیت موار که می شود
تم اعلم طالب حق سبحانه و تعالی او نسله کرد که بو مذکور اولن
 آداب و شرایط لیلیا و بنهار ابریل تمام بی قصور جدا مشغول
 اولان و غفیله و عقیده محکم و عده ایلیم کولک و جان حالن و واقعین
 هرگز کسی بو ویرمیه و نیتن و عملن کسی بو ویرمیه
 و سعی این که کسی کوی سزمیه و اگر او یا نقل نشان بکزی نده
 ظاهر **بیت** قال النبسی علیهم السلام من قام فی اللیل حسن
 وجهه فی النهار صباحه یقین بر پارسه او ییه تاکه بکزی
 اغروب یا هر بار باحوالین و اعمالن کسی معلوم ایلیم
بیت سما لهم و جوب لهم من ان السجود **مشغول**
 حق چو سیمارا معرف خوانده است جسم عارف سوی سیمایان
 رنگه رواز حال دل دار و نشان **بیت** رحمتکم کن مهر نور دل نشان
 طالب کرد کسی بکزی هر رب پور کس ضعیف او لا غدن نور
 قمیمه معشوق در دندن او لورس دخی غم عمیم **بیت**
 از ضعف دل و زردی رخسار میتدیش **بیت** با در و در او نیز ز معشوق
 کولک و جان در بین جانا ندن و صدن غیر هیچ کسند بلیم

میتدیش
 مدد حاجت نسج

هر عقبات اغریه حق تعالی در غیر سیه عرض نمید **بسی**
 ازین آتش که مار جان بسوزد **زبانم گریه کرد آن بسوزد**
ثم اعلم هر طالب که تنها کیده کرد که او را جذبیم مخصوص و مذکور
 متصف اوله بوشراطیط و اوله که مذکور رسلا و نهار اجد الکثیر صبر
 بلند صوفیه و بر سبیل نجد مشغول اوله حق تعالی نکر فضل و کرمیه و انبیا
 نوکر روح حده دله سرقی ایدوب سلوکن تمام ایدوب جمع مراتب و منازل
 علی وجه التفصیل حاصل ایدوب کونین و حافضین عبود ایدوب جانان
 یونده جان و بیشتر کن اورب مجموع وار لغن فنا فی الله ویتا بالله در
 در یکس غرق الیوب و مطلوبین حاصل ایدوب و معبود نه واصل اولور باذن الله
 درین دریا بکشتی بر اندم **بانی خرفت در دریا یافت اندم**
 بلکه کسی بر سبیل طوقوز اربعین در هر طالب مذکور اولون صفات
 متصف اوله اربعین نه صفت و نه حال کلور و بنی عقبیه او غر
 طلب و هب و اسطسید خلاص اولدغن بیان ایدوب طالب معلوم
 ایدوب و زاننا الله تعالی بر سبیل اربعین بخش اند و کمز بود که
 اربعین عددونه حاصل وار در که غیر عدد لوده یوقدر **مست**
 طینة ادم اربعین صباحا **وقال الله تعالی فتم میقات رب اربعین**

مطلب در اربعین

در خواص اربعین

لید

لید **وحفت رسول علی السلام فقتله نبوت ویردی ادم**
 او خلد انار حنده و رق کون نطفه شکنده و رق کون علقه شکنده
 و رق کون مضغه شکنده و بوار بعین سری قطع ایدوب **ثم انشأنا**
خلقاً آخر حاصل قلب و رق بیلده قوه و کمال و معرفت حاصل قلوب بلک
 که طالب روح سرقی قالب سرقی کسین ندر بجه اولور حق تعالی حکمت
 موجود که قابلیت کوره کمال و معرفت و یور ندر بجه کما قال الله تعالی
وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ حق تعالی کولگری و پیرری
 بر کونه بلکه بساعت و بر آنده بر غنم قادر آلت کونه بر دم و دیگر
 ندر بجه اولدغنم اشار ندر تعیین عدد و کله زچکه قودق و قودق اوزم
 او بنی جوق سفر کرد و روح دخی عقل هیولا نیدن قوه نظریه
 و علمیه اسطسید سرقی ایدوب نفس قدسیه اولوب مقصودن حاصل
 قلنی چوق زمان سلوک طریقه مستقیم امکان کرد **ثم اعلم ادم حق**
تعالی نکر عنایتی نظریه منظور و مقبول و مخصوص اولمش و اعانت
 یوکنانسان قبول ایلمش و محکمها الانسان **وجو تعالی**
 زمانه و ه آنده بغایت بنه دن پیشر کما قال الله تعالی **وَخُنُوقُ**
الْبَيْتِ حَبْلُ الْوَرِيدِ بز دخی کرد که بنه بز دن بعین بلوب بلکه

انوک حقیق وارنغ کونش نور بنم مجاز وارنغ کویب نورن محو ایستحق نقا
د نغیرسن فای و معدوم کور و بسی
سایه در خورشید کم بینی مدام خود همه خورشید بینی والسلام
اما بوقا بلیت مقبول و ساد تله سوره اولش اکیست تعلقا جسمی
و آرزوی نشان ظلمانی و وسوسه شیطان جانان ندن و کولک حضور
و صفاد ز و عقل عبت و حکمتدن محجوب ایدوب آموز آیت بیانده
اندی و بزی نفا بود رب حق رضا سندن و انبیا و اولیاء الله
سیر سندن محروم و مغبون قلدی بسی
خرست این نفس را بنده بودن یکی بگشتن نشان زنده بودن
و کیم کند جان و کولک ذکر نده و فکر نده اولد دنیا و ایستخوار
و عملوم و عالم و حبت جا همی و کند و موزی بر خوشتر گشتی
پوزد پوزمغ و را اولد غموز کند موزی با مد کومز و مقام موز
و فکر موز و حامله کورد کموز بغایت حق تعالی دن بعد و حجاب
حیای نیده می و دم قلدی بسی
از آن الوده کان کار خوشیتم که بگنم عاشق دیدار خوشیتم
پس طالبی که کدر که قابلیت و کرده سن مرآت جسمانی و نشان

قابندن

قابندن بر بیت ایدب جفا روب و در جات عالیپه پرواز اندورب
آشیا به مقام اصلیه پید شد رنگ کرک بفضل و کرم بسی
هر کس کوردون مانند از اولد خوشتر باز جوید روزگار و وصل خوشتر
فصل در بیان اربعینات چون روح توفیق حق رفیق
اولدی و نفس اماره الله زبون اولدغنی کوردی و نفس صغیرا متصف
اولوب کنه لرید ملوث و مردار اولدغنی کوردی و استعداد حاصل
قلوب کمالات مطلقوبه بشتمیوب حق دن محجوب اولدغنی بلدی
عشق و و صادقانه اخلاص کنه هله پنه توبیه نصوح ایلدی و قصد خانت
هر کس این نفس اماره کوردی بندد و درو و عالم شیره آرد و در کیمند
التائب من الذنب کمن لا ذنب له و اولک اربعین کوردی ذکر فضل
الله یوتیه من یشاء لیساً و نهاراً الحمد کورا اولن صفا و شرایط
و آداب موعظه و مهذب اولدی و شرایط تمام پیام کوردی
و جد و سعی زیاده ایلدی لیس الایمان الایمانی و در طلب
زیاده اولدی خاک عبور ایدب یعنی کوردی و کنا فیه و سلیک و در
همسختی و در غیرت اولدغنی قیاس بولدی و بعضی وقایع که اکامنا سیدر
کوردی مثل اینشله و یوقشله و در لرد و پلر و قبول و بوجه طاغیر

وبنابر کلامی که در کتب و روح عبادت رتبه و شدی اما عام حضور و محبت
 حاصل قلمی و ترقی سینه بوار بعینه کورمدی بسی
بسی اندوه گوناگون بخورد و بیم بسی بیخاک خفت خون بخوردیم
 نتا که قاب انسان اول که در بعینه نطفه شکسته او لودی نم جعلنا
 انطفئه في قمار تکین روح ندن ترقی سینه کور سینه هر زمانه نفس
 اما نه شوم و بد نخت لیم و شیطان رجیم بولن او در لود و سوار ایدر
 لان النفس لاجاره یا استواء کاهه بیکه اربعین جعد و فکر وقت
 وقار او و شیخ و یا اولو خلیف او و بیدر و یاد بیدر که بولن
 کانه صاحب او و مکنه اول که حاکم کل یا رندر و کومها
 حیل و کانه ایشده او لورس سندی او و عملده او و و و پیره
 زحمت جکیه بوقدر ایشدن و اعتبار دن قاله خکری و خی اجماع
 ندر و نه حاصل قلمی کسنگ او انوک اعتبار الله و زوقنده
 و صحنه یمسینه و انکسینه و فرحینه و دنیا و عزت
 و منصب حاصل قلمی کس نشویشده و غمده و بلاده و کج
 کوند زحمتشده و سنگ زحمتشده کنا اول که حاکم کل مسکین بسکا
 یا وز هنر زو بیار لریا نفس زمان لعدن و اسفل طبیعتدن
 هر که

هرگز سوزن جور من ایشده ایم کند و طبیعت موافق ایدب و حق
 نتا که امره مخالفه قلمی در روح جوارحه حکمن ایشده مکنه در
 اما نه لوقلم اندن او و اولمشدر زبانه لغز او و امره مرادی ایم طریق
 مستقیم ناعوجا جور انکسینه بسله و ظلمت موی کولکندن بر آن منقطع
 هکله را و کظلمت فی کسری یغشاه موج مین فوری موج و مین فوری سحاب
 ظلمت بغضها فوق بغضها اذا اخرج بدنه لم یکنها و من لم یجعل الله له نورا
 فما له من نور و باجماع نفس اماره لعدن عزل امین که کس جمع عمر را بعین
 انکسینه اولوز حضور و محبت تا اول قلوب مقصوده و اهل اولوز
 بس کندیم از اهل درونیم هنوز از ابلیس از در بر و نسیم
 روح و خی نکر قصدین معلوم اید که حق تعالی از انبیا شریعتدن
 و اولیا طریقتدن اطلاق ایدب اهل هو او و شهوت و ریاست و اهل
 دنیا از انکسینه روح و خی و ایدب امنه بما انزل الله من کتاب
 و امرت لا عدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا وکم اعمالکم لا
 حجه بیننا و بینکم اللهم یجمع بیننا و الیه المصیر و روح نفس بیکه بس اول
 وعده منزه طور موشوز و بسینه و خی صبر ایدب که تا بر سید اول
 آداب و شرایط اوزره اولوم اگر حد تعالی است ایدر نور

مطلب
 بس زمان

مطلب

عین نور و اگر حقدن سنایت اولی که اولی که حقدن است که المزدن المدی و بن
طلبیدن یوزه ندر منم مگر نیچ اول بو یولده جانمی و باشم قوشم و ریش

ویر مرد و یا مقصود الی که کتور مرد در **باب**
ای عاشق کسری اویش طلب این و عید کرده آفرین طلب
در خم اگر شرب نیاید فر شاهی جوی **باب** کسری که زین هجاش طلب
اولی که ار بعین تمام اید ب نفع اغوا سنه او عیب و خلعت و شمشیر

ار بعین کیره و من یفدی الله فلا فضل له **فصل** در بیار بعین
دوم نم اعلم سا که جو نایکچی ار بعین کیره صبر انگین و رعیت نشا خنه
بر که و نغوا سنه که اید طالب که کدر کسری قلدغم عملی حق تعالی قبول
ایدی یا قبول اتمه در عیب عاقبت اندیشه اولوب کندوی تشویش

بر قمیه و بونک امثال ابیات او قیام **باب**
هکزه هوای و صد تواز جازمانه فیت **باب** سوادی سلطنت زیر این کرا
کنفیه کمانت فلان محترم شدم **باب** هر که چنین مبالغه در مدح مانده
و ابدت و غل اید باشند سوئی که نیت بو اوله کم طاهریم الدن

کله کجه بو هم پاک اولدم امیزه هر که باطنم بو ار بعین کیره کدورت
و هوادن و ظلمت و محبت و نیایدن و اکالک طمع و زوانی کس

حقدون

حقدون و کدون حق تعالی کرم و لطفندن امیزه هر که پاک اولد خصاص
بولم و کولک بو صفا تکر ظلمتندن و نغوا سنه کدون بنجات بو لب حق تعالی به

وصول حاصل قلا و ز طالب چون بو نیت قلدی و انجی ار بعین کیره کدی
و اوله آداب و شرایط قیام کوسره کدی و یفدی الیه من یفدی الخ
صفا و رعیت عالمه قدم بصدی نور طهارت و صلوة و عزیت و ور
یاخت کورنگه باشدی خدمت و عبودیت فوج کولکنده حاصل اولدی

مرتب کدورت خاک پای او لب مرتبه غنم حاصل قلدی و ایتینه
بمنلو تاره بیس قلا و غل و اوله اوله کیره کدی و کدی و کدی و کدی
ایختده کور کدی بو زریا یورر و بونلو ک امثال کورندی و کند و حاله
نظر قلدی قابل کدی کجه کدی بر مقامده و نخی کور کدی کما قال الله

تعالی و جعلنا التطوف علقه **باب** اولک حاله نیکر حاله کور کدی و شکر
ایلدی و قار و من یطیع الله و رسوله و یخش الله و یقف فاولیک هم الغائرون
کنه نغوا شیطان و سوسر و اغوا ایلدی لر بو ایستده و بو یولده
ولی می اولم صا نور سن تهایت خواهر اولیا بدایت انبیا در خواهر

اولیاده می اولم صا نرسن و کدی کجه یوز ک یویب و ز و پیره بشک
قلک کدن سگانه حاصل اولور عیگدن و انج کدن قالدو ک و منصب

و عتبت نه و شوب باید پیش کبیری بر قوغت کرب او و در سن یا نورسن
 کی اربعین اولدی قور سیره زنت چکر سن آدم وار بر ای اون کون
 او تورماز سکان کلدی کند و کبویله تشویش و زنت و یر رشتن
 اولیا اولوب باید یدی اولم صاند سن **ششوی**
 نسیم ایدر باید یدی اوله رشتن کونش قنده الیکه اله رشتن
 کولکوم ایدر باید یدی پارسه دن ساکه دیدیمی که جقدم آره دن
 هر که او حکم خدا را منکرست **بیت** که هزاران عقل ذاه زد کافرست
 وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُوا إِلَيْهِ اللَّهُ ذِكْمُ اللَّهِ رَحْمَةٌ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَأَنِيبْ
 ابراهیم صفت اولدوغور و او دندن قور قاز سر **ششوی**
 دروغور و دانش دروغور رفت خواهی اول ابراهیم شو
 صاحب طرد انداز زبان که خورد اوز هر قائل را عیان
 روح نسیم یه که ایشر بشر مردم اولیا الله مرتبتن ایر شهدم
 و عتبت او فری حاصل او غم که دنیا وی منصب و عتبت و اعتبار
 هر قلوز سلیمان کافه فواج و یر کبیری کوسره و کولکنده
 نیستی بواله که اگر حق تعالی کرم و لطفند ن فرست و یر کبیری ابراهیم صفت
 پتلی که پیام و غم و با شک کسم دیب و او جنبی اربعین کیره **فصل**

سوم

سوم در بیان اربعین سوم هم اعلم چون طالب عاشقانه و
 صادقانه او جنبی اربعین کیره دی کسبیه قات و مصاحب قلمیه
 و غریبت و خلوت اختیار اید بکند و دن مثنی بنیر اول **بیت**
 روی قدره یوارکن و تنهانشین از و بود تویش هم خلوه کزین
 دنیا نکر و لرغی و یوقلغ قاتنده بر اوله و پیوسته حق تعالی نکر تزمین
 دنیا دن و دنیا ایچینه اولندن یکر اک کوره و کندوی حق تعالی
 قاتنده حقیر کوره **بیت**
 حیث تعظیم خذ الف رشتن خویشتن قور و خای طاشتن
 و دنیا نکر خور اشتمین بقده که التفات انعم دیب و اولاد
 و شرایط اوزرن لیلانها را مشغول اولاد اید
 و شرایط مذکور و اصول ایچون اصول کلید چون طالب جدل
 مشغول اولدی و جان و باش او بنمذ قصد قلدی شوق و فوق
 و قدره و محبت و انسر حق تعالی حاصل اولمغ بشلدی و کولکن
 پلسدن صاف او ب غم ز بیری اولمغ بشلدی و بو بیت او قوروی
 از دولت و یدار تو در انم جان نیست جان از غم عشق تو پر و ای جهان
 و مرتبه غم هوا ای عبور اید بر سرقی ایلدی نته کم قالب او جنبی

و حقاکی عظمتن و هیبتن
 و محبتن دنیا دن بیکر اوستادن
 کبیر کوره

اربعینہ ترقی ایلدی و جعلنا العلقه مضغه و کولک عالمه تعیت
 صفا و حضور کلدی نورانیت نه کدودت بکله نظر رنگ و نه نهایت
 کولک اچینه مشاهده ایلر اولدی و اقله سکره رات سکره کپه و کندو
 اوچار و بیدن بیدن پیکر و کولکسه و اول طرف اوچار و سوزب
 اینر کوره کولک نولانیت حائل اولدغین کورب حق تعالی پشکر

من چه گویم صافم از نور رب
 که نکند و هیچ در زدم شب

ایدر و بویسج او قور بی
 من چور و زم صافم از نور رب که نکند و کور و زم هیچ شب
 طالب بو حالده یکن نفس کلدی بر صورتدن غنی اغوا و تشوش
 و یک است انداخت و کتفک الیه بین جنبشک نفس جمع عدول
 و نعداوته زیاده اولدغی بوجهند ندر که هر کس عد و سیله صلح
 ایست و مراد بنی اور دوست او نور و اگر مراد بنی او بویسج ار
 زوسن و پیکر بیکار زوفغی حائل قلور و عد او زوفغی زیاده
 او نور نفس طالب بو اربعینده هر کسی سنه صاطلر بو طالب
 هیلر و خلقک چوغغ خوش و اروی بنم حائل و ن آلوک حال
 پکر کدر و سیله بو ایشده اربسی اولد بجز ریاضت و حیرت
 مشغول اولد که خلقک عترت زوفغی زیاده اولسون ذریا

ایو

ایو خلقک عترت ابو منصب رو هر کس سنه سندن فرجه عالمه لراول
 سنه بویله اکره کیمدی وقتوک خوشدرو اکر خلقک و شرح
 اولر سک خلقک برابر اولور سن کس عترت اتمر عن لکنه اولدی
 چون روح صفا یکن کلید کلید اولمشد رفک حاله کور معلوم
 ایلدی کوریا و ریاست و شهت حائل ایدر و کد بو مقامه و بو
 منزلده اکلمی کس استر ز ایلدری بو مقامه نغمه در ایدر جو و الخ
 نعوذ باللہ من بلاء آل کلمه طالب کدر کس نفک بو مکره التقات
 ایلیمیه و مکر و امکر اکبارا صدق و اخلاص لدر بنی اربعین کیره
فصل چهارم در بیان اربعین چهارم ثم اعلم در بیان اربعین
 طالب کدر کس عارفانه اخلاص انگین صدق بیلنه صوفی و خلقک
 اضراییه خلک اعتقادندن بکانه حائل اولور و بین هنوز مقصوده
 و اصل اولدمه و یه و اوله آداب و شرایط من کوره په لیلان و نبارا
 مشغول اولد و حق تعالی په توجیه کلمه ایلیم و حق تعالی ذکر نون
 غرسن کولکنده قومیه و کیمتیه سوز سو بلیم و بو اربعینده
 کیمه اویغیه و اکر بیوست زیاده اولور و دعاغنه با دم یاغنه و قبوق
 چکر که یاغنه سور طالب چون بو طریقه سلوک ایدی کولکنده
 نورانیت و تحقیق و سکون و حکمت و معرفت و عشق و نور

عناایت

بیت

بجز کورجگر سوزی او ده شدی
 شمع اغلام کوردی ایچی باش قانه بو بندی
 عاشق مدد استی اهل بی بند
 صفت تکبوت و بسب صوبه بندی

ظاهر اولدی و اغلام و آه و آه حاضر اولدی **بی** بو پانزی
 بجز کورجگر سوزی ایچی او ده باندی **بی** شمع اغلام کوردی شمع قانه
 عاشق که مدد استی اهل باشند **بی** صان تکبوت بیاید و ارب صوبه طندی
 نالی کن نالی خوش ایدش **بی** و دو عالم ناله و غم پایدش
 واقعه شده شعله و اغلام و شکل و بر قل و بلبل ز کور صفت
 عنف نادی عبور اید **بی** قالب رقص کبی و جعلنا اممته **بی** خطانا
 نکسون العظام طما **بی**
 روح قالب را کنون همی شده **بی** سکه جاردی و در کشته
 روح بو حال کورب **بی** سکه ایلدی شکر پید نه سکه کیم
 و کوند زخم اولدی ریافت و جاهد به مشغول اولورم و پیر
 و بو طریق مستقیم دن بر قدم طش کیم **بی** و **بی**
 ای جفای تو ز دولت خوبتر **بی** و انتقام تو ز جان محبوب **بی**
 طالب بو حاله یکن نفس و شیطان ال بر اید بس کلدیله
 دیر که بو پوله جوق زحمت جکدک درت اربعیند رصوف
 مشغول سن بو پنج مرتبه لر حاصل قلدوک و منزل و مقام
 قلمی عیبین کوردک و چوق اینش و یوقش جکدک
 و اهل الله دن اولدک **بی** یقولون **بی** بالنسبهم ما لیس فی قلوبهم

سکاشیدن کرد کدر بیسن و ایچ سن و او بیسن اولیا اولیا
 کوند ز یکد لو کیم او پور لر سن دخی کوند زیب سن و ایچ سن
 کلو او اشو اوسن الطیب **بی** و کیم لرده او بی زیب پیغام علی السلام
 بیورر توئم انعام افضل من عبادة الجاهل سن عالم سن او یکن
 عبادت بیسن کیم و اولن زیب پیغام علی السلام بیورر من لم یخرب
 سنن فاته لیس منی و روح چون حق تعالی نکر عین عنیا بیله
 مخصوص و منظور هر بونلر و کمر ن بلدی ذکر فضل الله یوچ سن
 یتشاء شیطان علیه التعمیر جمع یولدن عیار **بی** قاله عورت یولدن
 کلور طالیک یولسن اورر الشیطان بحری من ابن آدم بحری **بی**
 و روح دیکر بیسن او نیکم فرض و سنت کلدر زیب انقیه قاهر
 کلوز و صبر سوز فخری و ادر و الذین اهتدوا زاد لهم هدا و
 نفس شیطان نه یلر که حق تعالی فضلندن سن غن ایلر شکر کندن
 و قنک خوش اولور و بوائین او قور بان یکو نوافوا یعنیهم **بی**
 من فضل روح کور که نفس شیطان لهوا و شهواته فتنه بو
 لن او رمق لیس چون ذر استل معلوم ایلدی و بوائین او قور
 ولا یضمنکم الشیطان انه لکم عدو و میسن روح کتدی حالن
 نظر قلدی کور که هنوز مقصود حاضر فکوی نفس او پور **بی**

و كما تات حاصد قلب حق تعالی واهل اولاده و تشکر بولسته الشفاعة قائم
 این چنین مشکین که زلف میریست چون که به تو بایم این زنجیر ماست
 و ندره عده ایلدی که طوقوز اربعین تمام اولسون و بنم و عده
 موزینه گلوز سینه و ریگوز بینه و فی ایلد قلو ز بیست
 و عده های باشد حقیق دل پذیر بیست و عده های باشد مجازی تا کثیر
 طالب بشیخ اربعین کرده فصل بنیم در بیان اربعین بنیم علم
 طالب که کرد که بشیخ اربعین ریاضت و صوم اتان هر دو رعیت
 بیله حکم بر که و مقصود تمام مخالفت نفس اولوا اما من خاف
 مقام زیاده و نهی التفرع عن الهوا فان الجنة هي الماء و بیست
 دانکه این نفسی است زریا بودن از آن تشکین است
 نفس در هاست او که در است از غم در التی بیست است
 طالب بوار بعینه ریاضت قوی ایلد بیست بوا اول کم بویولده
 یا بیشتر و یم یا نفعک بشین کسب محبوب و مطلوب حقیق ال
 کتورم کیمی و کوند ز اور اعمال مذکور ریاضت جان و کولک
 ایلد مشغول او هر ریاضت که ایدر معشوق بولنده فهادوش
 شیرین کورن خلوت و عزت و محنت کولکنده جمیع عاملدن یک کلم
 قوی بکریه کو عاقلست بیست از آنکه در خلوت صفاهای دلست

از غم التی پسر سروده است

هنگامه

همچو کما یوسف بالذیومه بیست است او که چه باشد قهر چاه
 دوستی کلشنده و لدغنی یک که او دوست سوز کلشنده اولدغندن
 دوست ترورم من ای عس بیست با تو هر روز که به تو در کشت
 چونکه جان و کولک اول اعمال در ضعیف بخد مشغول اولدی آثار ریاضت
 و نور عنایت جان و کولک بلکه تنه پشندی بیست
 در من نکیس بیست دل کرده بیست و در تو نکریم جمله دل دیده شود
 و روح حیوانیه روح انسان پشندی نتانم قابل روح ویرلدک
 کیم بیست انشا نا خلقا اثر واقع کس کولک و آیی و کنش و بر کولدن
 بر کولک چو کورس و عسکه اوز رنده جعوب سماع او در کورس
 و دنیا خلقن بر انده کتوب عیش اولسته کس کور کون ضعیف کوب
 چون که عبد الله کشته عبد الله کشته بیست لاجرم هر که در عیش الله کشته
 و طالب بوار بعینه و کت ایدوب بر سجد و تعاضد حافر اول
 کم آنده او را دو ذکر چه اولد بر کولک مشغول او توره و خلق
 ذکره حافر اولمیه ذکر چه اولد کند و له ایسمه اعمان و اثبات معناس
 کولکنده و جان ایلکنده جانندن یک کطوبت بیک حافر اول
 یعنی لاکه لامقصود و لا مطلوب و لا محبوب و لا معشوق و لا غیر
 موجود بیست آن که وهی دم از عشق رخ بار زیند

الاستلاظیسی
 اوزر نه اولد

ان که وهی که دم از عشق رخ بار زیند
 باید اول مکملی بیست اعیار زیند

اگر ما سوای حق کو کلمه نماند از ایدب حضور تمام حاصل اولی
 نغوظ فن قوی و اثبات محکم طوبه زیر کوه کل این سه ریاضت
 سبب نغوظ صفاتند و تعلقات با سندن در اجمله صیقل حاصل ایدب
 خلاص بولدی و مستوجب اثبات اولی قابل اولی **بیست**
 قنوق کوه کلیم یوزن یوغش کلیم اول کوه کلیم رگم حقا و غیره کلیم
 اولیاد کوه کلیم صیقل آوردن جسم اجنه نغوظ بوین اوردن
 و اگر زیاده حضور حاصل ایدب محبت ذائق سبب غیر حق هلاک
 اولیاد و ذکر نوریل جان منور اولیاد نغوظ و اثبات قویب مستوجب
 ذات حق بقا جل ذکره اولی **بیست**
 لا و الا را ز فرفره بر اثر اشک این مقام و حدیث است اینست
 و بود بجهت حضور ایدوب مستوجب اولیاد کن ناکاه اثار ریاضت و قطع
 تعلقات و نور ذکر نور محبت و شوق پیش قابلسن هوایه اتمش
 پس بوق کوه کلیم بلکه کند و در انش قلمی کند و در و ذاکر اولیاد
 نوری اوندوب و شش جسم به جمله ذکر کورب آکا جهانه کوه کلیم
 کوزن ذکر و غیر هیچ نسن کور غم اوبوب در اختیار او از
 هو کلیم زیاده ایدب و کند و حالتم کلوب نیز ظاهر نفع
 ایلیه جل جلاله و جلالی بیج کسب صمیمه استغفار ایدب بو حال
 بیضم

از تو آرزیهایی صق ابدال را **عقل** بدانند او مقام و حال را
 حال چون جلوه است زیبا عروس و بین مقام آن خلوت آمد با عروس

بیضم ایدب باطن فراتر بیکر کرد یا بیک طشره و شد کندن انجمن و بو شکر
 ده ستر اشک راه اندک ضعف صدمه ندردی و اقا بو نعمت بشکر و کن کوه کلیم
 ای خدا یا روز قدر قللا رو که **بیست** بود و کسب خون یوغش و کوه کلیم
 و اگر اندامه و ستمک و اختیار سوز اغلیق کلیم کند و نفع ایدب سوز ایدب
 کوه کلیم بر قیله اگر جنب زیاده اولوب فریاد و صاعقه ایدب کند و نفع
 برده دو شکر کورب نیز نفع ایدب طوری کله خلوت کند **بیست**
 و ز نواز شرای حق ابدال را **عقل** تا بدانند او مقام و حال را
 حال چون جلوه است از زیبا عروس و کس و این مقام آن خلوت آمد با عروس
 و اگر خاطره کلیم بو حال شیطان مدر و یا رحمان مدر کوه کلیم و کوه کلیم
 و بر حبه و بو آینه کوه کلیم ایلیه قال الله تعالی تقشیر من جلوه الدین
 خشون در بهم تم تلین جلوه نام و قلوب هم الی ذکر الله ذکیر الله یهدی
 بر من پیش او اگر قرآن استماع ایدر کن نماز اجنه کنه هن اکوب و
 یا حق تعالی در عظیمین و هیبت کورب اختیار سوز اغلی سوز ایدب
 کسب بلدرید ز من در من بسیر ایدب تباهن **عقل** کسب بیج من آسمانی
 و اگر خوب او از لوضونده او از بن اشوب اغلی روح رفیق اولیاد ریاضت
 سبب عبادت رحمت ز جعوب محبت و درت و شوق فضایل کلادی
 اثار جذبات و نور ریاضت و نور و انقطاع و بو بدیست که بکشد عالم

حکما فی قلوبی سندن

طبیعت نفاق قویست درین جهت عالم نوابی شینا سینه
پس و از ابدی کلمات و استعداد حاصل اید با هوای هویت
و اندیشه اشتیاق اید با جان دعاغز و حصول عطر بله معطر
ایلم که اسرار الذین اطاعتینا من عبادنا و طلب کسب
خانه کند کنز اظاها و مق باشکله ایما بوجنی کل از دریا کس
نقد رخو فند هنوز ضلالت بولمدی اما نفس و شیطان دخی
بو وجهه کدن طالب بدن و بوجال بیتن ساکدن فور قله
نفس و شیطان اتفاق اید با لکه بوکشه وارد قی
قوتلندی کولک و عقل و لایتن المزلان المکل اوله هنوز
اغای کولک سندن بولدن قیدار به کدر مکل کدر و الا هکله
نعت ایدرد بدله ضعیف ایکن سعی و اغوا ایدلر که سن بو
بولده نسنه حاصل قلمدک و کندکی قس و بیره قریذک
و کرامت حاصل قلب خلق کوسست مدک مرید و حجاب
حاصل قلمدک خلقدن قچوب عتلت ایدب یلن کبیه
بر قوغا قاجب کرمکل بلورسن و الکن نسنه کلیم فلان
ولی شیخ کبیه نهنه و ایدب خلق کرامت کوسست مدک
دیالرو روح دخی سوزه کلامدیه که حق تقا بتردن کرامت

علا
اشتیاق

علا
الملی اولدی

استی

استی خدمت و استقامت اسرار فاستقیم کرامت
و نغرد پ که انبیا علیهم السلام معجزات و اولیا به کرامت
ورلدی و اگر مملک حق تقا به برده عا کقبول اولور
دی نه استی بیسک حاجت کدوا اولوب کرامت کوسست بدک
زاهدان راست کرامت بنده راه عا تقا نرا نیت حاجت برسه راه
و روح نفسی که بوجنی گناه لریه بیره بنده بوددن
کرامت کولمد و حق تقا نکر فضل و محض عنایت و کرامت
در زیر بوجنی نعمت و رحمت و رزق و در و گناه هم بوزمنه
ارمن و نغردیه که بونگه کبیه عنایت و کرامت کافر لریه
و بزمشدر شبیه بیلده کولک بجز کدن در الوکل نسنه
کلیم کبیه حالت اصلیه رجوع ایلدی دیه
ای برادر کچر کین بنه در نیش تاده هم از نیش کبر خوریش
و روح نفس دیه که اگر کرامت کوسست رسم مسلمان اولوب
انکار و تادی کدر بایق بزه تشویش و بیره میاسن
و بو وعدیه مخالفت قلمیاسن و نفس دیه که سکا ایق
زمت و بیره میم اگر فلان بنه بیز که شیخ الاسلام ده کلامشده
بو نزه طور دغا ک بیره توجه کلر کلد یوب کسور سکا
حاکم انا نیم وهم کور لوم قلد غاک مملاک فاید سیر و ارمدر
وسوز کحق تقا قاتنده پکرمی دیانغله بویله جنک ایدرکن

اوله

ضعیف کوبده

ای بیل در ضعیف کین بنه در نیش
تاده هم از نیش کبر خوریش

مگر بود و پیش بخانه شهرندان لوزاق خوب عصمت باغی
 در ملک شهر بر باغ اکتبره کیا بکن یورده صابن
 سر راوردی کند و اشق قوفی و الیغ بودی و بر
 اخراج دین و ارفی و قبله فر شو موی اولاد
 و اندن غیبت واقع اولاد بلکه ای سبکوب ایودی
 و بر ساعت مقداری تقریباً او بنی شیخ الاسلام اتن
 بنسب اول باغ کلدی و ملاقات و صحبت واقع اولاد
 در ویشتر اول عن بینه صوره ی که بوجانبه نه مصیبت
 دند یک سزک مبارک قد مکنه مشرف اولاد و وی
 شیخ الاسلام دهی که حاجتم بود را تا خاطره بو اولاد
 سینه فلان موضعده است که کیه دیو خاطره دفع ابره
 مدم نی اختیار بخیل ایدب بو موضع کلدر و سزی
 دخی بولنه کوره که بغایت شادمان اولاد و بونلر که
 جن بسبب شرور و پو فرج خطل ایلدر و وی بر ساعت
 مقداری صحبت ایدب اجازت طلب ایدب کنده
 چون جنسین خواه خدا خواه چنبن برده خود آرزوسن مقین
 و روح حق تعالی نکر کرمه شکر ایلدی و نفعه بد که بنام
 وعده منیر نه کلدی کردی که سزخی مسلمان اولاد
 بتره بو مکنه ان ابریه سز ددی و نفعه دخی بوسوزی

رخا
 قریب شیخ

قبول

قبول ایلدی شمدن کس و سکا سوزمن بو قدر ملک
 نکر که حق تعالی قاتله کرمه وی و روح نفاک مکر نه ان
 نمیبوب التبیخ اربعین کیمدی **فصل** در بیان نشسته
 تم اعلم چون طالب التبیخ اربعین کیمدی نیت بو اولاد
 که نفس تو امنک باطله هر کز مبله اولمیه و مسلمان
 اولب بلکه نفس مطمئن اولب کولک قلعه نفس مکر ندان
 و شیطان شریندن امین الب بوسوسه فرخ صدور الیک
 تا که کولک زحمت عجز کرده و نفعه دیکه ریاضت و مجاهدت
 و خراج رافع اول و کولک ولایت من بعد قدم بهر عقل
 و فکر مملکت و هم خیال او غرض کنور مکر شمدن
 که و سلطان روح خلیفه خود را می شرح و صحبت
 حو عت سلطان قابله و قلبه بر التمس کیمدی
قُلْ اِنَّ هُدًى اللّٰهِ هُوَ الْهُدًى وَكَانَ الْاٰیَاتُ اَهْلًا اَهُمْ
بَعْدَ الَّذِي جَاءَ كَرِيْمٌ الْعَالَمِ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيْبَ
 دیدی اول مذکور ان شرایط و اداب از رنه لیلان و نه هارا
مَشْغُوْلٌ اَوْلَادِي وَنَفِيْ غَيْرِ وَاَمَّا ذِكْرُهُ وَاَمَّا قِيَمَتُهُ
اَوْلَادِي وَاَللّٰهُ يَدْعُو اِيْ دَارَ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
 الی شرایط مستقیم و صحبت و قاری و ادب و نیاز
 و مسکن و توافیق و علم انوار ایلد منور اولاد

کشف و وصف
 و تحقیق حاصل
 ادب دوست بولنه
 زحمت سز

یورت

علا
 ضیاء

بیت
شد نیاید طایبان گریز بگریز
شعلهها از گداه بیغامیری

بیت
شد نیاید طایبان گریز بگریز
شعلهها از گداه بیغامیری
تین ضعیف و نفس خیف جان و صفات عمده قوی اولدی
واقوعی نودنی نهایت و نی رنگ کوزن بومس کور اولدی
و کندوی تیزی نهایت بخنده غرق اولمش کوره دوشنده
غیر اولب کند و دن کجب خو اولمش کوره کوکل و جان
و سعت و فسحت و بو حال کورب شکر ایدر کن نفس نکل
عقل صورتده کور و کوکل بولن اوره زین تفکر و شیطان
غایب و غریب ایتمسری جو قدر جاهله جهلیله و عام
علمیله و زاهدی زهدیله از در روانک مکر تدن و
هواستدن و هلاکندن قور قور کور کور
ماذریتهایب نفسی است زان که این بیت ماروان بیت ازو است
کتابت شیطان علیه اللعنه بر کون بر قاج یولتر لریب
کنو زین سلطان العار فین یا یزید بسطامی فاتن دن
چکدی سلطان العار فین صورتی بویله لریب مکرست
باشند اور رسدیدی شیطان دیدی فلان زاهدک
وفلان ولیناک و فلان عنینک بکشته اورورن یا
با یزیدیدی بنوم یلم قنفصیده ردید شیطان
ایندی سنه بولدن جعفر مغربن یلم که کاردیدی
سلطان العار فین ایلد بچک بنم کبیه نه قسقدن

وسعت
۲

کوملدرک

کوملدرک که کسک القصد نفس و شیطان د بیکر کبزم
بیر سوزمن وارد د یلم الحق بو بولده چوق زحمت
چکدرک و بیکر احمه بیتشد که نه د بیکر اولور ونیب
قصد ایدر ساک الکر ایدر پسر شمدن که و کدر که
خلقی صفا دعوت ایدسن و آل و بیرسن وار شاده
مشغول اولاسن و عطا و نصیحت ایدسن و سخن
اصن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحاً الا اینه و خلق
صیبتک و خلوتک دستور و ده سن طوغر یول کورسن سن
زیر سنک کتد کور یول طریقه مستقیمدر و شمدکی
زعانده بلک زعان اولده سنک کبیه مرتاض سجاده
نیشین شینج کامل و مکمل قطب بو قدر دیه اقم
زین که سوء عیله فرای سن خلق کوکل کاشتا قدر
بومسکین طالبیله رحم ایلید د یله ضعیف کوبد
هر که از پندار خود از او نسبت بنده نفس است هر کز شاد نسبت
خاص عام مجلس کرده سنک خصار تمیدک سید لریب سنک
کبیه اهل درد و محبت شمدک زعانده بو قدر د یله
عشق کون قیندن آه و غامندر بنم
سیلنن دللر ده شمدی و استغندر بنم
نوله بر تشنه طالبیله جمعیتک و زهدک و صلاحیتک

بیر کزین پندار خود از او نسبت
بشده نسبت هر کز شاد نسبت

و عا
صوق قفلر ده

ده که او ده مسدود را احمق کند عقلت را بی نور و بی رونق کند
ده چه باشد شیخ تا و اهل شده دست در دعوی و در تعلید زده

صوبه صواب سوار کرد بیل بومر تبه متصوفدن چون گشت
شیخ کامل مکمل اولدم دیوشیخ لوق و خلافت دعوا سزا بدر
لره بو خاطر دفع ادمن لره و صورت لره رنگی قلم و بیسیج
و سجا ده ایله بستر لره و خلعت مشغوره اولور لره
صورت در احوال کس عقلت را بی نور و بی رونق کند کتاب
ده چه باشد شیخ تا و اهل شد دست در دعوی دور تقلید ز
مکه بشلبا ذوق و ریا و سالوس و آه و آه ایلیا یتم
کندوی صاحب وجود در و حالت کوسسته بیست
دست ناقص دست شیطان است دیوزانکه اندر ارام تکلیف
د بوی که در آدمی کوشد هر که نداردی فرود شدی روح شد
یعنی هر که نشینسی بوقدر دستار و صورت و خلق اکنده
شهرت ظهور قصد ابدر و عطا و نصیحت ایله و
صحبته عزیز لره که نغمه مشغوره اولور بیست
او بظاه و اعظا اصکام بود لیک در باطن صغیر دام بود
علامت بوک کند و پ تابع اولان لره نسبت و تقصیر بولن
کوسسته رفلان شیخ و مرید لری ضلالت انجسته
در دبالر عوام کیم نفس لری بینه اولور و اهد الله باطن لره
نده سومبالر بله کی ظاهرا اعدوات و حسد ایله لره

دست ناقص دست شیطان است
ز آنکه اندر دام تکلیف نیست
هر که در آدمی پرورش و می
و هر که ندر آدمی فرود شد
و هر که در آدمی کوشد

رباعی پوشیده مرقع اندازین جامی چند
بگرفت ز طامات الفلای چند
نارفت ز هر صدق صفا کامی چند
بید نامی کشد نیکو نامی چند
قنده کم کوش نشین حضور و صفا اهل وار
انکار ایله ویر خلاصت دخی بودر کی مس بد و حجت
جوخ اولسون دیو عورت و اخلت ال و لره لری صغیر
بوتنک لری کسنگ در ضرورت است امرید کی اوغلان بکر عورت
طالب کس کدر اولقدر بصیرت اولاکر قلب نودن بی
نشاندیم در معنی یا تو بسیار و کی کیمیند در شهوار
چون بسیر ابلیر آدم روی هست کورج
بسر بهر دست نشانی داد دست
و کندوی حدج ایدب اعتقاد ایدن خوش کشیدر
واهل بصیرت در و اعتقاد اتمین کوز سوزدر
دیله خلق فکر اعزازن صقودن و اذلالن نفسدن بلیمیلر
نعود بالله من جحمت هذا القوم ناشین طالب
کس کدر کی ریاست و شهرت تکن اوره المعالجه
بالاضداد عمل قله یعنی طالب اوله مطلوب اولمیه

صید اوله صیاد اولمیه
عشق میگوید بگوئیم بیست بیست
صید بودن بهت از صیاد بیست

دخم خور چون گوئی شو جوگان مستوی
من بگویم داه را ای فتوح ناش

و نیا ز انجمنه اوله ناز قلمی عاشق معشوق اولمیه
فقیر اوله خوب اولمیا طوب اوله جوگان اولمیه
من بگویم رای خورج ناش ز صم جور چون کرد جوگان
قد اوله سلطان اولمیه یوخ اوله و اوله اولمیه ضعیف گوید
این چنین بایند در این ده نسیب
کس بجاه ای بسین نکوینده کیشیدی
بو جمله کردید کس سعادت ازل و ابد در و سبب
تصور مسرتب کا و حصول جمال ذالجلال در و روح دریک
و انقوا لله ائملوا ان الله یطهرکم بما تعملون مستوی
بدرینست دشمن اندر خانه بود
صیبه صیبه فرعون ازان آفتان بود
روح حق تعالی نکر عنایت پشیدی و من یهد الله فلا
مقتدره ضعیف گوید
گرنه باشد که نظر از فقید او خاکیمان اکی رسد از اولاده
و روح دریک که من کاپر بد العترة فللا العترة تمیعا اول
الکبریا روح صدق و اخلاص و اسلام نود پله مستور اول
کوکله کوزیله کوره دریک که هلا انبیکم علی من یشک النیبین
نفس و شیطان کوکله و لایسن کثرت و اعتبار و عزت
خلق حاصد ایدب حق قریب خلق منغول اولق است
نبیانی العلیم جنبه قول تعالی من شرح الله صدر الاسلام

موبو و ذره ذره مگر نفس
می شناسید ند چو کله از کیش

فهو علی نور من ربّه فویل للفاکیتة فلو بهم من ذکر الله
اولیای فی ضلال مبین چون روح نفسک و شیطانک
مکس فی بلدی
مدید از در مگر نفس علی بی شناسیدان جو کله از کیش
فینبئ الله عما یلقى الشیطان روح فضیه کلدی احوط
لله و البغض لله قلوب تقوا و لا تقطع الکافرین و جا
فهد هم به جهاد اکبره ربنا انعم لنا نورنا و اغفر لنا
انکر علی کل شیء قدیر دیدی بدینجا ربین کس دی
فصل هفتم در بیان اربعین هفتم و هو
المستمی برببعین القتال طالبک بدینجا ربین
نیست بو اولام نفس مسلمان اید یا خوف باشک
جا هذا الکفار و المنافقین و انزل علیهم و ما ویهم
جوهنم و یبسر المصیب ریاضت بو اربعین انکر دن
قوی ایلیا و مکس ملاقات اولمیه و جماعت فریاد
حاضر اولسن و نوافل چه سنده قد فبشر عبادی
الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولیای
الذین هداهم الله و اولیک هم اولوا الالباب نفس
دخی روح که بو قصدین معلوم ایلدی که روح نفس
اچار فقدان بلد که لوامه فقدان عنبر الیدب حاکم و مقهور ایدب

علا و لا تطع

علا فی ایضه

بیت

گوکلر ولایتین الفتن الب بیکم سبوج والاسلام کتور
 شهرت و عبادت ریاست و ریاضت و ریاضتین هلاک
 ایدب نفس مطمین ایدب قالب و لایتین اسلام
 پختن کتور ب روح مملکت خلیف حق اولی الامر
 شرح و حیثیت حق یور تمکین استر نفس نیازه کله
 دیکه بیین اکاند بیک و بسنه بیوردی طودق
 قلط طعام عن الحلال و شکر سلام و دوام صیام و قله
 نیام و شکر کلام و عنایت عن الانام و بنسکه احسانی
 نه درسه قلدق و مخالفت اعدا دریا و روح دیکه بیله
 دیکه درخی بولن اورما بخوندر شمدن کرود و بستلق
 بوقدر بنانک مکرین و حیدر سینه چوق الدنمشور
فاذ افهم الله المنزلی فی الحبه الدنبا والغزای الاقره
الکبر لوکا نوا یعلمون و دوسدن غیب سن گوکلر و شمدن
 و گوکلر ولایتین دوسدن غیب سن قویمیه بیت
 امر و زولم تنکر شد بینه و دست غنی کتور نفس و شیطان
 بوسری اشدر بیکر کله ضعیف گوید بیت
 نفس شیطان بیکه کشد: نده اندر شنت تاریکه شد:
 ازجا نود دولت و شیطان دیکه لاغورینتیم بیت
 انکه انسن از در و کلدم و آدم بیغامیه جنته سردم
 والله

نفس شیطان بیکه کشد اندر شنت تاریکه شد
 نفس تا بیکر اندر و جان و دولت

بیکر کیم

بیت
 پدرا او بود و اصل او بود ما را
 بیکر کتدم هر قوش صد بتا را

۲۷

بیکر کیم شخصه اعتبار رویه بیت
 بدرا او بود اصل او بود ما را بیکر کتدم هر قوش صد بتا را
 بوسلری اشدر غایت فرح اولدی ریاضت ریاضت
 و شهرت و هو او شهرت و مکر لشکر گوکلر ولایت
 گوکلر و مکر و اعکار کتار گوکلر و جان ایلدین غم و اندر هله شراب
 غم و اندر و اشدر ایلدین کوی ضعیف گوید بیت
 نفس شیطان کتدم و اشدر و اشدر قهر جان کرده
 بنوز او رو و اشدر کیمینه حقد و طول امر و حبت
 و نیاسر لشکرین جمع ایلدین قانتین او قوی ضعیف گوید
چون شد او صافی قیبه لشکرش کتیم حقد و بجز و خشم و سردش
الجنینات للجنینون و الجنینون للجنینات
 ای گدی در ویشتر اگر سنکر نیولک اورن قله ایلدین
 بیان ایلیم دشمنکر دخی سنکر چون اغلا روی
 نه چند انست و زده و زنه تو اگر کیم بیکر بد دشمن تو
 کیم کیم بخل و هم فساد قتلر نده جز اشدر جمله کله
 فعرفتنه هر هر صد شر شور خلوت اولمفا کرش قند قور
 نفکر لشکر دخی جمع اولدین بیکر کیم بو کتیم گوکلر
 ولایتین کتور معلوم حضور و جمعیت بوزن کور کور
 بی الحار و بیکر چه فلکدی شمدن کیم با شمنه
 نذ کلو اولون ورد غمتیم

نفس شیطان کتدم و اشدر قهر جان کرده
 قصید جان کرده بوزن کور کور
 بیکر کیم

بیت
چون حظوظ نفس شود بند راه
تا ز کبی می دل بود او را کدوا

قصدا بل و بنا انکر لشکر قرب آنک حالت اصلی
سینه کشود بکله بل که باشن که وز دیه لرا اولیکر
الذین استنرو الضلالة بالهدی والعذاب بما
مغفوة فیها هتبروا هم علی النار ضعیف کوبد بیت
حظوظ نفس شود بند راه کون رکی دل بود او را کدوا
روح بنسکه که اجتمعا عن معلوم ایله دی غیث و علو
و همت وز هد و تقوی و علم و معرفت و صبر و توکل
و قناعت و بنسکه که امثال صفایه کسبه جمع ایله دی
الطیبات بطیبون والطیبو بطیبات
اسلام او نده و در روز کلمه بوقدر هیچ بنسکه او مکلری
العمل من العمل الشيطان در لکه نفس مسلمان او لمن
و صامیدون دیانت کلمه بیت
ازین کافر مسلمان نه نیاید که از ده ذن بکه با نه نیاید
بو که بوقدر یکن ناگاه نفس و شیطان و طون
امل مسلمان صورتت قیدله و جاسوس لغم کوندر
دلر طول امله دخی کلب عقده و زیلا و کنده قدمه
اشکن ایله دی دبدکی بنم حاملن بنی اولر او موز
یوق او تته جودیت جود و کبا جکمن یوق
کبا جکه و قدرتمن یوق بسا جکر بیت

این

بیت
اگر این نفس فر توشت نبود
غم اندیشه قوشت نبود

این نفس فر توشت نه بودی بیت
غم اندیشه توشت نبود
بوی زحمان بر و یکم خلق چکر حاجت ضروری
مقداری دنیا به مشغول اولسون بلکه کواکب اگر نه
خدمت قدر سا و زدی بیت
هر که دنیای تشوشندون جمعه دی
خلوت اچره دوست یزین بهمده دی
نفس همان حیوان کبیه کلمه در
انویچون کس صرا الالمشدر
و عقل طول امله کسوزن اشده منتشر لیت را و
لای و سلطان روح او کتا کلمه دی و صفی حالن
بیان ایله دی ضعیف کوبد بیت
عقل را با صید او رجمنک بیت
سلطان روح عقل دبدی بیت
ضرورتی نیاید خورد بیج توکل کن که او را اندر هیچ
و بوا یملری او قدی قوکی نقا والله بیسط الرزق
لین یشاء و یقدر فانه بکل شیء علیم و من
کان یرید حث الاخرة لنزله فی حزن و حزن
کان یرید حث الدنيا نوله منها و ما فی الاخرة
من نصیب لوبسط الله الرزق لعباده لبعوا فی

عقل را با صید او رجمنک
سلطان روح عقل دبدی
ضرورتی نیاید خورد بیج
توکل کن که او را اندر هیچ
نقا والله بیسط الرزق
لین یشاء و یقدر فانه بکل شیء علیم و من
کان یرید حث الاخرة لنزله فی حزن و حزن
کان یرید حث الدنيا نوله منها و ما فی الاخرة
من نصیب لوبسط الله الرزق لعباده لبعوا فی

في الارض ولكن ينزل بعد ما يشاء ان يعياده بغير بهينه
 ايتله اعشقوا كالحكم و كالمدرسكان فضا كادي بو
 يدمتني ليل اولو رسن ديه بغير
 بن شوكل بجز كه تسليم تمام در غم راحت همي مكر است و ام
 و عقده ديه كه طول امد اشيو ساعت بولم اورد و كوكل
 و لا يبين قلاب قلدي روح ديه كه طول امد بولم
 كستور كوكل دارنده اضا قوك و بولال كستور لير
 روح غضب كلب ديا كه سن كم كتور دي بو و لا يبين
 مسلمان لرو لنده حضوره مانع اولورسن تشو ميش
 و در سن طول امد سب است معلوم ايد بجا سولف
 اعترا ف ايد ب مسلمان اولورن ديد دي و غفل
 لشكري جمع انوكن وقت سن بيان ايلدي روح
 طول امدك بو حاله = تدم ايد ب توكل وقت است
 خلعتين كيور ب اسلام عرض ايلدي طابيك
 حالي بو حكايه ضميريه معلوم اولوب باشن
 كلدن بلور بغير
 خوشتر ان باشن كه ستر و لير ان كفته ديدد كديت ديكر ان
 روح عقده طول امد قوشدي ابدل كو ندر دي
 ايتدي نفس كل كه بيا جلمن كيا جلمن و طوره جلمن
 بو قدر

نسا كتر شو كتر اوكر شهنايه ط
 شكز كير باسر و ديه خشت است هميه

بو قدر و مشربيا حاك شربت سكر در و كيا جكم
 كفن در و بنا جو بيب عقبت در بغير حشمت است هميه
 ترا كو تو كدا و كر شهنايه سد كن كير باسن ديه
 و حاضر اولسون كه اول النذن الور و نفسك
 باشن كسرن ديا و لم لير و همي دعيه الاقرار و بون
 عقل طول امد و اردلر و ما على الرسول الا البلاغ
 المبين روك غضب بين بيان ابد بلس نفس حى
 بو سترى الشدي ان الظالمين لفي شقاق بغير حوا
 هر ظا و باطن قبولن لير كند دي و انانيت و كيب
 بجزن محكم قلدي و شيطان دخي لشكر بين
 جمع ايلدي و جنود ابليس ريا و رياست و غضب
 و تعصب و تفاخر و انكا و جهل در بغير تكريا
 فشم انكار غضب جهل ريا قورى ساخ كم وار سن
 و حبه مال و حبه جاه و حبه رفعت او سن سن
 بر جنه و بار ديسه حاضر ايلدي بضعيف كويد بيت
 حبه مال و منصب رفعت پند راه حق شداي
 نى معصية نفس شيطان ال بلس ايلدي هذا
 من عمل الشيطان انه عند و مظل مبين و اما عبود
 فهد بين هم فالستحبوا العلم على الهدى ضعيف كويد

صبا مال و جاه و منصب رفعت
 پند راه حق شداي نى معصية
 بيت

بیت
مگر شیطان هر نفس اغوا بر نفس ما از خدا خافد شدی ای پسر
نفس دبه که کورم تن قلعه سن بنم المزدن بیجی الورد ممدن
کری پیچ و باز روی کم اولادی النذن نه کلور استون
د با نفس شیطان ایکن ای بیچاره ای در تن ایچند نشا
نفس شیطان ایکن ای بیچاره ای در تن

تن ایچند نشا در تن در بولس
براشت بو لکانه تدبیر ایدر
ایکن ای آرزو لاری ایچا چکر کین ضولس
جانله عشق دخی بر کور نذر
اول هوا ب نقله دخی ایچند روح دخی عشق دبه نعوذ بالله من شر اور النفسینکما و

جانله عشق دخی کورم نذر اول هوا ای نقله دعوا ایدر
امن
اهن بحب المظطر اذ دعاه و یکشف السواها روح عشق
وصاد فانه صفة عن شانه کندوی تسلیم ایله دی توکلت
او الخبیر کاتبان الصالحی ان شابه اتلف طالب کر کدر
بوار بقین قتالدار یا صنی قوی ایلیا مکسب سوز
سپلمی و خلوتنه کسب قوی میا و اگر خلق کر دو پستدن
و صحبت دن و صنت و کدورت حاله اولوب زیاده خلوة
و عزلت دلرس طور دخی شهردن انتقال ایله
بر کوریه و اراکه انزه بشر اقرت غارتها عتله قلندور

اول

و تدبیر
امر ای گل از شاه
احیائی

بیت
مرد باش و سخنه مردان مشو

دوسر خود کیر و سر کردان مشو

اولی عتله همان فرزند حافر اوله باقی سنن و نوافل
خلواته قلم

زه عزتت که چندین از دندمرد روید نذر نذیر از همت کرد
اگر حبت خلوت و عزلت زیاده اولوب بر طاعت و یا
بر هیچی که تمکک استه انوار بر سر اوله ذات

انزه عمارت و آدمی ذات
اولی عتله بی و جانور
لرله اشتنا اوله و توکل
باده سننه عمارت
باید باطنه

اولی عتله بی و جانور لرله اشتنا اوله و توکل
باید سننه عمارت باطنه
کتبت و لکن جماعت و سنت ایلمب و سر کردان
اولی عتله قمر شوب سلوکت تام ایلم کر او کی در باطنه

دیاش و طره مردان شود و مس صوم لبر و لبر کردان
مثل و اگر کرد اوله شغل کند ی مانع اولور بو عقیدن
کس و کندوی جماعت او بشدر بی جوق زمان کی
درین و آری هم غلان قویتم زوال زون مشغولان قویتم
سلطان روح دخی غیبت و همت و ریاضت امر استه
امر ایله دی تن قلعه ایچند نفس حاضره ایلم کر
ایلم کر و ریاضت طوبین تن بسجنت مقابله فووک
استنکبه و جنوده خ الارض بقیة الحق و بند دخی عشق
و حبت و مشوق امر استه ایلم کر از رنه و رالوم
جهاد کسب و غنای اعظم در حق تو عتله

عشق ابلیس از تابیس تنبست در تو یک یک آرزو ابلیس تنبست
 گریشود پس آرزوی تو مقام در تو صد ابلیس زاید و السلام
 ح

فتح ابره و زکما قال البیهام قدر جوت من جهاد العصر
 الی جهاد الکبر انما رتدر مقاتله نفس شیطان دخی و ریاست
 و بهنات و غیبت و هوا و مطوس و آرزو کن جمع اید
 برج یار و لری بکلندی شیخ عطار طایب عطیة فریاد
 عشق ابلیس از تابیس تنبست در تو یک یک آرزو ابلیس
 شود یک آرزوی تو مقام در تو صد ابلیس زاید و السلام
 و روح عقده یک و قدرت اعوذ به من همزة
 النبا طین و نفس نشویش و علم و طارلق و کدورت
 و ظلمت چون کولفتن امر ابلد که کوکل و لایسته و اردک
 حضور و جمعیت و صفاء و قوی و رک و شراب ابلدک
 دی و بونلر دخی کوکل و لایسته یعق و یاقب و بیار
 ابلیس و روح دی که با ابی الذین امنوا لا تتبعوا
 خطوات الشیطان و من یبغ خطوات الشیطان فانه
 یامر بالخیساف و المنکر و لو فصد الله علیکم و رحمة ما ذلی
 منکم من الله و کن الله بیتی من یشاء و الله سمیع العلیم
 روح صبر ایدیه لوم حق نقاد ن سیدم اولی فاصب
 مک صبر و اوالعزم و الله جنود السموات و الارض
 و کان الله علیما حکیم و ران وجود حالت
 و حبت عشق و درو علو همت و غیبت زهد و تقدیر

فراوانی

و صدق

و صدق و افلاص و توکل و قناعت و علم و صبر
 و توبه و بونلر امثال انفسک بو حالن ایشد بجمع اولوب
 سلطان روح او کنه کلدر و دلوکه بو یور رسک
 نفس سلیمان ایدب طوعنه بوله کتورم و اکثر سلیمان
 اولمنه شکرین هلاک ایدب و الذی شراب ایدلوم
یهد الی الطریق المستقیم و روح دخی قدر قتال
قیه کبیر ایتین او قدی القصد شکر اسلام امر و لود
یوریش ایلد یلس و کوسن چنک صوفی فاقتلوهم
حیت و قد تموهم جلدلر و تن قلوسن جب چور
الدلر و ایت قانوا ربنا افرغ علینا صبر و تنبت
اقدامنا و انفسنا علی القوم الکافرین اقولدر
 دلاوران غیبت و همت و ریاضت و مجاهد
 طوبین تنبست مقابله قوردر صوم قلفان
نفس چرس و شیطان سکوسن مقابله قلدر
الصلوم جنته فلا بد للی هدین مع النفس و الشیطان
الموسوسین المانعمین من الانتقام من جنته
رافع سنام النفس و رماخ ابلیس و صبر تفکرت
یا قدر دلر ان الله مع الصابین و تلاوت ایا
او قلر ن لیس بار دود اولنری سیدلر و کوز
اچد رعدلر کم من فیئ قلیله غلبت فیئ کسیره

يا ذن الذی و تو جی لغت تجر مشغول اولدلس و کبیره اولن
 کذا نلق او یا نلق لوق و ریاضت شبه خوالق قلبه بی بی سنگ نفس
 خاطر قلبی باشن کب سلطان روح اکنت کتوردلس با
 ایضا الذی امنوا ان ینفک الله ینفککم افوا حکم
 و ینفک انما حکم و نفس ذی خلق و الحول کتوردلس
 یعنی با نفس کتوردلس
 ان ان زنده که یا خرد یا نیست که زندگی از وی بسفت دور کشت
 چون محبت و حالت و عشق و درد و آه و شوق قلمی
 حاضر ایدب تبین بونلر که باشن کتوردلس و سلطان
 روح اکنت کتوردلس هلاک ایا القوم الفاسقین
 روح ذی امر ایلدی فاقتلوه هم لا تکنون فتنه الله صریح
 من القتل و صفات حدیثی کتوردن و اهو تندن لا اله الا الله
 عن یان اید الله الله ذیب یس پیش التزلر حواس
 ظاهر چهار بجی سن الدلس وجود حالت و عشق و علو
 همت و غیره بتذیه کند بله خیال و فکر فیوسن اچوب و هموک
 و ظنون فاسد نکر باشلرن کتوردلس و بافت طریقه
 تن بر جن یقدر و کند علم علم و توافیع و مکنه چهار
 دن اقریب کبیر که و جهلاک و تنافیر که و عجیبک بلش کتوردلس
 القصد ارتیب دکن چنکر اتدلس سلطان روح دیدی الا ان
 نفس الله قریب غیره و علو همت ادرلک وقت در اغشون
 یوریشرا ایدک دشمن زیون قلد کوز قلع التذن الذ کوز دی

غفلتی و ایقوی
 کند ردی
 دخی باش کتوردک
 دخی

یوم

ری النار بهادران غیب

یوم یکنه اید الله احی النهار در دران غیب و محبت
 و زهد توجر لغتندن اچوب و کرب فایدا اولنلر و ک
 باشن کتوردلس کب سلطان طاهر و باطن قیولرن
 اجدلس و لشکر اسلام اچوب و کرب بی اغشون دن
 سکر دم قلدلس فهد قوهم یا ذن الله نفس کتوردلس
 حنرهنم اولب فایدا کتوردلس لا یکن الا بادیتم لا یکنون
 و علم الحدیث الذی یحاشن من القوم الظالمین کولک
 تحت او کتوردلس و کوس نهرت ینفک الله
 نصر اعن بیتا سلطان روح او کتوردلس جالدلس
 و روح ذی لشکر اسلام ظفر بولب قلع الذخنة
 شکر ایلدی و شیطان افرسن و ضاع افرسن بیعت
 قلبی لر بویسین ادرک ددی سیاست برینه کتورد
 دل و احرا ایلدی نفس ذی قنده فدیسه الکر
 کتوردک بویسین ادرک دی بویولده بنم هر
 نفس بولمن ارن نفس و صدق و اقلاهر وار
 نفس ریا و ریاست و شهرت و بیرا ننده بولوب
 صفات ذمیمه شیله الالر کتوردلس و احرا اولدکم
 جمیع صفات ذمیمه نکر سلطان روح او کتورد اقلق
 تمید قلبی لر بویسین اورالر و نفس ذی شرع

نیولن

و کرامتین

دارنده اصفا قورک دپ نفسکرتن لکن عقول کورب وزیر سلطان
 روح اوکنده خدمت اشکن او پیدی سپاستره توقف ادک
 نفسکرتن قره کز وایلین لندن دکوز و آنده بوزی
 ملک من پشاه و تعز من پشاه و تذلل من پشاه شمدن
 کور و نفسکرتن نه کلور تواضع و نیاز و مسکنیت
 التورک و صیب زندانن پشاه عاکر صبح صادق و قنبر
 سزاق تعالی نکر امر نه مشفق اولکر سلطان روح
 دخی بوسنی خوش کور دی تازه آبدست الادی صباح
 نمازن جماعتله قلوب خواب سلطانی قلدی سلطان ای توکی
 دد کلری صباح نمازن لکن اشراق نیت او تر کن
 درویش او بدعت در لری چون اشراق او تر دی و قل
 ربنا انزل منی الامبارکاء وانت خیر المنزلین ددی
 صفتوره وردی و جمعیت حاصل قلدی بل که کند و دن
 غیبت و فنا حاصل قلدی اولیک بجزون الغرقه
بما صبروا و اولقون فیها حبه و سلاخا عنایت
 سبحانی و الهام الهی پشادی بو کلمات بی صرف
و صوت کوکل اچنده ادقندی انکر علی هر اطمینان
وانک ذو العزة المتین بو واقعه کورب اویندی
 سجده ادب حق نکر لطفه و کرمه شکر ایلدی و لیس

شکر

شکرکم باذینکم اشراق نمازن قلب چهره سینه کلدی
 بو توفیق بو حال و قوت و استقامت صق تع فضلر
ذیک فضل الیه یوتی من پشاه و التذ والفضل
العظیم ضعیف کوید بید
 کز نبودی فضل حق همراه نمازن کی شوانستیم قدم زو نبودی کانت
شکر سلطان روح عطفه امر ایلدی نفس کترک
 اوکنده اضلاع قلبی بو بین او رک ددی بو بیستی او قدی
 بو غنایق اسان دی کو یکره رقیبی
طوکنر بیامت کعبه قریانه نه مشکله
الیوم یجنون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی
الارض بغیر اطوق و بما کنتم تفسقون بید
 بنان کز دن کز بن نبوده در یعنی ینهاد کافر خود را بتبعی
شکر نفس بو سپاستی اشوب نیاز اکن طو تب بجز کفن
 بو بین بر غیب و حق فقر التالوب سلطان روح اوکنه
کلدی و عزت اشکنه تفریح ایله باش قدی نفس عفی
واصلاح فایز علی الله ددی تبت و رجوعت
 سلطانن سر بغشله قضا بیکر الدردیه تذلل و تفریح
بو بیستی اقیب بید
 باز آمده چو ضو نیان بیدر شوا اینگ شرو تیغ هر چه قواهی مکن

نش سلطان روح نفسک بو حالتی کوردی بر تم ایلدی
 وَ يَكْفُرُ عَنْهُمْ سُبْحَانَهُمْ وَكَانَ ذِكْرُ عِنْدَ اللَّهِ قَوْلًا
 عَظِيمًا بَذَحَتْ لَكَ وَ رَدَّ لَكَ وَ بِرَمَزِ صِفَاتِ لَدُنْ
 تَوْبَةٍ وَ رَدِّي حَلَعَتِ اِيْمَانٍ وَ يَتَمِينُ وَ اِسْلَامٍ وَ اِحَابَتِ
 وَ دِيَانَتِ كَبِيرِ دِي بیت
 بيش ازین نفس سگم کز دوی بشکار
 چون پر یوها پیش بدل شد انشکار
 کز بنده بنده کی بر کرد نش
 رفت از و با فضل حق ما و منشن
 نش نفس کو کل و لایتنک قاپو جلغن وردی بیت
 معشوقه بسا مان شد تا با چنین با
 کفرش همه ایمان شد و تا با چنین با
 نفس بنلگدن و جمله لذات و مآلات جسمانی
 چندی و تصرف جزیه ارجع حاصل قلدی و مرجع
 و معاد اصلی که الی ریلک را غیبه تر صیبه در پشندی
 و نفس مطمئنه اولدی بیت
 چونکه بنلک کندی بندن مطلقا بر نظره با قشیم اردی حقا
 نش نفسک مطمئنک فافرق بها انشا ر تدربو مینیب بیت
 نشان امین این دوی شکر نیست شیب معراج انترک نفسک اینست

نش

نش ای در ویشتر اگر حق بی طغر و یور بلهن
 سکر مخالفه نفس قلم طریق مستقیم در ضعیف کوبد
 کوز سزا اولدره و جها نده ای فلان
 کم اشیه بو سزی دیب یلان
 مه همت باش تا راحت دهند
 هه زمان ملک د و صد شاکت دهند

دع نفسک و لغار بیت
 عاشق ایدر معنی سوزن عاقله

عارف اولدر معنی صدق قلب
 نش اولیا و الصلح نفس حانو نور مشورت ادر لر
 و مخالفه قلب لر شا و دوهت و خالفهت بیت
 بونکله وار کور کله صفتا تا ابد لایق اولرس ز تحتا
 این هکزه تذکیرة لمن یشاء الخذ الی ربه سبیل
 معنی بیلین بو سنک دادن بلمه بلحیر خود داد ندر اولرنه بلور
 یا کشر بو انشی بلحک کرک یا بلندن ایشد ب الحق کرک
 و ال اکام کند و ایشر بلحیا یا بلندن ایشد و بن المیا
 جاهل اولدره نیده هیچ شکستین

حق بینه کوسته من آنک بوزن
 ای کس یم پر کرم سن قلد کرم
 ایره در سون رحمتک هر دمدم

نش چونکه صق تع نکر عشا یستی بشدی نفس مسلمان
 اولب بد که مو تو اقبالان غو تو ا حاصل قلدی روح دهی که
 شمد بد که عمر ست جناک و صلح ار اسنده بکدی به شمد ن
 کر و خلوت کر لم دیوب سکزیجی اربعین کر دی **بیست**
 خلوت استی اولدر کم دنیدن فور تله دیر یور کن یوبون
 اولمندن ایله و اولمش اول خلوت اسی اول کنشی اولمش اول
فصل هشتم در بیان اربعین هشتم ثم اعلم سکزیجی
 اربعین مستو سطره حالن بیان ادر یون دن او کر دی
 ترکیب نفس قلدی شریعتله اسنکر تصفیه دل قل
 طریقتله اگر نفس ترکیب حاصل قلمه یوار بعینه
 تصفیه حاصل قلمه و اهل طریقتدن اولمن **بیست**
 هکیر اهلست از هوشها جان پاک
 ذوق بیند صفت ایوان پائک
 ساکر کر کر که یوار بعینه فالین و نفس او امره
 و نواهی حق جل ذکره خدمتده بی قصور هر زمانه
 و هر آنده قودی بد که جانین و کوکسن دایم قوللغنده
 قودی انا الذین امنو ثم استقاموا فلا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون **بیست**
 جان بی ناز بنده کینت و دل بیجان
 نفس دیرا بنده شد از بندگان

جان بشوق دل بذوق و نفس بشتن
 بنده کی کردند با ای ذوالمیزن
 طریقت ده کلری بو طایفه قانتنه کو کلیم یوله
 کتکه در لر باطن شریعت دخی در لر اگر کو کلر حافر
 اولم اعمال بدینک نوری بقدر نیت المؤمنین
 قیر من عملی التفکر ساعة افضل من عبادة الف
 سنه این آیه لا یظن رای سورکم ولا الی اعمالکم
 بل ینظر الی قلوبکم و انبیاکم انما یتدر حقایق نکر
 یولن کو کلیم و رمز افضلر تصفیه قل که کو کلر حالن بلس
 اولر کد کلدنکم صق یور بقدرت پسر انکر حیوان لغی مطلقدر
 من یخو ا هم شد ازین خلوة بر وقت دانکه مشغولم با خوار درون
 بل کل که طریقت ده کلر اوج نسته در دوام نفی خاطر
 و دوام ذکر و دوام مراقبه اگر یوار و چاک برسی اسکر
 اوله اگا اهل طریقت و اهد دل دمن لر اما فواطر
 در تدر رحمانی و ملکی و نقسانی و شیطانی اگر بود درت
 خاطر بی تمیز ادب بر برندن فرق ایلمه نفینکر فایده
 سی بقدر یونلر که ار اسنده فرق بودر که اگر طالب
 نفی خاطر مشغول اوله اول خاطر که نفی ایلدی
 اگر بر صورتله دخی کلر وانی دخی قودی بر صورتله

دقی کلامی بل که شیطان نیدر واکه قود غنی بعینه بصورت کله
کله نفس نیدر زبیا نفس ایم بینه استراحتا خاطر نه
صوم و صلوات و حج و زکوة و اجتناب مناهی و خیر ثواب
و تلاوت کلام حق و توکل و قناعت و بونلکه که امشالی
نسته کله ملکید را شلمار خیر و ثواب در تکی گناه و عقاب در
اتما خاطر رجحان تشبیه غفلت در یعنی خاطر کله که حق در
غافل سن و بنجور غافل اولور سن و حق تعالی جل ذکر
او تدبیر نیستغور اولور سن که حق ذکر نون یکر اول
هر زمانه بل که هر آنده حق بخ دن قوللرنه بو و جهله
خطاب اولور و بیوعنا بیعی حاضر دل اولور بلور
نتر ایک پیو پیس از هره د عالم ز جانت بر شیا بدنی خدا دم
هر طالب که دست حاضر بلور و بختن کورد و هر نفس
حاضر اولور که چک طالبیدر
غافل میانش یک نفس از دست دانکه دست
در عینت و حضور نو پیوسته حاضر است
چون خاطر لکه فرق بلد که نغی اد چکن و قبول
ادب مستوجب او بطنن که کرد که ایم مشغول اولور سن
حق بدید است در میان دیکران
همچو مائة اندر میان افتران

نیش

نیش ایم خیرت و شرتون نه عمل قلد که حسابین
الاسن اقرت لب لئنا من حسابهم و هم فی عطفه
مهم ضنون کندنگ حسابن الملق بودر که حساب کردن
اقتضا مدکت و احتیاج مدون حساب کردن نه عمل قلد
و خاطر نه نه کله بیه خیر و ن و شرتون حسابین
الاسن اولکه خیر در شکر اولور اولکه نقصان
و عصبان و غفلت در استغفار اولور و نیاز
عذر اولور حسابین و قبل ان کما سیوا و بو محاسن
سبیله لیل و نهارا استغفر اولور نشان سعاد
دولت اولور و ابدر نوب و محاسبه شرط طری بقدرو اما
دوام ذکر قول تعالی و اذکر و الله ذکر کثیرا قیاما
و قعودا و علی جنوبهم و قول تعالی و اذکر و فی اذکر کم
وقال البقی عم افضل الذکر لا اله الا الله زیلا بو کلمه
هر کبدر توبه انبیا تن حق تعالی به طغر و یول بو کلمه
معنی ملازمت و مداومت قلمغله حاضر اولور
زیلا طالبیکه جابلری نسیان و غفلت نبی کدر
و حقیقت حجاب کونینک صورت کولکنه منتقش
اولدغندون کسور و بوانتقش صیقله نغی حق و
وانبیا غیره در تعالی عما یعول الظالمون شرک

خفی در کلمه ی بومعنی در طالب کرد که بیک مسلمان او نش
 کبی کلمه تو صیدله نغی ما سوا ی الله جلد ذکره و اثبات
 حق عن شانه ایلد چون طالب جمیع ممکنات نغی ایلدی
 و کولک نغی تعلق ایلدی نغیل باطل ایلدی و اثبات
 طرفنده وجود حضرت عن بقا و مقصودی و مطلوبی
 و محبوبی و معشوقی مشاهده ایلدی و اثبات محبت حق
 قائم مقام محبت ما سوا ی حق است سلطان اولدی
 و کولک محبوبات و مالوقا ندن فارغ اولدی و کندنگ
 وار لغز ذکر نوری اچنده مهنی قلدی عوایق و بود پیشتر اولدی
 تا در نه زنی تو هه چه داری آتش فکرت نشود حقیقت وقت تو
 و قوف قلبی واسط سید تمیج مکنونا فنا نظر یله
 مطالع ایلدی و نظر مقابله وجود قدیم حق سبحان
 و تع مشاهده ایلدی و بومعنی به ملازمه و مداومت
 قلدی حقیقت ذکر کولکنده قرار ایلدی بهیبت کوزی
 ایلدی شرح و عقد و تو صیدار السنه خافز قلندی
 قبا بومقامده ذکر کولک صفت لازمسی اولدی
 زین پیشتر انشم هنر ارنویس کنویهم لاله الا الله انت
 کولک نغی صرف و صوت و لسان ذکر لاله الا الله مشغول اولدی
 حقیقت ذکر کولک جوهر یله بر اولور اگر کچک طالبسکر

ایو

ایو قافرا اولک سنیچون معانی بگردن چوق جواهد
 کنه مشله در که تعلق بکوششش دارو
 یه لفظش فر و ممکن از چو خامه
 بهشتش فر فیش فر و رو چون سیاهی
 و غیب اندیشه قلمیه ذاکر ذکر مذکورده فانی اول
 بحال سلطان الا الله بخاراده و حکم و عده اذکر
 کم نغی صرف و صوت استکاره اولا
 غیر نطق و غیر و ایما و بیخجل صد هه ادا نغی جان فین در دل
 و خاصیت کل نغی ها لک احدیت مقامندن ظهور
 ادب ذکر روح و ذاکر روح و وجود روح نگر نامتاهی
 اذکر کم ده مستغرق و مستهلک اللهم ارزقنا فی کل
 الزمان و جمیع الطالبین بحسن المنان حقیقت ذکر
 عبارتدر عن تجلیه سبحان لذاته بذاته اظهار الصفا
 الجلالیه و الجالبیه طالب چون بومقامده شرر صفتدن
 فلاح بولدی شهید الله انه لا اله الا هو اشکاره
 اولدی بل کل که ذکر اوج در بودر لسانی و قلبی روح
 ذکر لسان صورت قالب ذکر قلبی در اگر کولک حافر
 اولیب اول معانی مذکورده به واقف اولدی ذکر جهرا
 فایده سی بقدر ذاکر که دان اولور و در نه هم فایده اولا
 سن بنسکه خوا عسکر یکی یگر مشغول کبر اولدی

بل که که فری جعفر کما قال سلطان العارفين
با یزید بسطامی رحمه الله علیه من قال الله وقله غافل

عن الله فخصني في الآرين الله
ما زبنا نكركم وقال را حادرونا نكركم حال را
ذکر قلبی اولی و اقرب بطریق تصور قلب و جمیع
شکر ابرائیم تمام بر دل حال شکر چو در نام پاک ذی الجلال
ذکر قلبی در صورت ذکر خفی روحی در ذکر روحی حق
یع انبیا ناکر و اولیا ناکر جاهلین و ردی و ابدهم بس روح
منه ذکر روحی معرفت صفت الوهیت حق سبحانه حاصل
اول من سبب در و اگر صقیقه فنا به پیشه وجود روح با حق
در ذکر خفی ذکر روحی مرتبه است پیشه شد لان الذکر
اطفی لا یطلع علی ملک فیتکتبم ولا یطلع نفس فتعجب به

اشار تدر بومرتبه
ذنو تا هنت باقی بکسر موی یعن میدان نبودا یعنی روحی
طالب چون صقیقت فنا به پیشه ای انک ذکر الله الله
اول صقیقه التکرار الخروج عن میدان الغفلة الی قضاء
المشاهدة دوام ذکر قلبی سبب جلا انوار الهی در و طالب
باطن مستعد تجلیات ذات و صفات اوله کما در جات
و مراتب ذکر اوله که ذکر کولکن مذکور مستوی اوله مذکور

فلا

فلا الحق و معشوق ادن انده و کولک بحار معشوق
مشاهده سینه مستغرق اوله بومعنی حقیقت مفسر ط

نیمی سدر بومرتبه ذکر اتمک فلا فادب در بیت
چنان بادش کن و کم نشود در آن یاد

چون طالب مشاهده به پیشه ای سعی اد که کولک
و جان کوزن بر نظر معشوق یوزندن ارمیه و کولکنی
خلوت سراسر محبوب قلا بر نظر معامله شدن و صحبت شدن
غافل اوله بومرتبه نیک فتنه طالب که تحت تصرفند
اوله علامت فنا اوله که طالب کند و ی و تصور غیر سن
اوندر و ذکر دیگر اگر اذ آن نیست ای اذ آنست عما سواه
مأمور اوله لان تحقق المذکور و شهوده بوجوب
نقی القیاس بومعنی فنا و یعلق در له و نتهایت سیر
الی الله در و اول توحید و وحدانیت در و میداد درجات
ولایت خاسته در اگر و تصور استسکان فنا و یعلق
قا پسندن اهر و کر که دوست یوزن کوره سن بیت

چون شنیدی شرح هندی نیستی
نیستی بکنزین کر ابله نیستی
ذکر بومرتبه کولکن ایتماک حدیث نفس

نفر در حقیقت ذکر غلاق و فایده چون گوگل ذکر نوید
 منور اولدی کلمه تو میدنی صرف و بی صوت و بی عرض
 و فارسی و ترکی گوگلند غالب کلور نذر که ذکر کی
 جهله ایتم دیوسعی ایله ایده منکر گوگلن برایش
 مشهور قلمق است گوگای مشغول او من ظاهر
 اشیر دخی
 بوی تعیبت نیانی یکنفس کر بشودت حال تو از یک مکر
 دوام ذکر خفی ملکوت بجای بندگفتی در و سبب قرب قدرت
 الوهیت واحدیت در **ضعیف گوید**
 یک نفس خافل مشو توای رفیق
 تا شوی از ده روان این طرف
 دوام ذکر همان لسانله و گوگل اولن دگدر بل سر
 گوگل دایم ملازم و مراقب او مقدر اما دوام مراقب
 دولت عظیم در دوام نغی خاطر دوام ذکره سبب در
 دوام ذکره مراقب سبب در چون گوگل خلق ذکر بندن
 وعدا و استندن و صد افتندن و مشغول استندن و غضبندن
 و شهوات دنیا دیدن و بیرامن اخلاقندن صافی اولدی
 و ذکر حافی و مستقیدن خلاص بولدی حقیقت ذکر که
 طرد حاصل قادی **ضعیف گوید**

بچون بیستم از دم من علم قال ما فی و مستقیم احد بحال
نش طالب بومقامده مراقبه بشدی علامت
 صحت مراقبه موافقه احکام الهی در ای در و پیش
 ریاضت کرده گوگل بر صفت و بر حال او ذر بن
 طو عقندن مشکل ریاضت بقدر اما گوگل مشغول
 اولب بر حال او زده طو عق دوام مراقبه سزا اولن
 فنا و یوق حاصل قلنه گوگل بر او ذر نه طو عقو کلن
 در حق تعالی نکر فضل و عن تیل اما مراقبه به مداومت
 قلمق حقایق موصول اولر طر بقدر دوام و دولت
 مراقب قطع تعلقات و صبر حیالفت نفس
 و اغیار صحبتندن احسن زاعینی او من مراقبه
 بومر کور اولان مهالکندن خلاص بولد قدن
 صکره گوگل حضور و صفا و تعیبت حاصل اولر
 چون گوگل اینی بی تعلقات پاسندن دوام نغی
 خاطر و دوام ذکر خفی بسبب صیقل بولب صافی
 اولدی اینی بی جار حق او ملق قاید اولدی
 طالب بومر تبیه گوگلن احدیت بحالنه اینی
 دادلق ایلی مراقبه در گوگل جام بصهان غنا
 اولدی عام ملکن و ملکوتی اولن حقایق و هوکی

بغیر کتب مشاهده و معلوم ایلمس **بیت**
 حَامِ جِهَانُ غَايَتُ قَمِيئَتِهِ دُؤَسْتُ
 اِنْ حَادَا زَا جَنِيَا حِ خُوَا اَبْجَاوِ حَا جَسِيَتُ
نش ذکره علائق زیاد مشغول اولوق کولک مراد در قور
 تَدْرِبُ يَنْدَانِ نِي اَثَرَهَا وَسَبَّ **بیت**
 فَهَلْ سَحْوَنُ كُوَيْدُ نِهَانِ نِي سَرَفِ وَ لَبَّ
 ذکر ضعیف افضل و اقوی اولدغنه دلیل بوکه ربا دن از او
 و اخلاصه یقین در علائق کولک لوانی برده ضعیف کولک برده یدی
 بد که بر نه یتمش بد که بر نه بکدر و اذکر **بیت**
 تَنْبِيْكَ نَهْرِيَا وَ ضَعِيْفُ و دُونَ اَلْجَهْرِ مِّنْ اَلْقَوْلِ
 بَا لِقْدُوْ وَا لْاَصَارُ لِيْدِرْ ذِكْرُ ضَعِيْفِ اَوْلَى وَا تَمَّ وَا قَرَبُ
 اِلَى اَلْوَسُوْرِ اَوْلَدِغْنَه چون حضور و صفا و تعجب
 حاصل اولدی غنیمت بلحا کولک **بیت**
 شُو دَايْمُ دَرْ حَضُوْرِ خُوَيْشْتَنُ كُوَيْشُ
 دِلِ حَا فِزْ بَدُوْ كَيْسِ بَعْفَرِ وَ شُشْرُ
نش طالب چون حراقیه مشغول اولدی یتمه بعد
 از بین ماسوا صق جد ذکره ایینه وار لغه مشغول
 اولدی صورت معلوم اولر بد که مقصود حقیقی
 یوز کسندر چونکه ضعیف یافت ایینه از و
 هر چه خواهری نما بد دو بر و

ارواح انبیا و جواهر حقایق و خواهر اولدغیت
 و احوال عظیمه مشاهده اولر عبارت انک تغییر ندن
 عا یمن در وعین فتنه حقد **ضعیف کولک**
 کَرْتَبِيْنِ دَوْلَتِ بَدَنْتِ اَيْدِيْ عَيْنِ قَضَا حَقُّ بُوْدُ بَا اَدِيْ
نش چون طالب بواج نسبه دا جم مشغول اولدی
 اهل طریقت اولدی و بومقامات مذکوره بهیست
 کوز یل کورردی و آقعی الهام الهم الله حاد اولدی این کلام
 واقعه نیت صرف و صوت او قدر کولک **ضعیف کولک**
 چُون مَحَاهِدْ كَشَفَتْ اَنْدَرُ رَاةً دِيْنِ كَشَفَتْ اَلْهَامُ اَلْهَرِ شَدَّ قَرِيْنِ
 بین النوم و الیفظه بیان واقعه کند و حالت مناسب
 یونک امثال ایست او قدر **بیت**
 طَالِبِ اَنْ كَرَمِيْ شُوَيْدَايْ دَوَسْتَانِ
 ذُوْ يَحْقُ اُوْرْدَهْ اَسْتِ دَرْ هَرِ زَمَانِ
نش و دخی واقعه شده مشایخ کبار له ره توان الله
 علیهم التحمیر محبت و ملاقات واقع اولو چون کولک
 تصفی بولدی و حق تعالی کولک بحال کماله آینه اولغ
 لایق و نظر گاه اولماغ با یق و محبت حق اشکاره اولغ بنظر
 بعد ازین مادیده خواهریم از نوسر **بیت**
 تَانِيْ شَدَّ جَسْمِ رَا حَا شَاكُ وَ قَسْرُ

مِنْ اِلَهٍ غَيْبٍ لِّلَّهِ بِاَيْتِكُمْ بِضِيَاءٍ حَقِّ نَجْرٍ نُوْرٍ بِلِكُوْمِكُمْ مِّنْ اَوْلَادِي
 وَهَر طَرَفِدَن دَوَسِيْت يُوْرَنَه بِفِيْ اَنْ قَابِلَه وَاَبُوْ اَوْلَادِي **صَفِيْق كُوِيْد**
 كَر شُوْد اَرْي دِيْدَه نُوْر بِيْنِيْنَه جَنَمِ دَر بَكْشَا زَهْر سُوْتُوْ بِنِيْنِيْنَه
نَشْر جُوْن كُوِيْك تَعْلُقَات بِنْد نَدَن خَلَا ص بُوْلَدِي حَقْلَه كُوِيْك
 حِكْمَت نُوْر بِلَه مَنُوْر اَوْلَادِي عَام حَلَاك وَاَمَلَكُوْت سِيْرَا فَمَا اسْتَرْ
 عَنَّا هَر اَرْ بَعِيْت نَظَر اَدْر طَبِيْعِيْتَن وَحِيْتِيْن وَخَا صِيْتِيْن
 مَلَا حَظ اَدْر وَا كُوْنَن وَفَسَادَن كُوْر وَا بِيْر كَر بِيْدِي اَقْلِيْم مَنُوْر
 اَوْلَادِي كُنْز اَوْلَدَغَن وَهَر اَقْلِيْمَا كَر اَدَن وَا اَدَمَن بَلَب رَنگَن
 اَقْلِيْمَن كُوْرَه وَحَظ اَسْتُوَادَن هَر يَكَا نَكْر قَرِيْبَن وَبَعْدَن
 كُوْر وَا نَدَن كُوِيْك رَه تَرْ وِيْج اَبَلِر بِيْجُوْر سُبْحَا نَا كَر مَا خَلَقْت
 هَذَا بِاَيْطَلَا وَا سَبْعَه سَيَّارَه نَكْر بِيْدِي فَات كُوِيْكَه اَوْضَا ح
 فَلَكَ بَ وَا سَط سِيْرَا فَنَزَا نَن وَقَرِيْبَن وَبَعْدَن وَرَجَعْتَن وَا سَتَفَا مَتَن
 وَا وِج دَه وَصَفِيْفَر دَه اَوْلَدَغَن مَلَا حَظ اَبَلِر وَا نَدَن فَلَكَ
 اَبَلِر وِج عَر وِج اَدْر سَكْر بِيْجِي كُوِيْك رَا وَا نَكِي بِيْر وِج عَنَسَر
 اَوْلَدَغَن وَهَز بِيْجَه اَبَكْر وَكُنْشَا كَر سَبْرَن كُوْر بِيْز وَقِيْشَر
 اَوْلَدَغَن مَعْلُوْم اَبَلِر وَقَطَب شِمَالِي كُوْر بِيْجِي جَنُوْنِي مَلَا حَظ
 اَبَلِر وَهَر بِيْر جَكَا سَمِي اَوْلَا بِيْر جِدَه اَوْلَن بِلَذَر لِر اَسْمِيْل
 سَمِي اَوْلَدَغَن بِيْبَا ن اَبَلِر دِيْلَه هَز بِيْجَه بِلَذَر لِر وَا رَدْر
 اَكْر حَظُوْ طَا جَكْر اَوْلَسُوْر مَشَد حَمَل وَا ثُوْر وَا جُوْر اَوْ سَر طَا ن

واسد و سنبه التي آي يوبس جلد ده سپرادر بونلر كس
 شكلنده اولدغن معلوم ابلدي و عقولن غيبت نور بيلدمنور
 ادب طقوز بيجي كوك سپر ابلدي كه فلاك الافلاك و فلاك اطللس
 و عيش در لس **بِيْر**
بَفُضِّعْ حَقَّ نِكْر تَا رَا اَز بِيْنِي حَقِيْقَتَهَا ي اَشْيَا بَا اَز بِيْنِي
نَشْر تَجَمُّع كُوِيْك رَا نُوْكَ حَتَّ تَهْر فَنَسَدَه اَوْلَدَغَن بِلَدِي
 كُوِيْك رِي كُنْد وَا سَكَه طَبِيْعِيْتَلِرَه قَوْمِيْب كُنْد وَا كَر كُنْتَه
 قَسْرَه تَابِع اَدَب كُوْن كَسْر ب كَد رَه كَن مَطْلَع اَوْلَادِي وَحَقَّ
 يَغ نَكْر اَوْلَدَغَن غِيْبَت كُوْر بِلَه بَعْدِي وَبَوْصَقَا بَعْدَه
 مَطْلَع اَوْلَدَغَن شَكْر اَبَلِدِي كَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَم اَرْنَا اَلْاَشْيَا هَا
 كَمَا هِيَ **بِيْر**
 نَه بَا حَقَّ فَيَهْتَرِد بِيْن كُنْفَت اَللّٰهِ بِيْن بِيْمَا ي اَشْيَا اَدَا كَمَا هِيَ
 وَعِيْشَتَن يُوْقَر وَا خَلَا وَا مَلَا دَر لِر خِيَالَكَه اَوْ سَع اَلْاَشْيَا
 دَر سَبْر اَبَلِدِي **بِيْر**
 چُون خِيَال كُنْشَر دَر دَلَّت اَمْد نِيْشَت
 هَلْ كُنْجِي كَه مِيْكَرِي بِيْنِي بَا تُوْ هَسْت
 بِيْر سَا حِيْتَه بَك بِلَلَق بُوْل كَمَنِي نِهَابِت سَبْر وَا طَبِيْر اَبَلِدِي
 دَر كُدَشْت اَز نَه فَلَكَ بِيْر وَا ز جَا ن
 اِيْن حِيْن نَبِيْت هَم ذَحُوْ شُدِيْنِي كَمَا ن

لَا خَلَا وَلَا مَلَامَةً لِّأَن شُدَّ هَر نَفْسٍ دَر لَمَحَان سِيرَان شُدَّ
چون افلاک و انجم سرکشند لکن نظر ادب کند و حالند کلوب سکر

ایلدی
فَلَاکِ شَرِکَشْه تَرَا ز نَسْتِ خُد بَارَه

چه باید خوانست دوبرای بهت کار
و کند و به کلدی عالم ملک و ملکوتی کند و ده سوردی
سز بیهم ایاتنی فی افاق و فی انفسهم حتی یبشیر لهم
اطق مقصود کند و به کلمه و بلهک ادی بلدی

کوکله بر کوک و ارسسند کوکله

سندخی کوکله بکر شود یکیک اول

بسیاره بر سر و ارسسند و جوه

سندخی شول بر کبی ایله جوه

عالم اوزره اوردی عبرت شیخ سن

آدمینه وردی دالنش نقط سن

عالمی بو آدمیده کنز لدی

اهد دالنش کلدی الی از لدی

او قدی اول نقشر بلدی عالم

اشبو علمی بیلن اولدی آدمی

عالم فالبدن قلبه و عالم قلبدن عقده و عقلمدن روم

دروحدن

و دروحدن مقصوده سیر و طریوب پیتندی بیست
زنت راهی بدل کرده تا انگاه ز دل راهی بحان انکه بزرگاه

طالب چون بمقام پیتندی انک سیر انکاهی

دایم لامکان اولس
دَر مَکَانَ اَصِل تُو دَر لَمَکَانَ اَیْن دُکَانَ یَس بِنْدُ و بَکَشَان دُکَانَ

بومقامه طالب کندوی جهان صد فنده بر در
غبن گویده کوکله و آی و کونش خد منکار کورن

مکار خود بدان از پسر تقظم غلامان تواند افلاک انجم
چون ملکوت قدم بصدی ملکدن او صندی زیبا ملک

ملکوت نسبت کنس و دار و کشت در
هَر کَمَر دَارُ الْمَلِکِ بُوَد اَرَامٌ اَوْ غَیْبٌ کَثْرَتٌ نَبُوْدُ نَش دَر دَام اَوْ

چون ملکدن او صندی خیالدن و فکر نقشر فریدن
ضاهر بولب کمال حضور حاله قلبدی

توبستوی از روی دل نقشر و خیال
تا مشوود در دل حضور پیر مکار

نفس هر که خیالدن و نظر دن فور تلدی از وقت
وصول حاصل قلدور

از نظر چون بگری و از خیال کشته با نفس نم شب شمع وصال
نفس کشتن شمع جان افزون بود لیلرات از صبر نوجنون بود

نفس کشتن شمع جان افزون بود لیلرات از صبر نوجنون بود

بصورت کوه که ماد آم که خودن غیب به مشغول در حسه هر
 و مرام اصلی قلمی در **سبب** **سبب** **سبب**
 غیر حق چونکه در آید در دولت **سبب** **سبب** **سبب**
 هر کوه که معدن حکمت و مخزن معرفت ادلا ملکوتی قاپو
 اکا **سبب** **سبب** **سبب**
 در می که اندر زبیر دل بستند فلکها پسته در آری دانستند
 و کوه که کوزی قانده بسلسله و کوه که کوزی بیکی کبی اول

صفت کوه
 من یقین دام که از هفت آسمان منم چشم دل عارف کلمات
 طالب چون بوار بچند نصفه سبیل کوه که اغیاره ن قالی
 اولدی چنگر نصفین یا نصفین زیاده سن اولیسم اولیسم
 قال الله تع یا ایها المرءم قم اللیل الا قلیلا نصفه اولیسم
 منة قلیلا اوزد علی و رقیل القران کتیر نیلا **سبب**
 شاه بیدار است و خاریس خفت کبی
 جان فدای خفت کان دل بهر نیس

طالب حقیق چون صاحب دل اولدی خلقا کوه کلری قلی
 اختیار تمیل ایلید و حیت ادله طالب صحت سعادته بللر
 سالک چون بومر تبیه یتندی کند وی کز لیب ظاهر خلقه
 و باطن صفا اولا بو تکر که کلب کند کن صعدن بلد و حفر و را اولیب

زاهد و مجاهد و اهل معرفت و ریاضت و بو اعتقاد اولیره
 تکرار صحبت و ملاقات اده کند وی کثیره ادا کند کز لیب **سبب**
 اول که شهرت هوسندن صمدی کثیره اهره دوست یوزین **سبب**
 ظاهر ن بیگانگی کسره و باطنی جمع ایلد اولب بفرس
 دوست فکرندن و ذکرندن و انسنندن غافل اولیب کوه
 با زاد لوده و صوفی لوده بیع و شریسی دخی یوغس
 تکرار عبور اده تا خلق بینه کبر آیت کسره دینی و بو بیت

دایم مشغول اول
 دل و جانم بتو مشغول و نظره در چوب و دانست
 تا ندانند رقیبان که شوجانان مینت

بو خلقا اعتقاد ندن و زهدی رنگندن کوه کلری **سبب**
 و عشق یگانه باش از خلق چه پاک معشوق شری و بیسر عالم خاک
 کوه کلندن جان و جانان جانانیه قصد ادب خلقدن اذن
 از دلب طغوز بیجی اربعین کردی **سبب**

از آن از قد گذشت این قصه ماه که در آمد ز قیامت قصه ماه

فصل نهم در بیان اربعین نهم ثم اعلم سالک

که کدرم چون بشر بعینه نفس تنزیه ایلدی و طریقت
 کوه کلن نصفه ایلدی شمدن کوه و صفتی روح بحلی
 ایلیب تجلی حال احد بیت ادب کمال الوهیت کسره

مستغرق و مستهلک او ملق قصد ادب طغوز بنی اربعین
 کریمک فایز اولدی چون سالک کوکل ستر شدن سید ایلدی
 جان ولایت همت و عنایت و اخلاص و توجیه و محبت
 شوق و درویشی و بالید سید و طیب ایلد اولر **صغیر نوید**
 کرد دل کردی که بالی اصل جان کیرد جان کردی که یانی اصل کان
 سالک چون نفس کدورتن کوکلدن پاک ایلدی کوکل دخی
 غشاوه دن خلاص بولدی جان کمالات و استعدادت
 حاصل ادب اخلاق تمیزه ایلد متصف اولب جان دماغنه
 جانات وصالی غنوسی کلمه کما بنلادی
 اگر باکت بود ای جان ز کام حقیق بنی اش
 دماغ جان معطر کن بیاعینش فریاد
 جان فوشی دخی ازل وابد اشیا نند پس و از ادب کلمه کدی
 بو پنج کمالات و استعدادت حاصل ادب خطاب ارجعی
 یکنش ارجعی الی دیگر منتهاها اشیا نند و حصول
 استمک باشلر **بدون**
 آن دم که نبود من بودم تو سر ما به عشق شود من بودم تو
نشانی ذاهب الی ربی سیه دینی چون روح مرجع و معاد
 اصلیه قصد ادب صدق و اخلاصه توجیه قلدی و جهت
 وجهی للذی فطر السموات و الارض و قطع تعلقات

جسمانی

جسمانی ایلدی و صفات نفسانیدن عبور قلدی
 والله یهدی الی سبیل الرشاد فی قلوبهم من فردن خلاص
 بولب جمعیت و صفا و حضور حاصل قلدی والله ذو الفضل
 العظیم و عفل کوزی عیبت و حکمت نوریده منور اولدی
 والله یهدی لیلته من یشاه و جان مطلعندن محبت
 کنشی طلوع اندی اذ اطلع الصباح استغنی عن المصباح جان
 کوکی صفات تمیزه کوکبیله من بین و منور اولدی نسیم
 سعادت انسر حضرت عزت جان مشاخصه پیوندی
 والله یکنصر بکلمته من یشاه روح معشوق عشوق
 دیوانه اولب محبوبیک محبت زنجیره عقید اولدی
 و بو بیستی او قدی **بدون**
 زنجیره سر زلف نو که بسا کردن توانست بر کردن بنده نه که دیوانه منم
 بو مقامه عشق عاشق روح و روح عاشق عشق اول
 و انشر محبت روح شویده یق که بشندن ایانده روح محبت
 اولانکند و رنگندن چغیر عشق بسا اول و عشق قایم مقام
 روح اول بو مقامه جلم روح ایلدی بعضی بخله ذات
 صندله دعوی انا اطق قلده و خاککن و حصول حاصل
 اولمن سزین بو عقبه کجمن هلاک اولدله فنا فی الله
 بقا بالله حاصل قلمدله **بدون** بما نذ این قصه کهنه ازان منصور حکایت
 بیانی دود قلوبا خور حدیث نوزستان پس

کند و لسه بجمع عالم عاشق و طالب کورد لسه چون صانع است
 سلطان عنایتی بپوشد و احدیت بحر موجناک تلاطمند
 کند و بی فانی و مستغرق و مستهلک کورد بی عذر و استغفار
 ایلدی و صفدن عبودیت طلب ایلدی بنم صدم و کلمه
 ددی قاپوده اولوق بیکر کوردی ما ذاع البصر و ما طعی
 اشارتدر بومرتیب و افعسی نوری نهضایه اچره خرق
 اولشر کوره و بد لایه صاحب و انلسر کلمه نهضایه
 نحو اولوق دعوا سنده کورد و کند و بی اکثر اوقات نحو
 و فانی کوره روح بومرتیب اولوق و اینفلو بر اول
 کز بیداریم زمستان تویم
 کز خجالت ایم زمستان تویم **نور روح**
 چون بومرتیب بپوشد و واقع سنده کلمه حسن
 البطیبات مار ز قنایم احس یلما مور اولدی و کمالات
 مطلوبیه بپوشد بخت صحت بولدی پس هیندن
 خلاص بولدی الطالب کلمه حسن و کمالات المطلوبه کلمه
 هر کس صحت یافت از پس هیندن رشت
 طالب مشکین حیان تب در است
 چونکه در توفیق می گشت و گشت
 دم منن تا هر چه بتوانی بخورد

طالبک

طالبک روح عشق و محبت نور یلما نور اولدی
 و کولک کوز یلما قصد جانی جمال الوهیت قلدی
 بشدن ایاغنه حمله تن کولک اولدی و کولک حمله
 کوز اولدی
 در من نگر من جمله تنم دل کزد
 در تو نگر من جمله دم دیده شود
 چون کولک کوز نگر غشاوه کند بی دوست یوز
 بقمغه لایق و قابل اولدی
 ادیمی دید است و بانی پونست است
 دید است آن که دید دوست است
 چونکه دید دوست بنمود کور به
 کز سلیمان است از وی مور به
 بومرتیب سالک کولک و جاننه محبت ذاتی
 شویله غلبه اده که روح کند و بی گاه عاشق گاه
 معشوق کورب ناز ایلدی **رباعی**
 چندین ناز نیست ز عشق تو بر سر من
 اندر غلطم که عاشق تو بر من
 یا خیمه دند و همار تو بر در من
 یا بر سر این غلط رود سر من

چون تاج سلطنت عشق و روح باشند اور لداي
 بوزمان معراج خاهر قلمقده در **بيست**
 هفتادمي او را يكي معراج خاهر
 بت ستر تاجش نهد صد تاج خاهر
نش چون سالک بومر تبه پيشدي التت ميندن
 سر خوش اولدي **بيست**
 ماعتت زياده التتيم هتوز
 وز عهد التت با ز حستيم هتوز
 در صنوعه با سجاده مضحف ورد
 در دي کشر و زندي پستيم هتوز
 محبت مينک جامي شراقي شهود له مال مال در کونين
 بوضه با تلرک مجلسه نقد اولمز **بيست**
 ز خرابا ک نشينان چه نشينان جي طلبس
 ري نشينانند چوا زيشان نتوان داد
نش زيرا قلندر و شگونين و حافقين و کندونک
 وجود بحاز سن حديت فما رخا سنه اولمينوب
 او تدر مشرور بجمع عالم کوز لر نه در چه دکلر **بيست**
 آيين قلندري و آيين نماز
 در شهر تو من آورده ام اي يار **نش**

چون

چون سالک بومقام پيشدي پيروان صفت
 شمع بحالنه ييمق السدي والکامناست پست وبال طلب البلدي
 بجمع صفات تميده سني جمع ايلدي نشد زهد و تقوي
 و حلم و صدق و اخلاص و صبر و توکل و قناعت و عشق
 و محبت و درد و تسليم و انسر کورد که حق سبحانه و عزه
 سلطانه نشينند بونلردن چوق نشسته بوقدر
 صق تع نکر تعتر زن و کندونک تذللن و افلاس کورد
 مي اولدي و مدد سن قلدي و يوزن بيه اوردي متاجانه
 بشلدي **بيست** الم طو تقدر مدد سوزم الهی مدد سن قالنک سن پناهي
 لطف رباني و عنایت سلطاني و الهام الهی پيشدي نگر
 و ارسه بيم عشق بغا قلدر بوز روح دخی بيه اوصاف
 تميده دن نسي و ارسه کمالات و استعدادن نه حاصل
 قلدي بجمع ايلدي بغما قلدي و کندويه نظر ايلدي
 کورد که دوست طرفنه اچمق قناد سز و متي و مدد سن قلدي
 هر که نقش تو ايشر دا دي و و نشناحت **بيست**
 اندر ايشکيما خود ده التت تاصت
 زان مي پسته بسوي ذواجلال
 گوگامني جي بسده خود را کمال **نش**
 بو بونج و بونج و معاندر و مقامات قطع ادب مقصوده و اهل

اولدم صورتی کند و حاله نظر قلدی کورد که هنوز اول
قدمه در عایت و مستحب اول بددی عابد ناک صوفی ببادنگر

یا عبود
نیست تجر کاندز این انبار نیست
غیر شکر تو که انرا یار نیست
لطف ادب خطاب حضرت عتبت یثدی **رباعی**
دردل چو شراب و صند حاجی ریشدی

باید که بخار کرد نگریزیدی
باوقصد نیست اگر نیستی باید
با هر که نیستی از او بر زمینیدی
روح چون بومقام یثدی کند وی بغایت فقیب

کوردی
چارچین آورده ام یارب که در کنج تو نیست
نیستی و حاجت و بجز گناه آورده ام
بومقامه حضرت رسول که روح شفیع اولب الفقه

فخری الهامن یثدردی
ایینه هستی چه باشد نیستی
نیستی بگزین کرد ابله نیستی
هستی اندر نیستی بتوان نمود

هستی اندر نیستی خود طرف بود

نست

نست و جان دخی پس وانه صفت بحال شمع و جود حجاز
بیسین بندرمق السدی و کند وی فنا و یقلو دکنه
بس قدی انرا جذبه احدیت ذات کلک شئ هالک دریا
سنگ قهر موجن قالب و قلب و روح طرفه کند رب
غرق ایلدی و کند و دن بالکلیه فایه اولدی **بیت**
محمد عالم زان غلط کردند راه

کز عدم بر سندان او آمد پناه **نست**
بومقامه قالب و قلب و روح و سر و معرفت و کمال
مکملین کنت کنت احمقیا در باسی طوفانی غرق ایلدی
طالب دخی کند و بی بشدن اباعه غرق و نحو کوردی
ز بجز خویش می گویند غمناک

تویی مغر و غار و ماعر فناک
ماعر فناک حق معرفتیک انشا در بومد تبیه
اما محبت ذات که عبارت در اقتضای میل ذات ظهور
الو هیبتن فاصبت ان اعرف فخلوت
اطلق لا اعرف سبیل کولکدن و جان دن ظاهر

دن و باطنه ز ظاهر ادب انکاره ایلدی **ضعیف کوید**
من غی خواهم بگویم بیست جان
شوق عشق ز دل گذشت احد زیان

چون بمقامه اکی لک خوا اولدی و کند و وار لغی کند کی

همان سببی انه قالدی **بیت**

دین و قدرت چک پیوند چویم
توبی مطلوب طالب چند گویم

اگر اری ازین بسا تر تقابلی
تو داری بینه در قربت نظامی

بوسوزدن و بومعیندن ایچاد و حلول فهم اولنجه تقالی

عما بقول الظالمون زیبا ایچاد و حلول اثنیه اقتضای ادر

بوسوزنده صدق غیری قائم شد **بیت**
علا ایچا فانی شد باقی بکیت

بیت
هم که او دو و بید اقول که کیست

ایچاد و حلول فهم ادر بلین لک ندر ضیق مقام در لسان
و عبارت بمقامک تعبیر ندر عاجزه **بیت مشهور**

مشور زینهار ای تمسده فضولی
ازین معنی که من کفتم حلولی

حلول و ایچاد ایچا کرامت
ولیکن کار استغراقی عاصمت

و عبارت اضر کی چون ساکن وجود مجاز پس صقلیناکی
وجود صقیقی سی فائده محو کوردی کوشش طلوع ادر جاکی

یلدز

یلدز لک غدک کبی و بعبارة اضر کی کند و صق تعالیناکی
بحال کماله آینه اولدی یعنی کند و بحال کند و غماشا ایلدی

آینه اعتبارن اده دن کوردی شاهد و مشهود کند و اولدی
و کند و لکن ارا سیدن کند و بعبارة اضر کی بحال کند لادی

عالم ذات دن ظاهر اولب تعیین خالصه متعین و متحقق اولدی
کنه مطلوب بدر و بعبارة اضر کی کند و مجاز علمین و قدرتین

وصیات صفاک و صدق در باسنه عرف اولب ششتر جهات
بلکه ظاهر ن و باطنن در پاکوردی بلکه وحدت در یاسی

غالب کلب غیری هلاک ایلدی بلکه قطره در با اولدی
بلکه در یا قطره کنه لندی **بیت**

خواهی که ده روان طریقت چه کرده اند
از خود عیب تا دهی از قید ششتر جهات

وان کسری کناره چو این قطره در کشید
هل من من یجد حی زئذ از بهی باقیات

و بعبارة اضر کی نکردن نگره کند کی یعنی کند و دن
کند و نذاشتدی و کند و سی اورتنه یاد و وارد کی

انوردی و بعبارة اضر کی استروکی کند و بیدی علقه
و معشوق پیاده سن کوردی منزل یقین اولدی
و سوز تمام اولدی روح چون فتا فی الله حاضر قلدی

حق تعالی کرم و لطیفند ن جان خلعت بقا باله کیوزی **بیست**
همه حق ببیند بی خویش کند **دو**

بگو هر د از دو کیستی بیشتر کنی **دو**
چون حق تعالی بدن بو عنایت بیشتر کنی **مالا اذن**

سمعت و لا عین رأیت و بی یطق و بی یسطر و بی
یبه و بی یفعل عظیم تختن گوگل و جان و لا یستقر

قوروی و حکیم و انسن ظاهر ا باطن یور تدعی
و نیابت و خلافت ای جا علی الاده خلیف

تشریف یسترف قلدی و بو منصب فرسندن بو بیستی
افدی چند روزی بر در یارم اقامت آرزوست

سیر العبد من الله الی الله ویم و مع و فیه طالب مطلوبه
و قاصد مقصودنه و عاشق معشوقه و جان جازانه

والله اولی بحب و بید باقی قلدی **بیست**
ای که حی جستی نشان بی نشان زحمت ممکن

چون نشان بی نشان از بی نشان آمد بید
بقا بالله سیر معشوقه عاشقده بو مرتب بیشتر صاحب

سعادت صاحب قوت و غلبه خلوت در و کثر تده و در تدر
و قنده اولی اعترافده و اد بعینه اولی بجمع افداد

قائده

قائده بر اولی و انک جانی و کوکلی بر نفس جانا ندن
ابر و اولی و عالمک ظلمانی و کدورتیله مکدر اولی

ذیر اصقاع عنایینه محفوظه را بی در و پیش بل که بو
مراسته بیشتر صاحب سعادت کوزن یومس فنا فی

الله ده در و اگر کوزن ایسه بقا بالله ده در بل که
او یبقدر رکن فانی مطلقه و بو مقام کل نهاییست

عجایب ک نهاییست بقدر بو مراتب و بو مقامات و در جات
و یک لایه بر اد بعینه بل که اون کونده بل که بر کونده

بل که بکده قابلیه و استعداد کوره اولی **بیست**
ذو دنیا تا بعقبی نیست بسیار **دو**

ولی در ره وجود نیست دیوار **دو**
اما مقام تلویکند ز کجوب تکین و استقامت

حاصل ادب ملک و مقام اد غمزه مکرر بید بو مرتکور
اولی اعمال طغوزار بعینه جدول مشغول اولی

مذکور اولی مسالک و عقبات و مهالک سلوک
ادب سلامتغله کجوب کند و باطنه صاحب متصرف

اولی هر زمانه و هر نفس کند و مقام و مقام
اصلیه رجوع ایلیه و فغنی الله و ایاکم و قایق انوارین

والواصلین بر تمسک یا ارحم الراحمین **فصل**

در بیان کمال و تکمیل ای درویش بر بل که کامل
و تکمیل اولی اقل یکم اوج نشان و شرط و در واکس
بکره بر ن دخی عد ایلسوز کلام چوق اوله مکر اندکی
وازهده هزاران یکی بیان ادوز وجود لری که عینیت و
قرنا بعد قرین حاصل اوله **بیست**

بعد چندین سال می زاید شهری
می زند آسمان هاترا کلهی
بسم او همچون چراغی بر زمین
نور او بالای هفتمین اول
نشان که بود که هر طالب اتی کورس تکریم اگا کله
واکر و صفن و ادن دخی اشته بر حال دن بر حاله بکر که
او کله حال دن خوشتر و اکینج نشان اولدر اکر بر طالب
بوزن کورس کولگی فرج اولر قانتدن کنیمک استم
واوجینج نشان اولدر که هر کس سوزن کولگر قبور ادب
جانی نسونه و سوزنک ذوقندن نقد رتشیوشی
وارس که قلمیه و در بیج نشان خلق و کله بوز بودر
الویه و کجه تواضع خلق و نظری بر در فان فی کلش
بیرکی الحق کینف الیسوی لاهو **بیست**
اول کشر کم طوبه الله خلقن خلقه خوش طوبه عالم خلقن

و بیخی نشان مشفق و سخید رطالبدن حق تعالیست که
وردکی نعمت لری ظاهر بی و باطنی اولسون در بیخ طومنز
مثل مقامات و درجات و حالات بودندن ارتق سبحانق
بنی اولسون که ولایت بغش لری بل که خدا کثیر در لری جان
ویا شرد دنیا و آخرت دوست بولنده لری که ایله **بیست**
ایمان دزد دور ایشان برعه نوش
اقبت اب از جود ایشان ذربقت بوش
نشر اکر بر کونده بکر کشی کله شش و بیست لری بل که فرج
اولر صوفی هر بیس تک رزقن و قیدن کرجد و لا نطلب منک
الرزق و نحن نر ذوق **بیست**
ذکر و فکر دوست نگزارد غم دنیا بی دون
عاشقان دانسته اند بوم جدید رزق جدید
التجی نشان هیستلوا اولور اکر طالب لری تک تصور نده و مجلسه
انور سلرو قاهر اولسلر سوز سویلیما بلر بلر که سویلیجک
سوزی بلیمبالر مکر کند و سر التفات ادب منبسط اولب
خاطر مشغول ایلیب وانلر دخی اد بله حاجت ضروری مقدار کی
سویلیلر ویدی بیج نشان ایشار و محول و یوک جکچدر
اوزرنه یوکن بر قمت بلر که یار نلرک حاجت ضروری
کند و حاجتی اوزرنه تقدیم ادر و اکر فقره ای حق نغ ورد کنندن

طعامند رس لوج الله طعامند در اینما نظیمک لوج الله
لا ترید منکم بناء ولا شکوراً فخری فقر له در و خادم
النقره او معذرو قال الله تع فی الزبور یا داؤد اذ ارایت
لی طالباً فکن له خادماً جازناً وباشراً وعقلین وکولکن
وتنن ومان حیا دوست خدمتده وکر جاک حق طالب
وعاشقاً وبتلخدمتده قومند

صد صفیه دشمن بکش طالب مقصود
سکزی نشان خلیم وکریم النفر کسدا بنجمن
وکردن اجنهن واکر جمیع عالم اکادشمن اوله
بر من دعائمن که یست و صبح طلوع کسید کولکنده
بر من قصد امن خلقک محبت و عداوتی و مدحی
و ذمی قاتله بر در تواضعی دوست و دشمنی است
بر در بیل که دشمنی ارتقا تو اینه ادر نفس خالی
نیگو کسدا دوست داره که باشد در جهان
کر بدان را دوست دارم کوی بر در از میان

نفسید جنک و عالمه صلحدر خلقک عداوتن
کسنا همدن و غفلتمند در دید کلر ندن زیاده
در دید

او اگر زهری خور شهید شود
تو اگر شهیدی خوری زهری شود

خب

خب صدقن شری نفسدن بلن اولدر آفر تو بسی
مقبول اولن حاصباک من حسنه فیت الله الایه
القصه بسطالش بر مقودن صوصفا جقد رو کسکر حالن
بحسرت و حسرت ایمن کند و حالن و قصور خدمت و حضور
مشغولدر احوطاینب انکاره ویره تن لغله بمق
و عداوت ایلمک ده دین هلاک ایلمک قور نفس وارد

هان هان تر کر صد کن باشه ان
وزنه ابلینر شوی اندر جیهان
تو کوه هج بنده الله را

مشتهم کم کن بدر روی شاه را
ذی احوق تعالینک حاضر قوللر یدر هم ک انره
بر من نه قصد و عداوت ادر کس انکر کریم النفر
بغشدر احوق تعالینک بر ادر منقم در اصغاف
مضا عف دنیاده و آفریده بر من قور هل یهلک الا
القوم الظالمون

بو نکره وردی چلب کولک الین
بو نکره بلدردی هم قدرت دین
مکنام بو نکره منکر اوله

حق دینار نون کس که محروم قلم
قال البیروم من اهان عالمنا بالله فقد اهاننا من اهاننا

فقد اهان الله ومن اهان الله وحب النار وطقو ذنبي
نشان غریب است در دنیا ده غریب کسب در لیک سید آتش
اولی و حال نکسته بلهن اگر غریب بنده و اگر جماعت
و تعلقات و اقران اچینه دخی اولی غریب کسب
حال و دردن سویلین و بونلر کله کوکل و قارن
قانتی کسب اولی بوفانی ملکدن بوکن و یارن پکر کسب اولی
غریب در عشق اری قنده و رسته

غریب کوکلن کوزیتسون کم اریست
و او بنج سفر و طننه و خلوت اچینه قلوب معنی
بودر کم و طننه سفر بیمن صفا تلردن نفسانی
و ظلماتی و جسمها لدن بکوب صفات روحانی

نورانی ملکین یک
چست ابدال آنکه او تبدیل نشود
نخس از تخلیل بیت دان قل شود
غلبه خلوت معنی بودر کم ظاهر خلعه و باطن
صفا اولی زبیب ا کوکل دوست ذکر لدن و فکر لدن
و کند نکل توری و حضور دوست با زارنده کسرت
اچینه کن نشود ظاهر بیگانه یکی و باطن
اشنا در و کند و دوستدن بر نفس عالی اولی

بیت

در دن کراشنا باش بر دن بیگانه و شس بهت
ضمیمه حال خود کسب را معنی کوید دل دانا
مکافال الله تع رجال لا یلهیهم تجاره ولا بیع
عن ذکر الله اولیائی کت قبائی لا یغیهم
غیبی ایشار تدر یومس تبی طائفی
اولیائی شیو قبای غیبی اند

خلو از غیب فان ایشان در ضیعت اند
زیب بونلر خوبان خلوت سالی صفت و بونلر
بیگانه و نا هم کورمت

در میان اولیا اوی صفا
در میان انبیا چون مصطفی

زیرا هر که مظهر ذات احدیت و الوهیت در حدن
غیبی کسب بلهن ضعیف کوید بیست

کسی خلوت سالی اندر شود با نشان هم خان
اگر خواهی ز حال او بر و هر دم ز سلطان پسر

نش ایا مظهر صفات اولی نشان بودر که هم
کسب در رسم احوال علا حالتدن و افعالندن احوال
با طن کسب اطلاع اولی زبیب احوالین و کمالین
اشکاره ادب بلد ر مکده در و اون بر بیج نشان

توکل و قناعت و کویک شوید غنید که اگر بر افسوس اول
بک فلورسی و اگر کسی غنید در اعیان فقره در و فقرای
سولره جلیس و انیس و اگر کسی اولسون اولسون
رزقون غم و غصه ببین
طبیعی مانی او هتج عالمی در زنی هتج هتج عالمی
قال النبی عم الکاتب جیب اللہ یعنی توکل کسب ادنلر

التوکل جیب در
چست کسی از توکل خوب تر
چست از تسلیم خود محبوب تر
واون کبھی نشان صبر و تسلیم و رندان در قضا
هر نه کم اکا کلمه مقبول و اگر مکرده صدقن بلرداغ
قسمت رتسیم اولب قبول ایلر بوقامده اولاند
نشان بوم نیست طلب امتز زبیرا طلب ایلدک
کورلم صق تع از لره قسمت ایلدی یا خود ایلدی
اگر قسمت ایلدی کمریستب صبر سزلو ایلمک

نه حاجت
صبر باشد تنهای زبیرگان
هست صلوا از زوی کویگان
اگر قسمت ایلمدی طلب ایلیب حق تع اختیاری
کنند و اختیار نه تابع قلمقد حقیقتده قسمت
وقضا بر دافق اولمقد ببین

او بیشتر

بیشتر اکتون قضی آن ره روان
که ندادند اعیناض در بیهان
اولیا دست دعای می برند
که همزه و زند و گاهی می درند
قوم دیگر می شناسم ز اولیا
که درها نشان نیست باعد از دعا
چون قضای حق رضای بند شد

حکم خواهنده شد حکم او را بند خواهنده
بی تکلف بی تنه و ثواب

بیل که طبع او چنین شد سخطاب
اون او جیح عالم و عامد و متقی و پیر هیزگار در
قولندن و فعلندن نامقبول و نامستوع کلیم و ظاهر
اولمن و خلقندن نسند او من و حق تعالی نک ورده کن
سقلمن و حق تعالی دکن و حاملن بنی اوله دیوشوینر
لنمن حق تعالی نک قدرتن تکرار مشاهده ایلمشدر
بی خدا را امتحانی می کنند ببین بی در سو و زیانی می کنند
اما پیوسته حق تعالی نک مکرندن اندیشه در
ولا یامن من مکر اللہ الا القوم الخائسین و عالم
دیوانی در علم صوفی قاپسند او کس در با اولاغوس

باغ و باغ کبھی در او غیبت و طواریت و نرسد قور ستر
 عالم آنست که جان گند و بیهوشی و نیست **باید**
 مغز و آنست این بود بگذر ز پوست
 او در بنی نشان علم و حکمت اسد ریب لوده و کولگره
 علم و حکمت اسد رعل طاقه البشیریة الکا معلوم در
 و علم مناسب دخی عالی و در ریب کس حکمت بلورن
 دیود عوالیلم و حکمت مقتضا سنجی عملی اولم حکمت
 عالم دکلدر زبیل اهل طقیق قنده عمل علم حکمت در
 بت در العلم بلا عمل کبر بلا ایمان عمل علم در جز ادکن
 بلحاک استر سکل علم و حکمت مقتضا سنجی عمل ایله **بیبیت**
 حکمت دنیا فینا یدظن و شکر
 حکمت دینی بود فسق فلک
 حیل آموزان چکرها سوخته
 فعلها و مکرها آموخته
 فکر آن باشد که بکشاید زهی
 راه آن باشد که پیشتر آید شهی
 خلقک احوالنی و هم طا بفسک حردن و اوضاع
 و اطوارن کورب فراسد معلوم ایلمشدر زبیر اولیاء
 الله قوه علمیه سبیل طبیعت ظلمتندون و بشریت

صفاتندون

صفاتندون ضلالت و انوار کمالات و استعداد
 و درجات روحانی نوریده کولک و جان مستنیر او مشدر
 و روحانیت غالب او مشدر **بیبیت**
 نقش آدم لیک معنی جبر سید
 رسته از ششم هوا و قار قیل
 خلقک خواطره و نیات طلع اوله هیات
 و اوضاع برب نیب سبیل معانی مخفی سن ادر اک ادر
 هر که واقف گشت برب انوار هلو
 بیت مخلوقات چسود پدیس او
 هر که برب افلاک رفتا ریش بود
 برب زمین رفتن چه دستورش بود
 کقول النبیم ایقوا فیما کنت المؤمن فان ینظر بنور الله
 او ن بستی نشان بود در خوف و غم و غصه او لمن الا ان
 اولیاء الله لا خوف علیهم و لا لهم کنز نون **بیبیت**
 اولیا در کم بولاد ا قورق یوق دنیه هم آفرینده قیغوب
 زبیرا قویو کشتن اولر و من و غصه کلجی کردن
 اولر بونلر اهل حال در لر ماضی و مستقبل فکر ندون
 کجند در وان البیخ استقامت در ظاهر لری و باطنی
 مستقیم در استقامت ظاهره دلیل استقامت باطنی

فاستقیم کما امرت و او را بدین نشان فنا و غیبت
 حق واقع اولی که حاجت کثیره اچنده دخی واقع
 اولی که کوه کوش سنی خلوت سرای دوست ایلی
 و کوه کوزن اول کوشه دن ارمه سوز سیلمن الا اول
 صفور مشهور تیل و اجاز تیل سوزن آرزو او سوزیلر
 بو مقاصده دایم کند و دن غایب و تکلیف خاطر غافل
 اولی چوق اولی **بیت**
 کوه کوه کم حقیقت بول سن
 بوسه که معنیس اندن بیل سن
 و اون سکر نی عشق و محبت **بیت**
 عشق چون گشتی بود بهر خلاص
 کم بود اقت بود اخلب خلاص
نش اهل عشق کی و کند ز ادا می بقدر دوست بولنده
 انش و یوقش و یاز و قیشر به در **بیت**
 نافرمانی با مهر او بیسیده اند
 عشق او در جانما کاریده اند **نش**
 کوه کوه و جان اچنده دوست ذکر بی محبتن غیر کسسه
 بقدر و به نفس عشق ذکر ندن غافل اولی **بیت**
 زنده ز دل از غیبت نگه دار که ان یاز
 در هر نفس واقف انرار ضمیر است **نش**

نش

نش دوست بولنده جان و باله قلیم دنیا و آخرت
 دوست چون تیر که ادرانک محبتی جان و کوه کوه به که ادر
 بیخیز و بیای که خانه بی آن داشتیم **بیت**
 از بهر تو این پسته ده بی انداختیم
 و اون سکر نی صاحب قدرت استی در یغن کوه کوه
 به حال دن به حال کج صوغ کسم و لطف دن قوت
 و قدرت و رشدر به زمانه کند و باطنه اولی حال دن
 بکرک حال کتور و رو کدر اندن دخی یکس که حال کتور مثلا
 به زمانه کند اختیار یله عالم کشر ندن و صورت دن
 کج و محبت کله کوه کوه عالمند صفا حاصل قلوب
 و اندن عالم عقله کج عیبت و حکمت نور یله منور اولی
 و اندن جان عالمند و ار رحمت و شوق و درد حاصل
 قلوب و انواع صفات تمیده ایل متصف اولی و اندن
 عالم سزه و در وحدت و غیبت و فنا و استغراق
 حاصل اولی بو تصرف و بو قدرت کوه کوه و جان
 صوغ یله باقی فله خندن کله بو تصرف و بو قدرت
 هر زمانه اگا ور رشدر جلا لذیکن بحاله و بحاله لیکن
 جلال استغراق ایلر تیرک اهداد قاتنده به در **بیت**
 معنی بودل بیان ایلدیم **نش** ایلدیم کوه کوه در سوزیلر

انگاره کم معنی کشف او غنچه در تخت اولین و گنجه طلسم در
 قند کوه و ارسه اولدر بولان بوسه که معنی سینه اولدر بیلان
 و اون طغوز بنی صاحب قوت در مجال و جلال قانتده بر در
 بد که آنوک مجال جلالدر و جلالی مجال اولدر قوت مستولی
 اولدر جا اولدر جا اغلبا تبه خوف اول اولر جانده
 منظره صفات جلال و قهر در مجال و لطف توجرا تمک
 قوت و در بوسه تبه اول وقت حاله اولدر که محبت
 ذاتی محبوب غالب اولر محبوبا ک صفات متقابلده سی
 بر کورنه مندر اعزاز و اذلال بیت مشنوی
 سوی عاشقم نبت لطف و بیه قهرش بخدا
 بوالعجب من عاشقم ازین هر دو هند
 ایبه اری محبت بلب که بگشا بد دهان
 تا خورد تا خوش هاز عشق او خوش است
 صاحب دل را نذار و زیان
 که خورد او زهر قانتد را عیان نش
 و بکر بنی نشان وقار و سکو ندر کدر کم وقار له و هر مکه
 در له نامرید کسناخ اولب و لایبیدن هموم اولب هر کشتی
 قانتده دخی کسناخ اولبیه و سکونی عام اولر هر اشده
 تجمل کس تبه و اهستگر سریده تهر فراده تا طالب
 خام لغندن انگارده دشمن بیت

اولیاد

اولیاد خلق ایمان کردن

بوضه کافر یوردیدی بو بدن
 و بکریم بس بنی نشان ثباتدر کدر کم ثابت قدم
 اولر امرید لسه و فادار لو اولر امرید لسه و ایو
 عهد لو اولر اولر مهمت در یغ طمیه و انکر کسعین باطل
 امیه و بکریم اکنجی نشان خیرت و لب بسه اولر موقدر
 بو مقام محوقنا اولر موقدر نصکره حاصل اولر بیت
 ذبی کی بفر و نش و خیرانی بخت
 ذبی کی ظننت و خیرانی نظر
 چون خیرات اولدی لب بسه اولر نشان و هولو در
 عاشقانرا آرزو آه و خیر کی
 و اصلانرا خیرت و لب بسه کی
 و بکریم او بختی نشان و هولو در بو مقام و بوسعاده
 یستنکر اقوال و افعال و حرکات و سکنت یگون
 مع الله و الی الله و من الله و فی الله کی رنگ و بی کیفیت
 و بی حد و بی نهایت و بی ضد ممکن علی التممکین انکر
 صفت لازم سی اولر بوجهر تبیده نه شرق قد و نه غرب
 نه صباح قد و نه هلول و نه فوق قد و نه تحت و نه زمان
 و نه مکان نه کی قد و نه کند ز کبیر عند الله مساء و لا صباح

بومس تبیه اشارت در نه قرب قلب و نه بعد **ضعیف گوید**

قصه با زاری کس چه الهی بوری
کلیجی که قصه تمام اولادی و هم صندگی قلم
شش مقصود استمدان بلمکدر و بلمکدر کورمکدر
و کورمکدر بستمکدر و بستمکدر و طتمقدن
او مقدر و المقدن او لما مقدر و او لما مقدر او مقدر **بیت**
مرد و یا نصیحت بود گفتیم **سؤال** یا خدا که دریم ز فتنم
فصل در بیان شرایط و آداب قال الله تعالی فان
اتبعونی فلا تنالی عنی شیء و من عصى امری فلا یکن من ذلک
ابن آدم علیکم بالسمع والطاعة وان کان عبداً جنتاً
چون در طالب طالبی که گویند حاصل اولادی
حق تعالی است اراده پس توی نور یله کوکل و جان منور
اولادی و اول جذب مخصوصه مذکور در بحث و ب اولادی
و اول آداب و شرایط مذکور اید مذهب و مؤدی اولادی
و اول عقبات مذکوره قطع ادب مقصود حاصل
قلدی و اول اوصاف کامل و مکمل که متصف اولادی
و لکن نور علی نور یهدی الیه لنوره من یشاء و اگر
طالب یا کوز کذب بومس تبیه بستمکدر ایست و بود و لکن
و بوسعاد ندر مقصود او مدیر کرد که شیخ کامل

و مکمل

و مکمل که علامت بیان اولادی انکه تحت تصرفند تسلیم
اولا و اگر کند و بی تسلیم ایست طلب تحت ز ادب کند اهلند
رجوع اید کند و محیوم و مقبول قلب بستمکدر تصرفات
شیخ نظری و تریبیتی سبب اولکه مقصود دن تین ذمانه
حاصل قلبه اگر بواجبت اض انسد که کند که نظر عقلم
و علمیه و عملیه کامل و مکمل صحبت سز مقامات و درجات
ممکن در بل که واقعه و حصول حاصل اولادی یوب حاصل
سعادت صحبت شدن و آداب خدمت شدن قلمبازن زیرا بکده
بیر کتب میرا اولمن و اگر و لسه دخی نادر در النادر کامل معدوم
سابقه ندریدی بلکه کند و تصرفیله کن هلاک او ملق قور قوسی
و در در زب اکنده و تصرفند اولان اکثر مغرور او در کامل
و مکمل اولدم هنر عشق نفس و شیطان بتسویلات گرفتار
اولدی بکس حاصل اولدی انسد که و بوز در کسوز نگر
حلاوتی اولمن کند و الصیاب بیمنت صفا نلردن خلاص
بو لمن دایم قساوه قلبیه گرفتار اولدی **ولا للقدوا**
یا یدیکم الی التهلكة و اگر بکسب نفس و شیطان غرور
وره دیا که دلیل بیغیب علم و لطف صق پس در و قرآن و علم
شریعت حرف تیغ نکل طریق مستقیم بیان ادر پس
شیخ نه حاجت قرآن لفظ صقد مقام در **بیت**

پسخ شمع چه باید نگارد فافله را
 هنادان فافله دوی تو بر است بساخ
 نش جواب ندر که مشک دکل که دلید بحال آفتاب فافله
 نیلار حضرت رسول هم درود آجیا الی الیه باذنه و لیساجا
 و قس ائمتیه و قران و علم شریعت بو بولک بیان و
 لیکن بونک منالی سنو که بگرز که برکش کتب طیبه بگرد
 کند و رانیدن مطالع ایل و انشیه آد لردن او کرسه
 و ادوینک کیفیتن بله و امر اندک التامسن و السباین
 و علامتن و معالی سن کند و مطالع سید او کرسه استادن
 کورس کند و به و غیره معایطه قادر او لمن دای العلید علید
 فی قلوبهم مرض دن خلاص بولب اخلاق ذمیمه نفسانیدن
 خلاص بولمن **بیبی**
 نهایت اقدام العقول عیقل و کثرة سعی العالمین بضلال
 ولم یستفد فی حثنا طول عمیات سوی ان یقیعنا قبل و قال
مثنوی گز خرد زرداه او ده پین بدی
 فخر دای زردان دین بدی
 نیک چون منم لم یبق لم یدر بود
 عقل و حیلایت او تینت فن و دای
 مشک دکل قران حقیق سفاخانه سندن در و نثر ل

بین القرآن ما هو شیفا و رحمة للمؤمنین و حدیث
 نبوی حضرت رسولک المعالی رو بالاضداد سرب
 خانه سندن در احاکامل و حکماک اولن عن بن لرا اولیاء
 الله خدمتده اولب انواع بخر به ادوب تشخص امر امن
 جسمانی و نفسانی ابلیبوب و کورد لکه کند و لردن فی
 قلوبهم مرض حاصل او لدغن بلد لرتصفیه و لرتکیب
 و معالی سن قلدر و کلید ببتلی روح انسر اشباح و صفات
 ذمیمه نفسانی اخلاقندن کند و لری خلاص قلدر صحبت
 و انسر و ذکر حق جلد ذکره حاصل قلوب مشاهدیه
 بتشد یلر کند و لری معتمدی اولب غیب لسه دلالت
 و هدایت انکه قادر او لد لکه قال البیوم الشیخ فی قلوب
 کالنبی فی ائمتیه کیشی بگرد تفسیره عالم و حدیث و علم فقه
 انکه معایطه قادر او لمن زیبا کند و نفساک یا رحمت صفا
 لردن قور تلمز مثل کبر و کینه و حقد و حدود و ربا و
 ریاست و حب جاه و عزت و نام ننگ و بونکرک انسانی
 صفا تکرک نشویشندن و غم و طارد لردن کوکلن و بو
 صفا تکرک و حسنتندن و غصه سندن و محبت لردن جانن
 قور لرممن و صفور و جمعیت و صفا و توکل و قناعت
 و لرتکر دنیا و زهد و صلاح و نورانیت و ذوق و شوق و

محبت حق جاننده و کوه کننده حاصل قلمز بد که او غریبی
 الله و ریش قلم یکی بود مذکور اولین صفات ذمیمه لراضی
 مضاعف زیاده اول علم کند و به فایده امتز خبر لره بی
 فایده اتسون کمثل الحار محمد السقار ابیه
 ذل زده انیشها بشتت این فریق
 ذانکه این و انشر لدا رندا این فریق
 و انیشی باید که اهدلسر دان سرائت
 دانکه هر فرعی با اهدلسر دهبست
 بلکه عالم کند و به زیان ادر کار قال انبی عم این الندا الناس
 عذابا یوم الیقیم بحالم ینفع الله تعالی بعلمه و قد قال عمر بن
 الله عن اخوف ما اخاف علی هذه الامه المتافق العالم قالوا
 کیف یكون منافقا علیما قال علیم اللسان جاهل للقلب
 علی بن معاذ رحی الله لعلما به الزمان تفاخرکم فرعونیه و بیوتکم
 کسویه و اموالکم قار و نیه فابن محمدیه عملسز عالمک مشا
 کمثل صخره وقعت فی فم النهر و لا تشرب الماء و لا تشرب حبه
 یسقون الطرث و الزرع عملسز عالمک علمن جانسز کوده
 کبدره مشلدره عام که عمل اولمیه دیوانه لقدر و عمل که علم
 اولمیه بیگان لندر بییه
 ازین کافر که ما را درینها دست
 مسلمان در جهان کثیر فیتا دست

مسلمان دست بسیار بی گفتار
 مسلمان همی باید بگر داند
 مقصود بوسن لردن علمی و عملک تعلیم و تعلیم
 نفی ایلمک و کلدرد که علم سبب عزت دنیا و جاه
 منصب و ریاست و شهرت و بونلرا مثالی لبر من عذات
 حاصل قلب اخلاق حمیده دن و آخر دن و صفا دبدار دن
 محروم قلمق قور قسی و رور بییه
 حله ذین سوسی اذ ان سو دم من دن
 چون لدا آری سر که هر زه جان ممکن
 علم بر نور در الله سو مد کی کشید و رحمت و اگر عمل منادن
 اولر به نور علی نور نقوه بالله من صحت جهار الصوفیه
 و دخی انشمد کمر که موسی بیضا جبر عم یدی پید نشعب
 نبر عم خدمتند اولب یدی پید قوین کوندی صکره
 کلیم اولب پیغا جبر لقا شرفیده مشرف اولدی
 و کتب فی الالواح من کل شرفه مؤیظیه و تفصیلا
 لکل شرف حاصل قلد قدن صکره علم لدنی بلیمک
 استادی حضر البر عم خدمتند حواله اوردی و قار له
 موسی نقل انشعاک علی ان تعلمنه بحا علمک رندای
 صفت صخدم انجد لو صکر اولد لکن نشط طبع

مَقَى صَبِيًّا يَا زِي وَرَدِي بَعِي سَتَ بِنَمَلِ صَبِيٍّ بَوْلَانِش
 اَوْلَمَقْ قَا دَر دَكَلَسَن دِيدِي مَوْسِي م صَفِيَّتَه بَوْلَه دَبَلْجِي ك
 بِنَم اَمَنَّا مَن كَنَد وَفَكْر نَدَن وَ مَطَالَع نَدَن طَعْر وَ بَوْر اِچَوْب
 نَفْس وَ شَيْطَان مَك نَدَن وَ دَنِيَا تَشْوِي شَدَن خَلَا ص
 بَوْمَر وَ دَخِي ظَاهِر بَوْلَنَدَه بَوْلَانِشَن اَوْلَمَن اَلرْفِيْق
 نَم اَلطَّرِيْق زِيَا بَوْلَك وَ مَقَارَك وَ مَنزِلَن بَلَوْر بَوْلَانِشَه
 كَتْمَك كَر كَدَر تَا نِي تَشْوِي شَر مَوْقُودَه بِتَشَلَه بِي
 اَنْدُر اَي دُر سَايَه اَنْ عَا قَلِي
 كَسْر نَشَايَه بَر دَا رُذَه نَا قَلِي
 يَا غَلِي اَنْ تَحْمَلَه طَاعَات دَاه
 بِن كَرِيْت تَوْسَايَه خَا صِر اَل
 اَز هَم طَاعَات اِيْنَت بِيْهَتَر اَسْت
 سَبَق يَا نِي بَر هَم اَنْ سَا بَقِي
 ظَاهِر بَوْلَه بَوْلَانِشَر سَزَا اَوْلَا بِحَق بَا طَن بَوْلَنَدَه
 بِطَّرِيْق اَوْلِي دَر زِيَا يُوْز بِيَك بَكْرَم دَوْرَت بِيَك بِيْغَمْبِر
 عَلَيْهِم اَسْلَام حَق عَنَدَه سُلْطَانَه بَوْلَنَدَه قَدَم اَوْر مَنزِلَر دَر
 بَر نَك قَدَمَنَك نَشَانِي بَلَوْر مَن بِي
 مَر دَا ن دَن شَر بِيْهَمَت وَ دِيْلَه دَوْنَد
 ذَا ن دُر لَه عَشِق بِيْجِي پِيْدَا نِيْسَت

وصار

و صار كعبه سنی نشان سز قلمشدر قدمش لر یوں
 بولما سنیون ببی
 تَا بَرَاهِ طَلَبَتْ بِي قَدَمَانِ بِي نَبِي نَدَن
 كَعْبَه وَ قَدَر تَوْنِي نَام نِيْشَان سَا فَرَه اَنْد
 وَ دَخِي بَوْلَه قَطَاع طَّرِيْق وَ سَر اَمِيْلر چَقْدَر بَوْلَانِش
 سَز كَدَمَن حَقِيْقَت بَوْلَنَدَه حَا سِي زِيْنَت دَنِيَا دَر قَوْل
 تَعَالِي زِيْنَت لِيْلِنَا سِر رُبِّ الشُّهُوَاتِ مِزَ الْبِنَاةِ وَ الْبِنِيْنِ
 وَ الْفَنَاءِ طَبِيْبِ الْمُنْقَطِرَةِ مِزَ الْذَهَبِ وَ الْبَيْضِ الْاَلِيْبِ بَوْلَمَد
 بَوْلَانِشَر بَوْلَانِشَر كَلَمَن وَ دَخِي بَوْلَه نَشِيْهَات
 فَلَاسَفَه وَ اَهْد بَدْعَت وَ ضَلَالَت وَ رَفَض وَ مَلَا جِدَه وَ زَنْدَق
 وَ شَبْرَه وَ مَعْظَلَه وَ دَهْرِي وَ بَوْنَلَرَك اَمَثَالِي دَنِيَا دَه چَقْدَر
 شِيْخِ كَا حِد وَ كَمَل وَ مَقْتَدَايَه وَ اَصْدَا و لِيْنِي بُو عَقِيْبَات
 وَ بَوْمَسَا لَكَدَن قَوْر تَلَمَن عَقِيْبَه سَت اَوْلَمُوْ عِلَامَتِي
 بُو دَر كَم غَا زِي چَق دَا خِي قَلْوَر سَ نُوْر وَ صَفَا سِي بِيْدَر
 وَ زَنْغَا زُوْز زَكَا ت وَ غَيْب اَنْ
 لِيَك يَك دَدَه نَدَا رُد نُوْر جَا ن
 مِيْكُنْد اَنْعَا ر وَ طَاعَات سِنِي
 لِيَك يَك دَدَه نَدَا رُد چَا نَشِي
 طَاعَت شَر نَفْر اَسْت وَ دَر دِي مَقْرَبِي
 چُوْز دَلَا بِيْسَا ر وَ دَر وِي مَقْرَبِي

ذوق باید تا دگر طاعات بیست
 مَعْنِ بایَد تَا دگر دَانِ بَشَرِ
 ودخی سالک زهد مقامند مشاهده کند و کس مر تاض
 و پیر هبت کار شد کی عصبه بود در دعوی ایلیز
 مغرور او نور اعتقاد فاسد بود در کشم کی زمانه
 صحبتین و خدمتین اخبار ادیب سوزن اندر جگر
 کس بقدر دین بوضیفند کوشید مادام که بوضیفند و بو
 اعتقاد اول نگرنگ دهنی بقدر علامت کسید صاحب
 او لمن ان الله لا یحب من کان یمتلاً لاجنوزاً نعوز
 بالله من ملاقاة هذا القوم و دخی سالک صفت
 روحانی و نورانی حاصله قلوب صورت روح بخانی
 ایلیز حق لیستاک عما یقول الظالمون ذات بخار سی صفت
 دعوائی انا الحق ادر و بومقام پسر عالی مقام در بود دعوی
 کند و باعتقاد ادنله اهد بصیرت در دین اعلین
 لره کافر در دین شویله صنور که اولیا الله بومقام
 امدلر وارن دخی بومنت لدن طبع بکدی ابونی
 بلمن لره که کند و ناک دهور طبیعت اثر نکند کردی
 و دهور کصقیق اوده منقلب اولمدی اودا و لدم
 دیو دعوی ایلیز بومنت لره قلدر هلاک اولر کند

فکر

فکر یله بومنت لدن کجک مکر صاحب ولایت و صاحب
 تصرف صحبتند عبور واقع اولاهل لدن بعضی
 دمشدر که بنیم زمانه منوره منصور انا الحق دعوائین

امید کی

بماند این قصه کهنه از آن منصور صلوات
 بیانی و دو خلوا خور حدیث نوز تر آن پیر
 توان نشوی ولیکن از جهد کن
 قبابی بر سب از تو تویی بر خیز
 ودخی بویولد کردن کس کولکنال صفا سی و شغل و
 حمیت و من قبه سی مقدار خیدن قاپلر اچلر در لودر
 بو واقع لره کور لره و دیشلر کور نید کن سچن وقایح
 تمین ایلمش عنین خدمتند اولمق کس کدر پسر
 طالب کس کدر که مقتدای واصل صحبتند بوعقبانی
 کجوب و رطبه هلاکدن قور تلور و مقصودن تیز
 هت مور کجا قطع کند این ده دا
 کین ده پستای کس با فیه اند
 مرید صادق و طالب حق کس کدر که پیشه و پیشی ک
 اصحابیانه قلا و شرط ندر بیان اولسون ان شاه
 الدیع ای در و پیش بل کس که ارادت و در طلب

حق تعالیٰ که اراده پر توید و هر یک صفا
 ذات حق در حق تعالیٰ صفا تیل چنان است
 ارادت نورنگ عکس مؤمن قولند ظاهر و محال
 او لمن طلب و ارادت مهمان غیبی در شیخ کامل
 و مقتدای و اهل صاحب تصرفند تسلیم آده تا
 ارادت و درده طلب اغاجی بچک صفت ذبیح و غفلت
 صوغندن نور تله طالب اول مرتبه طفل کبر در و
 نایت طایب سیدر گو کسندن خدا و هر یک کس کدر ای
 در و بیشتر بل که طالب کس کدر که شیخ کامل مفر به
 و یا مشرقه نشاندن و رسل خدا نشن طلب ادب
 صحبت بیت و کند وی تسلیم آید و وجود دن
 و جانندن طوعیش اول تا کم بود یا عینک ارسل اول
 سیرامده ز خوبیشتن می باید بر خسته ز جان و تن می باید
 در هر گاهی هنر از بند آفر و نشن زین کرم روی بند لیکن می باید
 طالب صادق بویولده مانع اولنلر که ترکن آورده افر با
 و تعلقات و هر نه که غیر صفر در نشن بل چون علا بو و عوایق
 صورتی قطع ایلدی و شیخ خدمتین اختیار ایلدی بکرم
 صفاتی شرایط و ادایله مرید موصوف و محفوظ اولاکه
 صحبت شیخ و سکوک بر کمال اولب مقصودن نشن زمانه
 حامد اول

بیت

ز اینست ای کار آخر ز اینست
 قطباً محققین و مقتدای عا شفقین صاحب مرصاد
 رحمة الله مرید چون بکرم بشرط بیان ادب استیفا
 ایلنلر در بو صنف دخی اگر اکتفا ادب اختصار ایلدک
 مرید اول مقام توبه در کس کدر که بشریعت بخالی
 اولنلر تبیح سنه توبه نهضوج آید توبه ناکر بو بنیادن
 محکم آورده زبیر اجمیع اعمال و افعال بونلر اوزرنه
 بنا اولنلر ابتداءه ظل اولسه انتهاده اثر ظاهر
 او لمن حمد ز تحت صبط اولر

بیت

اخیبیار توبه هلم در وقت نشن
 لیکن توبه نقل هر سر ممت نسبت
 توبه مقامنلر نهایت بقدر زبیر اجمیع مقامده
 توبه استعمال اولر زبیر اهر مقامده گناه وارد
 اول مقامه مناسب حسنات الابرار استیفات المقر بین
 نشن حضرت رسول بوم با وجود کمال و مقام محبوبی
 دولت لیغوف ما تقدم من ذنبک و ما تاخر جاهد
 قلدقن هر که توبه حق رعایت اولدی وانی
 لاستغفر فی کل بوم مائة مرتبه آلیغ زهد کس کدر که
 دنیا دن بک با کلپه اعراض آیده کند و نه از توبه

نه چو منصب و مال اولسون اگر اقر باون و تعلقا تون
 محتاج و ادره علی فرا بفرمانده قسمت اده با خودی
 و ادره شیخ اوکنده قویه مسیولر مصاحبه اده
 خاطر با کامشغول اولمیه و حق شغفندن جان و کولک
 محرم قلمیه ترک الدنبار اشر کل طاعه ایلجا اولم
 او جینی شرط بجز بدو رک رک که چت اولم و قطع تعلقا
 سببی و نسبی قلا تریا بونلره و شمن در لر ان من
 از واجکم و اولادکم عدو و اکم فاذرودهم بیبی
 و زحیفیت و دستانت دشمن اند
 زانکه اذ صق و در مشغولت کنده
فایلات فایلات فایلات باذخوردان طالبان خیر ذات
 دوردی اعتقاد در کمر که اهل سنت و جماعت اعتقاد
 اوزرنه اول بدمتلدن پاک اولانکشر امام ابوحنیفه و شافع
 رحمهم الله تع مد هین طونه و شریعت الله اختیاط اولان
 مسائیر له عمل قله فله مذ هب تعطیل و اعتراف و رفض
 دن میت اولاو تعصب اتمیه و هیچ بر شیخدن بر شیخ منکر
 اولمیه شریعت کفر انبیادن بر نه افکار له اولر
 طریقت کفر مشاطدن بر انکار له اولر ولایت بولر
 نفسک تعصب صفا تندن فور تلمیز بیبی

توکنه بر من من کشر من بین من تر بد بین آدم و از کبر کین
 و هیچ طایفه اهل قبلدن تکفیر اتمیه بیبی
 انکار له کمان بنی چق اکلدی اشبو بو بولده
 انکار چی کدر لدن منن له ادر اولدم
بیبی تقواید رک کدر که پس هین کار و قود قلو اولان
 لغدن و لباسدن اختیاط اده ولیکن مقام اختیاطیه
 مبالغه ادب و سوسید و شمی که مذموم مدر و ما من عمل الایف
 غیر و من الیایف و رها اولر و من عیت له عمل قلاور
 ضعت له عمل قلمیه طهارتده بقدر و سعه مشغول اولم و
 سوسید و شمی ضی الامور اوسطها یله عمل قلا التخی صبر
 کدر که شمشیرتک او احسنه و نوا هینت صابرا اولم
 و دخی شیخ خدمتده حرا دسن لغه صبر ایده اگر شیخ بر
 ایشر بو یسه شیخ کشر انشاد تن جان و کولکدن قبول ایلر
 بر وقت کند و طبیعت او یس سسلق کوسته میت قدم قدم
 کما قال الله یح یا ایها الذین آمنوا ارضیوا و صابروا
 و رابطوا الایة
صد هت از کیمیا حق آفرید کیمیا یی هجو هجو صبر آدم ندید
 ان الله یحب الصابرين بدینی حیا هله در طالب
 کدر که حیا هله بولرن و این انشک و نوسن نوسن

بر زمان باشند که در همه نفس خوش کلن نسنه اشلیه و عملان
 و رحیم و شفقت ایلمه مخالفه النفس اس کل طاعه زیر نفس
 آج ارسلان و با صوفیه او شمش بیان کبی در اگر طوق اول
 اول سنی بر اگر اهنه اول بلا نی بود و صوفیه بیست
 نفس آژ ذرهاست او کی مرده است
 از غم بی التی پیش مرده است
 نفس کدر کم دین خدمت مشغول قلاسن و اگر سن آتی مشغول
 قلمسک اول سنی مشغول قلو رسکزی بنجا عند کدر که
 مردانه و بیها درانه بوله کرده نفسک و شیطانک حیل
 سندن قور قبه بولده شبا طین الانسرا جن چوقدر مقابله
 ایدب دفع ایلمک بنجا عند اولر خلقک تشیعن و طعن
 و انکارن و قهرن بنجا عند دفع اولر بیست
 بآسیبا ستهائی جا هله هیر کن خوش مدارا کن بعقل جن لدن
 قفوی دانونج گشیمان شناسن صحت این خلق داطوفان شناسن
 السلام علیکم ایشان کم جوان طوق زبخی بذلد کدر کم
 جوان حرد و اینار اهل اولر زیر انخل قید عظیم در و اولر
 بحا بد و بعضی مقاصد جان و باش و دنیا و آخرت ترکن اوره
 ای برادر تو اقله زو پیش بذرن موجود دان و نغی وجود
 هر که این دو صفت حافل کرده بییقین کوی از میان بود او بنی

فتوت

فتوت در کدر که هر کشتی مفاعلو منده بقدر و سوسه حقن
 بر نکتور و کسدت طبع ایلمیه و کندوزی انصاف
 ایده کسدت انصاف طلب ایلمیه
 جوهل ایلد پیش او دانیش نشود
 جوهل سندا دانیش که در ناقص رود
 و اون بر بنی صدق و معاملس و ن عمل و ارسه صدق اول
 خلقه و حقد کدر چکلکه اولر بلا نذن و خبی نندن اراغ
 اولر اچی باقر طاشی قلیلر عملدن اوزاخ اولر نعمل قلو رس
 خاص صق و اچون قلابا لکله نظرن خلقدن قطع ایلمیه
 تا بویولده صادق و کدر چکل اولر
 این دم هرگز غمی کوید ددوخ که ز نور پیش دارد صد فرخ
 اون ایلمی علم در کدر اولر قدر علم تحصیل اده کم فرا یض
 و واجبست و سندن که اولمشدر مثل غماز و او دج و ایدست
 مقداری صورت سدر جواب و بر بلاز یاده علوم مشغول اولمیه
 که بولدن قلو مکر وقتس که کماله و مقصوده پیش اگر مقتدا
 اولمق استرس و پیش والوق مرتبه سندن در علوم مشغول
 اولر و هیچ حاله علم لاینفه مشغول اولمیه نظر نده دارم علم
 فق و تنب کلام الله و حدیث رسور عوم و کلام منشا بنی اولر
 اون او بنی نیاز کدر کدر که بر نفس نیاز ای لدن قومیه

و اگر ناز مقامند و بشر تکلیف نیاز و تفریح عامه کند و کسسته
 شد نیاز طالبان که نیکوئی شعلها از گوهر پیغامبری
 نیاز مقام خاص مشق در و ناز مقام خاص مشق در کرد و شعله
 و اصبی بله نیاز له و فقره و شکسته لکله و نواصله د پسر نه
 و کند و مقام نازده طوبی شیخ و در و پیش سره تشو پیش
 و بر ب کو کلرن بولند رحیم
 چون کزیدی پس ناز که دل میباش اندرون عاید فانی ام خیر است
 لا یم ان راه بی تو نیست شد چون دل اهل دل از تو خسته شد
 ذود ایشان در یاید استغفار کن حال بر خود گیر واه زار کن
 یا خود با مشک الکت که در تاک و بوگ که کللو نوز اداع ایله
 اون در دینی عیار لغدر کرد که بویوله عیار و ار که زیبا
 خطر لویس و ار در غیب دن و شهادت دن چق در لو اسلر
 و در قریشو کلود ابالی و ار کند و کسسته و عاقبت اندیش
 اولمیه و جان قادر اول و یالیش و یوزا و ذرن که تا که نشان بلور
 در نقطه خسته و درین دور ما دسیم زینا بنس همینه چه پیر گادی دوم
 تر که آرد کسرتش و شد با جان هم خیریم عیار و از تکه پیر یازسی دوم
 و یوزن هر کون ایاع التبر بر اغوب سر را اول حضور دنده اولان
 جماعتی کند و ای اقلری التبر کوره
 در عشق باد بین که چه عیار من دوم سر زبر پانها ده چه شطاری دوم

جانی که هست جان فدای یار کرده ایم
 و در حکم من کند بسبب دار من دوم
 ما در این غم زد و زحمان چه کار
 دل و آده ایم مایه و لدا رمن دوم
 اون بنبی ملامت در کرد کم ملامت صفت و قلند ر سیرت
 اول بود کلدر که بد عسی و ضلالتی و بشر بیعت سزا اول اولی
 شیطانه و هوا و نفس او به ملاحظه و جراحی لری شریعت
 سزا لغی او بتدن بصحنه قوبد لرم ملامت بیومضی در که و ننگ
 و مدح و ذم و دد و قبول خلق فتنه بر اول خلق که مدحتدن
 ذمندن سمر میب و ار قلمیه اهدادی بر کرده حق تعالی ننگ
 قلدر بله صلی و نفسید چنیکر هیچ اکساک اولمیه **رباعی**
 زان زو که راه عشق راه ننگ است
 زنی با خود ما صلی بی با کسرت چنگ است
 شد در سر نام و ننگ عمری همی کسرت
 ای بی خبران چه جانی نام ننگ است
 اون التبی عقلدر کرد که جمیع حرکات عقول تصوف تیه
 مقصود اوله کسرت که خلاف شیخ در و خلاف طریق
 در ویندر اندن وجوده کلمیا ناعله دینج و زحمت که
 جگش شیخ کو کلنده سراب و لایبتدن عمر و کو کلدر دن

مردود او لمی بوبلادن و بوشیفندن عقل تقصیر فیله قضاها بولر
عقل با عقل کرد و ناسود نور افتون گشت دزه پیدا شود
 اون بدی ادد کرد که کجود و عهذب اخلاق اول
 انبساط و ظرافت یولن و قاپوسن کند و پانمی و سنج
 حضورنده و فاروسکون و تعظیمه او توره و سوز صور مینج
 سویلمیم سکونند و میقلند آرزو از و طفر و سویلمیم بیت
 سخن خوش کوئی چندانی که کوئی که خوش گو بیست اهل سر نکوئی
 دروغ و کز تملکوا از هیچ راهی که نبوده زین بستر هرگز گناهی
 شیخی که اشارتت ظاهرا و باطن منتظر و متوجه اول و اگر بلمن
 لکه بر آساکر لاکر و جوهه کله در حال ظاهرا و باطن استغفار
 ابد و حسن طری بقدر عذر دل و عزامت چکه اون لکنزلی
 حسن خلق کرد که پیوسته طبیعتی آچق و کویا ک خلق
 لوا اول یاد نلره کویا طار لغین کسرتب تشویش و رب الخیمیه
 ز بهر خلق نیکوئی دهاکن نکوئی خاهر از بهر خدا کن
 چو عیسی با نر خدا آن و شکفته که تر با نر سرش روی گرفته
 میفکن در سخن لیر را طوارده خود افکن با نر اگر استاده کاردی
 تکبر و تقاض و عجب و طلب جاه و دعوی و ربا و ربا بستن
 اداع اول از بیا خلق بی حین اولمق بو صفتلره مو صوفرا و ملدن کلور
 گر گلی کیده بگف خادری شود و رسوی یاری بود ما ری شود

کیمیای

کیمیای ز بهر حادانت آن شقی بر خلاف کیمیای مستقی
 ز بهر خلق نیکوئی دهاکن نکوئی خاهر از بهر خدا کن
نش تواضع و حرمت یاداند زیندگانلق قلب بیت
 آب زکمت بایدست دو پندت شو و انگه از جام زکمت مست شو
 کند و دن اولور قاننده خدمت و حرمت و تعظیمه اول کند و بی
 برابر و یکی قاننده شفقت و مراعات و لطفه اول بیت
 دلست ترسند کن جان نپرسند که ترسند پندت کنج نپرسند
 و کند و یکن یاد نلره از دن قومید و کند و یوکی و مستخر اولادن
 کلدکی یاد نلره حرمت و عزت و خدمت اده توقع ایلمیم
 یاد نلره موافقتت بخدا اول و هیچ وجهه مخالفت قلمیم
 نصیحت اشجی اول و صحبتلره حاضر اولاجا دل و مناظره
 و خصومات و نزاع هرگز قلمیم بیت
 اگر چشم خدا بینی بیخشی نه بینی هیچ کس را برت از خویش
 سولی هر کس چنان کرد آن نظر را که بهتر بینی از خود هر لبه را
 کمانی بد تمیز هرگز نکوی بر خلیم کن ز کمت کس فرخور
نش دایم حضرت و عزت دن اندر که ایچون تقرب و یا
 قتلق استیه والدن کلدکی سفر اوز دنده او کند کی نصیب
 غیبه لره ایث راده طمع اتمیه سماع و حالات وقتند کند و کی
 مضبوط طونه و جذب سز و حالت سز کند و اختمی ابل حرکت

اتمی و یار نکره زحمت و رعایت احسن از ایللیه الدن کلا بکی
 حالتن اچس و باطنی هر فرایلیه و اگر حالت غالب اولی
 فی اختیار اولی ضرورت مقداری حرکت ایللیه و جدو حالتن
 ده های و هوای ادب اختیار ایللیه با شن صلوب و اندامن
 دتر قیام حرکت ادب حالتن هتیمی و اگر نفسا که و جد او مقدر
 از و سن کورس و رمیه فریاد ادب چا غریب با غریب و جد
 و حالتن هتیم ادب با طنن هر فر او مدنی ضعیف حالتن دره پ
 و استغفار و عذر دلیه هر مکار که و در او رت و هر مکار که
 بقدر حسرت ایران اچوب حسرت لک هتیم حسرت ایلر اندر **بیت**
 اگر دانی دلی و آری توانی در تا حسرتی کونش
 ز خالی در و لشر دانی بیرون هر که چو ش آمد
 اصحاب موایبه و حاله اولان یا دان نیازم نظر قدره الزه
 یقین اولی تو اضعه یقین اولی شیخ ایا غنه ابد و ره و اگر
 محبت و تواضع بشدن انش با شن هر ایا غنه که قور صفتن و
 سجده نشما شکلنده اولیه حقدن غیبیه سجده شکلنده اولیه
 حسام درستی ادب تمیغ افعالنده و اقوالنده کو کلر اندن دافع اولیه
 اگر خواهری که کردی کعبه آباد **بیت** دل اهل دلی از خویش کن نشاد
 و اون طقوز بیج تسلیم در کر که ظاهر و باطن تسلیم تصرفات
 شیخ کامل اولی کند و تصرفن کند و دن محو ایللیه **بیت**

هر که

هر که تنها تا در آن ده بدید **بیت** هم خون همت پیران رسید
نیش و شیخ آدابین و او احسن و نوا هلیسن محکم طونه بد که
 شویلم تسلیم او که حیت غسال تحت تصرفنده اولی
 کس هر شده البتای شیخ و لایب اولی هر حرکت که
 اده شیخ حضورنده و غیبتنه کو کلنده شیخ دن اجازت
 طلب اده اگر اجازت اولی استیلیه و اگر اولی از
 تر ک ابد البت شیخ قولنده و فعلنده اعتنا فی ایلیمیه
 که چه نظر نده اگر ی دخی کور نورس کند و نظر ندن بد
 و بو طریقه خام لغت ندر دپ شیخ نقصانند عمل ایلیمیه
 اگر خلاف شرح دخی کونرس اعتقاد ی بو اولی شیخ
 خلاف شرح انشمن بکه خلاف شرح کور ندکی قصور نظر م
 و فهم و ادراک ندر دن نظر ن بو باید کامله دید که
 و فهم و ادراک ندر دید بو باید کامله و فهم و ادراک ندر دید
 و نظر ن بو باید کامله دید که شیخ نه انشمن نظر
 و عقور و شرع انشرو انوک سر ن که و انشمن بکرس
 بلور دید اولیا انشکر و سر نکر سر ن کمینه **بیت**
 چون کس فیتی پیر هکن تسلیم شوی **بیت** همی موسی زیر حکم صفی
حکایت روایت اولی که جنید بغدادی رحه الله بر کون
 کردی کوردی بر او غریبی داده آله قومش جنید

اقلب طورن اوغس ناک ایاغن او پدی و یوزن ایاغن
 سور دی شیخ الحجاب بوالشہ حسین اولاد لر و خال لر لر
 ضمه اولدی بعضی کو گلنده بویدی که بر بدخت نامینوع
 اشلیب بغازندن اصد لر شیخ کر که یکم اور طر فم بمیدی
 بو فنده قلدی که بوناک بکی حرکت شیخ ن صادر اولدی
 بعضی ایندی شیخ بوالشاک سرتن یکم بلور و بوالشہ
 حکمت وارد و بوالشاک عهده لندن کلوردی هر بری
 برسوز سبلدی القلم بر در ویش شیخ انک انبساطی
 بولن اچوق طمشدی اسنفسا رایدب ددی که بوالشاک
 سرتن بلمدک بزنی تشویشدن فلاح قلک شیخ بیوردی
 بن تشویش او جوق انشرا نلدرک اوغری حکا بیدن
 ددر بیوردی بز اغری ایاغن او پمدک بلکه کمال
 ایاغن اپدک زیبا هر اشک اول بولده باش ورمکدر
حکایت بر شیخ در ویشا ریله کوردی ناگاه بر میدانده
 حمر که کوردی شیخ متوج اولدی کورد لر که بر شخص
 بر یلدر و بر پور اور شیخ ننی وار ووردی و یار
 اندردن فرض قلدی جمله اول شخصک بولنه قج
 قلدی و بولنه کندی الحجاب ادا لنده تشویش
 زیاده اولدی شیخ اسنفسا ر حال اند لر بونلدرک

و خلق کر نظر نده نامقبول اولدغن بیان اند لر شیخ
 بیوردی که دنیا ناک بوالشی اول کنشکر یلدر کمن
 دکر اچوق ارتقد کمن **حکایت** بر شیخ فرق صاحب
 واقع و کرامت بیستمش مرید لر له فرسان کوردی
 و کند و سحر کب او زر نده ادی ناگاه شیخ کر مرکبی
 یلدری شیخ وجد اولد حقیقتدی و مرکبندن دشدی
 و بیخود اولد کندن کندی یاران لرا ان ایاغن
 اولد لر کند و بر کلدی موسی حالت متنب اولد لر اشک
 یلدر کندن وجد اولد و عجب ددر بر زماندن
 صکره حقیقت حالی استنفا به اند لر شیخ بیوردی
 کو کلیم بو کلدی که دنیا ده بو یار نلری بو مرتبه بیشتر
 دم اقر نده دخی بونلره دستگیر اولسم کر کدر شکر کی
 زمانده بنم بکر بقدر اطق با یزید و قتم و با یزید
 مرتبه بیشترم بو خاطر کلیم اشک جواب
 ورد که سن قندن با یزید بسطاس قندن بن
 شی اختیار اولد اشکون دشمن ددی اولیا
 الله حالن و فعلن بنم حالنه قیاس ادب اعتراف
 انکه قطر عظیم و درونکم صفر و موسی مکر دملکون
 و او غلن اولدر مکر زود یوار بمقعدن مقصوددی وار دی

موسی عم کوزنه نامش و ع کورندی اما فلا فشرع دکلاک
حضرت شریک موسی به بویدی فان اثبتتني فلا تسانح
 عن شریک حنی احدث لک بمن ذکری موسی ه اوج کره
 اعتراف ایلدی و معذور طو لدی آخر موسی به دید که
لهذا فراق بینی و بنیکار ددی
 صبت کن بت کار حضرتی نفاق تا نکوید حضرت دو لهذا فراق
 کر چه گشتی بنکنند تو دم من ن کر چه طفل را کند تو مو مکن
 دست او را حق جو دست خویش خواند با بد الله خوف ابدی لهم بر آید
 دست میراندش ولی زندش کند زنده چه بود جان پایندش کند
 ای درویش اعتراف از سب مفارقت حقیقی در اکبر چه
 صورتده مفارقت دخی او که معنی مفارقت رور در کعبه
 المشرقین طالب شیخی اللفاف او مدعی اکی جهت ندر
 بری بو که طلب بولنده سندر طالب هجبت ن اراغ او
 سون و تین زما نده کیدورتن کتورسن دیو ظاهرده
 التفات اتمن عشق از اول چه فو نه بود ^{تا کید به دقت که پیران بود}
 اکبر او که طالب شیخی با طندن امید وارد کرد انکره
 با طندن نورانیت و فیض تسلیم مقداری هر زمانه
 بلکه هر نفسه و آنده یثوب اگر چه ظاهر اظهار
 اتمن لرسه دخی ای طالب شیخ تسلیم نردبان تسلیم

ففا

قضا و قدر صدر شیخ تسلیم عقدن کلمین صفا
 تسلیم او لمن والله اعلم یکر شیخ توفیق در مرید کمر
 کدر که چوت قدمن طلب بولند بصدی کند و وجود ندر
 بالکلیه بینا را اول کند وی صفا تع بولند فدا ایلد و افاضه
 دیه و افوض امری الی الله عبادت و خدمت کرامت ندر
 او تو و اتمن و کما یطون و نقصان اچون اتمن بلکه محض
 عبودیتی صوغ اچون ایلد و انکار رضاسی اچون ایلد
 و دیداری اچون ایلد بلکه عبودیتده اول حق لندن روتن
 و قبولن کن نمید و عقدن نه کلورسه راضی اول اکروقتی
 خوش او لسون و اگر پسریشان حضرت عن لندن بر نفس
 یوزن چور حیه حال ایوا اولسون و یستلوا اولسون صوغ تع
 په حواله ایلد و یک و کلکت الی العجب و امری کلمه فان شاء
 اصیاتی وان شاء اتلف بی
 بگذاشته ام مصلحت خویش بر و که بگشت و ز زنده کند
 او را ندیند لک جا رسی او زرنه ثابت قدم اول اکبر
 کونده بکر کتره خطاب کلمه که طلب بلمن سن دون
 کمر و اول که حال که کلمه بر زره طلب دن طور به و بهج
 اینستایله و امنی نه طلب دن انفق د شمه ظاهر ن
 و باطنن شدن حکمیه بی

وُلِّ رَقْمٌ عَشِقٌ تَوْبًا جَانِ دَارَهُ **بَادَانِ بِلَابِ سِرْمَامِي يَادَهُ**
 جَانَا سَبْرَتِ كَزُ تُو نَكْرَةُ اِمْرُ رُوِي **وَزَعَشِقٌ هَسَارُ بَارِ سَبْرَتِ اِبْدِ**
 شَيْخِي كَرِ مَلَا زَمْتَدَنِ هَجِ وَجَهْدِ يَوْزَنِ چَوْرَمِيهِ اَكْرُ شَيْخِ بِي
 كُونَدِه بَكِ كَرِه قُورِسِه كَتَبِه اِرَادَتِ اِچَنْدِه اَكْرُ طَاوَسِرِه رَه
 اَوْمَدِي سَهْگِ لِرَوْنِ كَمِ اَوْمَقُ كَرِ كَرِ نَقْدَرِ قُورِلِرِه كَنِه كَلُورِ
 چُونِ بُو قَدْرُ وُتْمِجِ وَ شَرَا بِي طَاوَلِسِه وَ شَيْخِ دَخِي اَوْرُ صِيغَا تَلِرِه
 شَرَحِ اَوْلَنْدِي مَوْصُوفِ اَوْلِه مَقْصُودِي وَ مَرَادِي حَقِيقِي
 تَبِي زَمَانَدِه حَاكِمِ اَوْلِي حَفْظِ عَزِي تَحَا لَنْدِنِ پَرْدِه سَنِي
 كُنُورِدِه قَا صِدْ مَقْصُودِنِ وَ طَالِبِ مَطْلُوبِنِ وَ مَرِيدِ مَرَادِنِ وَ
 عَشِقِ مَعْشُوقِنِ وَ اَهْلِ اَوْلِي بَعْضِ الْمَلِكِ الْمَنَانِ **خَاتَمَةُ الْخَاتَمَةِ**
 صَحْبَتِ اَوْلِيَاءِ اَللّهِ بِي غَالِيَتِ اَوْلُو نَعْمَتِ هَرِ وَ شُكْرِ نَعْمَتِ وَ اَجْدَرِ
 اَكْرُ بُو نَعْمَتِ بِي تَمَّ حَسْرُومِ وَ مَغْبُورِ نَذْرِ **بِي**
 اَنْ كَيْسِي كِه بِي اَقْتِ دَوْلَتِ بَا قَتِ عَظِيمِ
 اَنْ كَيْسِي نَبَا قَتِ دَاغِ نَبَا قَتِ بَسِي اَسْتِ
نَشْرُ اَقْرَبَتِه نِه وَ اَدِسِه دُنْيَا هِه مَثَالِنِ كَسْتِه مَثَلِهَرِه اَكْرُ حَقِ
 نَعِ حَضُورِنْدِه اَتُورْمُقِ اَسْتَرْسِه دُنْيَا هِه اَوْلِيَاءِ اَللّهِ حَضُورِنْدِه
 صِدْقِ اَتُورْسِنِ اِنَا بَلِيْسِرِ مَنَ ذِكْرِي **بِي**
 هَا كِه خُوَا هَدِ كُونِ شَيْخِنْدِه بَا خُدَا كُونِ شَيْخِنْدِه اَزْ حَضُورِ اَوْلِيَاءِ **نَشْرُ**
 طَبِيقِ دَرُ وِيشَانِ بَعْدِ اَزِ بَرِي بِي وَ تَفْرِيْدِ صَحْبَتِ رُخْلُوتِ نَهْدِ

اقتدر

اقتدر صبرت جمعیت ده در و جمعیت صحبت ده در و صحبت
 جمعیت بود که یاد نکر بر بی بی ادب او نتمقد ربلکه کند و
 دخی او نتمقد رطریق در و پیشان ذکر قلبی هر و ذکر
 جهه و سماع دکلدر قال الذنون الذکر عیب الذکر حسن
 الذکر چونکه در و پیش ذکر خفیه مشغول اولاصوغ
 حافظ اعطاده و طالب اهداست اولاصوغ کوکل کوزیل
 کوره کما قال عمر رضی الله عنه دای قلبی ذی **بیت**
 مَعْشُوقٌ بِحَبِيبِمْ دِيكِرَانِ نَسْتُوَانِ دِيْدِ
 جان ما چخیم من باید دید حق فیضی
 بر ق کبدر دایم جمله خلق او زرنه کلور بر نفس منقطع
 دکلدر اما حافظ و وقوف قلبی اولنه معلوم اول **بیت**
 زنی دِلَانِسِ اَدْلِبِرَانِ جَسْتِه بِيحَانِ جَمْلَه مَعْشُوقَانِ نِشَاكِرِ عَشِقَانِ
 چون سالک فنا فی الله دن بقا بالله مرتبت بنشدی
 علامتی بود که هر نکم کورر کند و ده کورر و هر نکم
 استدر کند و ده بلور و خبری کند و ده اولور من عرف
نفس فقد عرف ربه وجود عدم من مرادی بولفتک
 و واحد رو عدم من مراد بولفتد **بیت**
 زروق این عدم احد جهان و جان بوجود
 زهر عدم که چوا احد وجود از و افروود

نشانی بر عدم در که تمیعا و ازلو اکا قولدر بعضی الصلح تحقیق فنا
 عباده در سبیل اللہ شہادتین و بقا عبارت در سیر فی اللہ بدایتین
 عارف سبیل اللہ پیوسته اول وقت منتهی اوله که محفوظ
 بشترین و مالوفات جسمانی و روحانی و بالکلیه
 چقمینی و طلب یولنده طغر و توجیه امینی و رلق بر
 سن صدق ایاغیله بر او غمزدن قطع امینی و کند و مجازی
 و ازلو قاپو خلقی کسی قاپوده قومینی وصال کعبه

پنجمین بیت
 نشان کعبه وصلت نگو پنہان شد است جانان
 و کز نه روی تو دید عقول ناقص قاهر

سیر فی اللہ اول وقت محقق اوله که قول قانی مطلق اوله قدن
 صکره کنه فنا صفات و فنا ذات در حقانی و ازلو
 و بر لہ و اول وجود حقانی سبیل او صاف الہیہ
 متصف اوله و اخلاق ربانیہ متخلق اوله مرتبہ فی سیمع و بی
 بنطق و بی عقل در بو مقامک اطوار ناک پنہایتین بقدر
 صفات فانیہ بو مقامه کسوه وجود باقیہ بکر خفایہ
 ندن چشمه کبدر و حق تعالیہ کبدری نصر فی قولنک با
 باطنہ مستوف اوله وانی کند و نصر فنذن عالی مقامدر
 معشوق کی سورہ میبار اکا در ہذا لہر اطل علی شقیما

بیت

بیت

نشان دم در معنی یا تو بسیار و لیکن کور بیند در شہو آرد
 بو مقامه لایسم بندہ محفوظ اوله رعایتی و ظایف
 شریعت و امانت و دیانت ازلو و بویله اولمذ دلیدر
 صحت حال فنا یہ اگر بو رعایتہ محفوظ اوله دلیل عدم
 صحت حال فنا در کک باطن بخا لفظ ظاہر فہر باطل و بقا
 و مساوس اولمسیہ در کہ مقام فنا و نچکش اولاش کی خفی
 و کلری اهل اللہک بو در اول کہ کم حال فنا ناک بدایتہ
 اولا تگری احسان و ن غایب اور و چون مشاہدہ ذات و فنا
 مقامہ نشہ ممکن حاصل ایدریغ شکر حال احساندن
 غایب ایلمک بو مرتبہ وہ لازم و کلام رہناید کہ بعضیہ
 انفاق اولو بعضی لہ او لمیہ بلکہ باطن غرقہ بی در یای
 فنا اولو وظاہر حاضر اولہ نیک احوال دن و افعال دن
 یکسہ فی قصور معلوم اولو رجال لا تلتھیم بحارہ
 و لا بیع عن ذکر اللہ بو مبلغ بالغ اولن ازلو انشا در
 اهل فنا و بقا مشاہدہ بہ بند کون صکرہ عین مراد
 اچندہ مراد ندر حسادست اولو مقامات و کرامات
 حجاب کرن کوکک مشربن کک قنطوط جسمی نیدن و
 روحانید زلسا قط قلا محبت ذاتی جمیع مرادہ
 غالب کلمہ بو مقامه اولن عن لہ بغایت قولو در

خود قوی تر می شود هر کس که **بیت**
خاکه آن نغمه یکم باشد من کن
نش غم و نشادی و درد و شوق و حیا و و هم محبت ذاتی و ن
مغشول قلمز زین محبت ذاتی د و سندن غیر سن کو کله

بیت

و جانده قومش در **بیت**
از غم نشاوی نیاشد هوش ما - با خیال و هم نبوده هوش ما
باوه و زگر و نش کدای چو شرم ما - پتسخ و زگر و نش کدای هوش ما
باوه از ماست شدنی ما از و - قالد از ما هست شدنی ما از و
ای درویش مقام فناي مطلق حضرت عظامی صفت اقدم
واقدر بومقامک ظهورت در بجه و حصول شرایط در
فناي مطلق شرایطن بعضی توج مقام و حویج محبت
ذاتی و واسطه سید و اجتناب از اول نشدن دن که محبت ذاتی
مقتضی سید کله **بیت**

چونکه من از روی خویشی دم زدم

نطق می خواهد که بیشکافد شتم

هر عبارت خود نشان حالت

حال چون و نیت عبارت التنت **نش**

فنا دن مراد فناي جوهه بشه بیدر و خلقت در بعض
مشاطی بشو که بگز را نش سوزان اچمته دو شن و هم التشر
صفایته ورنیکم کرد و بوصفاته اچمته و هم هر کن

التشر

التشر او بمن آتش صفای غلبه سندن آتش اولدم صنوبر **بیت**
توان نشوی ولیکن از جهه کثر

جانی بسیر کنز تدتسیر بسیر **بیت**

علم و عقل سیری فنا ذکر ی سا حلقه بودند ال ادو

و ارمز لود نوت امله لاکتت قت انشاد در بومر شب

و بودند صکره مقام کثرت و نشا نشد لود **بیت**
انها که بسیدند ز نامت بنشانی

در عالم کثرت همه بی نام نینا نند **نش**
بوندن صکره اولن اطوار کن بجای بنشک نوا بسیر

بقدر بومقامک احوال سلوک ادب کور مکر سوزلم

اولن امید ورنه کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالاه نفلون

لان اولمیا ورنه چون وجود مجازی وجود حقیقی قائنده نحو

و قانی اولدی حقایق کند و کماله و می الیه آیت ادب

کند وی کند و مشاهده ایلمت **بیت**
ای برادر دنت داد از سخن

خود خدایید کند علم لان
پیش بود خود شید را رویش گواه
ال نش اعظم شاهه ال
بیت شهد الله انه لا اله الا هو بومقامک ال و رر و بوندن

صکریه خلافت و نبابت نشر بنیاد بشری و اولی عالم ظاهره
 و باطنه تصرف و در لر **مثنوی**
 لب لبیب و غور و زبای بکره ظری را حق گسترده محکوم بشری
 عار جوی صنت اندر حکم ماست این نه زور ما ز فرمان خداست
 هر گنجی خواهیم که در عرش روان همی جویم اندر عرش سائران
 گر نخواهد رفت سویی زهر مار و ز نخوهد رفت سویی اعتبار
 گر نخواهد سویی خسوسات رفت و ز نخواهد سویی ملیوسات رفت
 میوه هفت پیچ خیره امن گشتان هر طرفی که دل ایشان گشته نشان
 گر نخواهد بر عدو ما ری شود و ز نخواهد بر بدی یاری شود
 میدان شهوه و صحت و فناء فنا که اهل الله قانتند متعارف در
 اولد که وجود جسمانی و ظلمانی و وجود روحانی نورانی فانی اولی
 رویه جلال و کشف و عظمت الوهیت گویند کار دنیا و آخرت
 او نذر و احوال و مقامات نظرنه صفت کورنر عقل و نفس دخی
 فانی اولی گویند حقه ناطق اولی و روتن صاحب و جانشین اولی
 و فنادن دخی فانی اولی و نشا سزا اولی **بیت**
 کس می ندهد از و نشان اینست نشان بی نشان
 پس فنا اوج در لود بری وجود ظلمانی طبیعی و بر فنا
 وجود روحانی کمال قال البیوم ان الله سبعین الف
 حجاب من نور و ظلمه بواکی در لو فنا به تا طقد و بری

فنا بی

فنا بی فنا در بل که فنا بر در سنکر وجود کدن غیر بی حجاب بقدر
 دغ نفسکر و تعال **بیت**

از تو یاد و نیست نه بیستی نیست تویی در راه تو خاشاک و خستی نیست تویی

نش وجودگر و تب لا یقال سر علیه ذنب **بیت**

چون شما تا آنکه بودم در نهاده و بی خود شیدم چنین نوری عباد

وقال عم احطه الاذی عن الطریق ایاطه الاذی نغی الوجود نغی

وجود نهایی به جمیع احوال شریفه در بقا بومرتبه فنا بی مذکور

دن صکریه حاصل اولی قبل الفنا احسان و حصول بقدر انوار قدم

سطوات سکر دم اد جاک حد ثان ظلمانی بحال قلمی و دخی

حال فنا ده و حصول متصور او لمن ایا بفادن صکریه عاشق

معشوقه و اصل اولی و اصل ک جسم جان اولی **بیت**

بشر بنزگان این نه گفتند از کز آف

بشم کان عین جان اقتاده صاف

گفت ایشان نفس ایشان نقش جان

بسمه جان مطلق آمدنی نشان **بیت**

وجود حجب که وجود حجب یله بقا بومر سطوات نوری بحالی

مضمحل قلب بوق ایلمت بل که قوتلن **بیت**

در تو بجا رسد کسی تا سر و د بیای تویی

مسیح تو چون شود کسی تا سپرد بیال تو

بومر تبده و اصل قواسمی متلاشی اولمقدن محفوظ اول
ومن هوانها کیف تکتق و بونله خلق محالط سنگ تغییرندن
مخفوظ اولرله و بهیج ممکن و الله سترین محبوب مشاهده سندن
و الشغالتدن اتی منقول ادمت زبیه نلیج احوالده حیویه اولر

عاشقک حالت کت عاشق بلور کم انکله بو محبت نه قلور احما
صاحب فتایه خلقک محالط سی حجاب اولر اما و اصل اولر
مشاهده کت و فنا و بقا جمع اولمقدن فتاد باقی و بقاده فایح
در بقانک ظهوری حالتده علم طر بقبله فتاده مندر ریدر مسرتب
وصول که سیر فی الله در تنهایی بقدر زبیه کمال اوله صاف حیویه یک
تنهایی بقدر واکر دنیا ده و حصول مسرتبناک تنهایی غام بنسندم
دسه نیک نظر قلبه همنوز اول مرتبده در معلوم دکل که آفرینه
تنهایی بنسناجکی چون و حصول مسرتبناک تنهایی بقدر ابعما

دیت زدن غلمای

اندر ده حق حمله ادب باید بود

تا جان باقیست در طلب باید بود

در یکدم اگر هنر آرد در با بکنی

کم باید که در و شنک لب باید بود

وسیه بالله فتادن صکه بقا مقادرو عن سیر بی عن الله مقام
تنزله در جمیع خلقک معقولنی اصاطا در صوفی به دعوت ایلمک

اچون

اچون بو مقام پیغمبر لسه خالصدر بو مقامک تنزله سندن رجوع
لری صقه در بومر تبده دوام استغفار لازم در حضرت رسول ص
پیغامیه اولدغن خاطر کتسه استغفار ایدر دی الو لایه
افضل من النبوة اشارتدر بومر تبیه الکت سوال اولر ولایت
افضل اولجق نبوتدن هر وی افضل اولیدی پیغمبر دن جواب
بودر همان اول نبیناک ولایتی افضلدر نبوتدن نبوت زبیه
جهت تعلق در خلقی صقه دعوت امکه ولایت جهت تعلق هر
کوکلمک و جاناک صقغ طر فنه او لمغ اولیا الله قدس ارواحهم
بو مقامدن نصیبی وردر انبیا به متابعت سبیله کما قال الله تع
قل هذی سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة اهل الله اکی
در لودر بی بی تنز عینل عمل قلبه و بری در خصنه عمل قلبه
بونلرک در خصنه و عن عینل عمل قلبه فمقدن مقصود لری خلقک
نقد رکنه وجود لرتدن اوست و دکلدر زبیه بونلر منازل قطع
ادب مقصود صقیقی الکتور مشکر در بر نفس کوکلرچی و

جانلری دو سندن ایرو دکلدر

ذاهدان یوم بیتا خواهند بیست روی دوست

عادر فان از روی جدا هنر کنز نباشد یک نفس
اما خلقک نفعی عن عینل عملده زیاده در و تمام عن عینل
اولن عملدر و خطر من از اقدر کمال وجود اهل الله خلقک

اعتقاد بی کند در زیاده در خلق که اعتقاد ندن تشویش و یوک
ارتر اهل الله اظهار کمال امکان مقصود بی بس بیت وجود
خلق در اظهار کمال و رفی یوک خلق فایده بچون چکما که کر که
و باطن ندن هر زمان نفی ادب عذر و استغفار امکان کر که کر
کند وی فنا و یعلق و بجز و فقر که صلح کر که کر تا اظهار
کمال که در بی کو کند کده و حاله الصلح رجوع اده اهل الله که
دایم طریقی یعلق و افتقار و تواضع و نیاز و بجز و قلد و غی
عمل کرده کند وی مقصد بلما که بل که عمل ادب عمل فلیمش کسب

کوره و نقصان مشاهده احوال در **بیت**
اگر خواهی در وصلش ازین پس معانی پرس

نیاز و فقر و درویشی خواه از صوفی دغنا
در عمل کوشش و نظر در وی مدار که درها را هم چو نا کرده شماره
زیرا وجود بیشتر بیت دایم بونکر که منفی اولر حقیقت استغفار
وجود بیشتر بستن اولر زیر کنا هلر که الصلح در طالب اولر نا
بیر نشان صق تی به و اهل الله سور و صحبت لرنه طالب و ملازم
اولر طالب یلق هر بیسی اولو سعادت در هر کشیه و در **بیت**
میکر طلبش به سلیمان ندهند

منشور غمش بجز دل و جان ندهند
نش کامل و اصل اولر که اشغال ظاهره سی اعمال باطنه سن

مانع

مانع اولر و باطن اشئی دخی ظاهره اشئ مانع اولر که
بومر شبیه بیشتر هنوز بالغ مبلغ در حال بیشتر **بیت**
بوتنی تمعیت نیایی بکر نفس اگر بشوره حال نواز بکر مکرش
بومر مبلغ بالغ اولر کامل و حکم و معتزایه و اصل در فرید
عصر قلب دهر در و اجازت دعوت قلندر صق تی به و بومر شبیه
بشتمین ارشاده مشغول اولمیه خلافت و اجازت و دست
توبه و رمیه زیر اهنوز کند و صفات فنا فی ظلمانییدن
قور تلب کو کلک عالمیه بیشتر صفا و حضور و تمعیت
حاصل قلمش در و اندن عالم علقه و رب حکمت نور بله منور
اولر مشر و اندن عالم جان و رب محبت و عشق و دره حالات
و انواع صفات که لا تا متصف اولر و اندن عالم سره
و رب انش صق تی حاصل ادب اطلاق التلبه تنخلق اولر مشر
و اندن عالم و حده و رب مجموع ممکنات و عالم اسماء و صفات
عبور ادب احدیت و الوهیت کشنده وجود مجاز پس
غش و مسهلر ادب که شئی هالاک مطلعند ز جمال
کنش نور بله کو کلک و جان کوزن نور لندر همشدر و خواهر
دریای الوهیت الوب فنا فی الله و بقای الله حاصل قلمش در **بیت**
ذ صق تی خیر لا هوشش همیشه خوف غرقم بود
التهلر را خودش کرده ذ غوا صان این دریا
خلافت و نیابت امر بله موار و لمشدر کند و ایندن سن

خلق طلب ادب لاف و دعوی و ارشاده مشغول و ملق
 خلافا بدر و حیاسرتی در بو طایفه سید و محب
 اولی بی حالت و صوق و نسبت و تعصب و فرور و جهل
 و مجادلی مستغرق و مستهلک اولی شکر در اگر بو طایفه
 بر کشی اولی طرف شیطان و در حق حالت دکلر
 بو فقیر بسوزن بیجا بنا ادب سبیل که مدعیان بی معنی
 و صورت اغری بو طایفه اداسند چو ز مکر و نفس
 و غرور شیطانند مغرور اولی در مملکتی حکم لرن
 نافذ صند لرو جهل مرکب اولی پندیدن اولی غیر پیرده
 کبی صلاح کلین لرو بو مقام و درجات عالییه بنشینند
 و اهل الله مشربینک ذوقن بو ملدن ارشاده مشغول اولی ناک
 اکثر ضلالت و مضل در ظاهر لری بیجا ده و تسبیح و اوداد
 صوم و صلات و در تکبیر فرقه لری بزرگ و اهل حال
 و مواجد کلیمات او کمر لری مقصود لری بیوا شدن
 عنایت خلق و مرید لری صفا اولی و دان در بیست
 هر طرف غوی همی خوانند ترا
 کای بی اوز راه خواهی هین بی
 ده غایم همی هت باشم دقیق
 من قولاً و ذم دین راه دقیق
 بی قلا و زست و نه ده دانند او
 یوستنم زو سوئی آن کرد خو

او بسوی سفلی می دانند فرس اگر چه سوئی علو جنبانند فرس
 نشن نعوذ بالله عن رؤیه صلیبه هذا القوم ضعیف کوی بیت
 کسی را دعوی شیخی بود او همچو قریبند است
 نشن ترا کم کرده را جو بی زیاده بان سکر بان پیرست
 نشن و اهل الله بو طایفه ضلالت جهلند اکثر ظاهر است پس
 ایشان طوستر و بیجا ده و ذکر جهل و اوداد اختیار الی ملد لرو
 و صورت ملامتیه طریقت قوی لرو تا اغری انلر که هودرسته بولیه
 انلر ناکر بی ناکر بیجان و ذل پذیرفت است
 بیجا این نقیض بی نقیض ز نقیض نیندان پیرست
 و اهلان کاحلان کی طایفه در بیجا مکالات و درجات
 حاصل قلد قدن همکس طرف طریقی جمع اجمع اولی و وحدت
 و فنا نکرند مستغرق اولی شکران قیاب غیبت
 و میدان دیار کسب است اچند محتجی اولی کند و لردن
 خبری بقدر و کند و نه مقاصد کلدن بلیمت و غیب شی
 دلالت و هدایت انسونلر بو طایفه به اذ و اق نور نبوة
 دن بهره و نهیب بقدر اکنج قسم و اهلان کاحلان و مکملاند
 انلری و حصولدن همکس کند و لره کتور لرو و خلعت
 خلافت و نیابت کبر لرو و انلر که حکمن مملکت کرده
 صوغ نافذ قلر و فضل عنایت اذی انلر استغراقدن

صکریه عین جمیع ایکن فناء کن زدن تفرقه عالمه کنور لر و بقا
میدانند خالص لوق و در لر تا خلق درجات بتشریب نجا
حاصل قلب استعداد وصول حاصل قلاله یوطایفه حضرت رسول ام
متابعت سبیل واصل اولی و انکار طریقت ارشاد ایلمه
مأذون و مأمور اول لر هر فتنه که ظلمات و غم و تشویش
تکرر غرق اولمش کشتی وارد و طالب نور بقین اولدیسه
اندر که انناس طریقی سبیل عیسی صفت اولمش کو کلر نور لندرب
در لر که

عیسی منم و جمیع من این نفس است

هذه ذل که شنید این نفسم زیند شود
وَمَنْ أَقْسَرُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَبِئْسَ الْأَوْلِيَاءُ
عین تدراد و اق نور نبوت دن تمام نصیب لر و در الا ان اولیا
اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ تشریفه مشرف اولد
و اد لقلرن تسلیم تصرفات حق سبحان قلر لر و همت انگن
صفا جسمانی و روحانیدن سلکر لر زیبا کتن بو اکی صفا
اولد غندن کلر زمان ماضی و خوف طلب حظ روحانی و جسمانی
فوت اولد غندن کلر استقبالده و بونلر اهل حال در لر
فکر حاق و مستقبلدن بکشره
چون پیشم از ولم من علم قال ما حق و مستقبل آمد حال

کوکل

کوکل جمعیتی صورت جوهر بکزر نغدر اولد اولر
صفا سی زیاده اولر صورت تفریق بقده جمعیت زیاده اولر
اگر قلوبده بیجا اولر و کثرت اچنده بر اولر در جده برابر
لق حاصل اولر ظاهر بیجانگی و باطن آشت اولمق افلاص
محبت ذاتی به مقادیر اولمق دن کلر بی بی
اگر خواهی سلامت را علامت را غنیمت دان

نشان زنی نشان جویی ز نام و هم نشان بگرد
نشان اهل فلکین تصرفات احوالندن آزاد اولمشد ر بهیتر نندن
بحاب بالکلیه کتمشدر هیچ سبب اسباب بدن ضعف و تغیر
در منزل و کند لر که باطنه متصرف لر در بر صفتدن بر صفت
و بر حالدن بر حال کند و اختیار لر بیه انتقال اولر ننگم
بیان اولندی اهل تلون ندیم و مسخره کبیر پادشاه
صفتنه اولر اختیار تصرف و در منزل پادشاهک نایب
مناب اولر متصرف اولر و خلقاکی اضطرار طی متغیر قلم
و طعنه افنددر بحسب الکمار و وطعنه لیت اشرف
در بحسب الحال ننگم انسان کامل و افضلدر حاکم مقربدن
و حاکم مقرب اشرفدر انسان کامل دن اولیا و الله
مختلف در بعضی صفتنر و نشاننر در و بعضی صفتنه
مشهور در صفاتنر لوق مقام کشف ذات و بطل الوهیت

واحدیت اولدغنی ایشار تدر بومس تبیه و بومقام حضرت
رسول بوم مقام در فقر فخر کی نشان سز لوق مقامه
ایشار تدر مقام محمود ایشار تدر فقر فخر کی مقامه
تجمع اولیا و الله حضرت رسول کلام بومقامه سعادت
شرف منی بشکر و انگر باطن مقدس شدن بومس تبیه کی در
حالتی تقی استمداد اولد بومس تبیه چون حق تعالی خلقدن کتر لودر
بوصفات خلقت اول ولید کبر رله که محرم قلوب سزای
خاسر و ناجرم نظر نده کن لوطنه بواحوال بیانی

نقشه

دکدر عیانی در
ترغی که خیره نداده از آب زلال منقار و از آب شور دانه هم
روح چون صفات تمیده روحانی نورانی بر کمال موصوف
اول مستعد خلقوا باطلاق الله اول بومقامه علم لدنی
حاصل قلوب و کشف اگر صفت سمعی کشف اول استماع
کلام حق و قطاب حاصل قلب اگر صفت بصیری کشف اول مشاهده
حاصل اوله و اگر صفت بحال کشف اول ذوق شهود بحال
صفت عزت حاصل قلوب و اگر صفت جلال کشف اول بقای
حقیقی کشف اول لایب اصفا فیه سی کلیمینی غیری
هلاک اول لب بنده باقی اول مغر مستعد اول من ایا کشف ذات
مس تبیه سی الو مقام در هر کسب کم بومقام حاصل اوله ای

جهانده

جهانده مستغنی اوله
فنا شو کر بقا ضواهی ز ملک جاودان بگذر
ترا آن پسر بود ای جان ز بسود و هم زیان بگذر
بجه مستغنی اول من ای جهان که مقصودن و مطلوبین
اله کتر مشر

تا بیه سب کوی عشق تو منزل ما است
بیه دو جهان بخدا کشف دل ما است
ایجا که قدم گاه دل مقبل ما است

مطلوب همه جهان بیان حاصل ما است
و فقتی الله و ایای کم کشف الذات ای درویش بد کلکم
انسان کاحل آینه ذات و صفات در چون آینه صاف
اولدی صفت عزت هر صفت که بخالی ایله اول صفت
متجرا اوله و مظهر ذات و صفات اوله بد که آینه
محبوب قاتنده مطلوب اوله زبیه که محبوب بحال
بر کی لن مشاهده ایلمکه عاشق در

ذات دووی کتون آینه دووی نوم
از دیده تو بتردی نومی بکرم
بومقامه ایمان عیان اوله و عیان عین اچنده نمان
اولا کفر و ایمان اعتباری کتورله وصال و همی از بی اوله

زیرا کند لک فای اولادی تجل نورید مستغرق اولادی

و غنای کلّی حاصل قلدی **رباعی**

بأنور تجل انت دل و جان بنماید
بازوی نوردی کفر و ایمان بنماید

چون حایسی ماژما تجل بستد

انمید وصال و هم صطر آن بنماید

وصول صفت قول طرفتدن دکلدربل که غنایست
نی علت و تصرف جذبات الوهیت طرفتندر چون
طالب کند و مجاز و ازلغن انک صقیقی و رلغن بدل ایلدی
کند و وجودی قطره سن کننی نه پاینده محو ایلدی

بل که دنیا و آخرت بدل ایلدی **بیت**

و آن سرخی که دایم غم عشق تو خورد

پس و ن زد کون الشیمان و کست

چون کند و دنیا و آخرت بدل ایلدی صفت غیبی

هلاک اولادی **بیت**

کجا انجی و وجود کسر نماید

غم چون در لب اطلر نماید

نه پیش آفتاب عالم آدای

کجا ماند وجود ذره لب جای

وصال صقیقی بو اراده ال وردی

از عشق منا چو بس لب آمد جاغم

گفتیم کللی بو وصل خود در جاغم
گفتا اگر وصل حاجی یاید

دو هیچ بمانت همه تو با همه من جاغم
هوای هویت فضا سنده طیران ادن عنینله فنا
نک رنگ عواقر در و اصدیت دریا سنک قطره سیدر و عدم
میداننده باش و جان او یمنشدر دریل که دریا ی قطره
پنهان ایلمشدر

و آن تخریبی کنار چو این قطره در کشید

هله من من ییدی زنده از بهبه باقیات
کوکله جان ملکنک جانانه سیدر

وصالی شمعناک پیر و آن سیدر چون
طالبک و ازلغی و ست مشاهد سی فائنده فوتلندی ظاهر

و باطنی دوستک محبتی و ازلغیل طوب طلوا اولادی **رباعی**

عشق آمد شد خوغم اندر رک و پوست

تا کرد منا نهر و پس کرد ز پوست

این ای وجود من همه دوست گرفت

تا خلیست ز من بر من باقی همه اوست

و فتنى الله و اياكم د قايق الواصلين و المكالشفين

و المشاهدين بس حجتك يا ادم الراحمين **بسم الله**

ههچنين مي روز پيا پيا نشتر ميشرس
وز چنين درادي ز در حاشي نشتر ميشرس **بسم الله**
او درويش اكر بومقات و درجات عاليه خدمتند اولجا
تنها كذب جاهل قلمدك و پانشيخ كامل و مقتداي و اهل
خدمتند اوليت تسليم تهرقات ادمك و سعادت نكر قوي
دكلمه ضيلا امور له عمل قل سن بشر وقت غازي جماعتند
قلسن و بيلده بيايي اورج طولتن كوچاكر بيشر
زكات و راسن و حج و راسن الكدن و دلكدن كه **بسم الله**
من سلام المسلمون جن يده و ليسانه **بسم الله**
لاجرم ان راه لب توبسته شد

هون دل اهل دل از توفست شد

مكب اقتدار شمر بس باري زياناكر طوقنميه و كندو كه نه
صنر ساكر بولد اشك و قوكنك اكن صمان بلاندن و غيبه
و كبر دن و صف و صدن و رياسندن و شهر دن و عداوت دن

و نامشروع بيره شهوت دن و بدعتلردن از اغ اولسن و
انا كه و انا كه احسان ادم و الكال التندغي لري فونش طولتن
و جمع انبيا عليهم السلام ايمان كتر سن و جمع الهيا اوليا الله

رضوان

رضوان الله عليهم اجمعين سوا سن كور عذابن
و صراط كبر سن و جهنم و صور و حساب و ثواب و عقاب
و جنتي حق بلا سن و صق نك ديدارن حق بلا سن و دايم
كناهاكل اكوب استغفار ادم سن و صق تعالينك سن اولن
و عامه و خاصه اولان انعامن و احسانن الكا سن و شكر ادم سن
و صبر دن چنسن و صلاح دن حق نك و دره قناعت ادم سن
و ضيه لواشكره دورشسن بشرن او ذاق اولسن بيوعه
و شاده بيلان سيلميا سن كند و حاكده اولسن سوي ادم سن
كه سندن خلق اجنميه و صق نك راضي اولاد و كلان و كدرت خدمت
ادم سن و فونش طولتن دارم او بطاكر اكوب الكا كوره عمل ادم سن
كوكله كستور سن و حاجتگر بستوره سن كلنه و كدرت توقف
و تكلف امتيا سن صفر ك او كلرن كستوره سن توافيع و مسكنستله
اولسن و بيا جمله او امره امتثال و نواهي دن اجتناب
ادم سن و جمع اموكه الله نك توكل ادم سن و ابي ديكر و اعبد ديكر
صنح يا نبيك اليقين و هنر اصراط ديكر المستقيم
اميد در كه حق رهنا سن بولب حق

تعالا پ يقين اولسن

عت

م

و اهد ديكر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ عَلِيٌّ مُحَمَّدٌ سَيِّدُنَا وَنَبِيُّنَا
 مُحَمَّدٌ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ حَادِثَةِ الْبِرِّ كَاتٍ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ
 حَادِثَةِ الْبِرِّ عَمِيٍّ وَصَلَّى عَلَى رُوحِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَرْوَاحِ
 وَصَلَّى عَلَى جَسَدِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَجْسَادِ وَصَلَّى عَلَى قَبْرِ مُحَمَّدٍ فِي الْقُبُورِ
 وَصَلَّى عَلَى صُورَةِ مُحَمَّدٍ فِي الصُّورِ وَصَلَّى عَلَى تَوْرِ مُحَمَّدٍ فِي النُّورِ
 وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ كُلِّ مَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرِينَ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ
 بَعْدَ كُلِّ مَا نَقَلَ عَنْ ذِكْرِ الْغَافِلِينَ وَصَلَّى عَلَى تَلْبِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ وَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الصَّحَابَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ
 رَسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ سَهْلًا بِفَضْلِكَ يَا عَنِّي سَهْلًا
 بِفَضْلِكَ يَا عَنِّي سَهْلًا بِفَضْلِكَ يَا عَنِّي سَهْلًا

شیخ محی الدین عربی حضرت ندر بیک کلام قدیمی
 و فرمان عظیم تفسیر میسرده التیوز التمشتر
 جلد و کلام قدیم التیوز التمشتر آیت در او تفسیر نده
 ایدر هر کم که بود در آیت کونده به کمره او قسم
 باید که کمره او حق تعالی التیوز التمشتر در
 و میره جنته حضرت رسول عام بیور مشدر قرآن
 او فوق آیت لری ساختنی جنت کبرک و روح الدین
 کرماتی ایدر بود در آیت او ن قاف و ارور قاف عدده
 یوز درت بیک او نور حق تعالی بوئی امت محمدی
 قطیله و میردی ربع مسکون بود در آیت ایله

حکم

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kisim	Esat ek.
Yeni Numara	10
Eski Numara	1712